فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

مژده ده آن بندگان مرا که بسخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۷۵۳ از ۱۴ تا ۲۷ تیر ۱۳۸۹

Nr.753 5- 18 Jul 2010

جنگ قدرت

◀ جنگ قدرت در تارعنکبوت روابط شخصی قدرت ص ۴

◀ جنگ قدرت به روایت «سردار» مشفق و موضعگیریهای سر شبکه ها بر ضد یکدیگر:ص ۵

◀ هنوز امریکا می باید بهای «اکتبر سورپرایز» را بپردازد. ایران چطور؟ -مشفق نیز گروگانگیری را طرح امریکائی می داند!؟ ص ۷

◀ نوژه، گذشته ای که آمران و مأموران اجرا و شرکت کنندگان آن و پیشمرگان ارتش عراق را رها نمی کند: ص ۹

انقلاب اسلامی: در فصل اول این مجموعه گزارشی را می خوانید که از ایران دریافت شده است و پیرامون جنگ قدرت در تارعنکبوت روابط شخصی قدرت و نیز شبکه تارعنکبوتی روابط شخصی است که خانواده خمینی با دیگر خانواده های روحانی دارد. موضوع جنگ، البته «رهبری» رژیم است. دو طرف از طرفهای این جنگ نیز، دو شبکه خمینی و خامنه ای هستند.

در فصل دوم، خبرهای انتشار یافته در باره جنگ قدرت میان تار عنکبوتهای روابط شخصی قدرت را گرد آورده ایم.

در فصل سوم، نوشته جدید روبرت پاری در باره «اکتبر سورپرایز» و ربط آن با « ایران گیت» و بخصوص اعتراف مشفق، رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه را در این باره می آوریم که گروگانگیری، همان که خمینی «انقلاب دوم» نام نهاد، ساخت امریکا بوده است. بنا بر ادعای او، اسناد در اختیار هستند حاکی از این که موسوی خوئینی ها عامل بوده و طرح گروگانگیری توسط او اجرا شده است. در باب سخنان او، توضیح داده شده اند تا نسل امروز، رویداد را همان سان که روی داده است بشناسد و برای این پرسش اساسی خود، چرا استبداد ملاتاریا استقرار جست و چگونه به رژیم مافیاهای نظامی – مالی تحول کرد، پاسخ بیابد. این یادآوری نیز بجاست که او در سخنان خویش، سران اصلاح طلبان را دست نشاندگان امریکا می داند و مدعی می شود که ابطحی عامل سازمان اطلاعاتی بیگانه است و خاتمی زیر دست او، در سازمان اطلاعاتی بیگانه است. خواننده می تواند شدت سقوط رژیم را از اظهارات این شخص، به تصور آورد. و اما گاسیورسگی، محقق امریکایی، یک رشته مصاحبه ها با ترتیب دهندگان کودتای نوژه ترتیب داده است و از جمله، بر اساس این مصاحبه ها، تحقیق خود را در باره این کودتا در ۲۰۰۲ انتشار داده است.

در صفحه ۴

فرید راستگو

عوامل بازسازی استبداد، بعد از انقلاب ۵۷ چه کسانی بودند؟(۷)

اصلاح طلبان که خود روزی یکی از ارکان ولایت استبدادی خمینی را تشکیل می داده اند، بدلیل نداشتن راه حلی برای برون رفت از وضعیت موجود و رساندن مردم به حقوق و آزادیهای ذاتی شان، با علم کردن دوران طلائی امام و اجرای بدون تنازل قانون اساسی که بر محور ولایت مطلقه فقیه استوار است کوشش می کنند گذشته ای دروغین ابداع نمایند تا به هر وسیله ای از فروپاشی کل نظام حاکم جلوگیری بعمل آورند.

آقایان موسوی و کروبی در آخرین بیانیه های خود سعی دارند با تکیه بر دوران باصطلاح طلائی امام راحلشان و ابداع گذشته ای غیر واقعی آینده ای پر ابهام و تناقض را برای مردم تدارک بینند. بیانیه های رهبران نمادین جنبش سبز مملو از تناقض است. آنان همچون دیگر اصلاح طلبان هم از حاکمیت مردم و آزادی دم میزنند و هم از ولایت فقیه و استبداد خمینی دفاع می کنند. هیچ عقل سالم و آزادی نمی تواند چنین تضادی را پیوند دهد و آنرا بتواند حل کند،

در صفحه ۱۳

ج-پاکنژاد

غفلت ها،تصرف خاکریزها وکودتای خزنده قسمت دوم و پایانی

با شکست اسلام فقاهتی(به تعبیر آقای رفسنجانی) در انتخابات ریاست جمهوری، اختلاف بین جانبداران استقلال و آزادی که معتقد به حق حاکمیت مردم بودند با جریان استبداد و وابستگی که جملگی از هواداران ولایت فقیه بودند وارد مرحله جدیدی شد و همانطور که در قسمت اول این نوشته بدان اشاره شد، با چراغ سبز آقای خمینی برای تصاحب مجلس خیز برداشتند و چون هدف وسیله را برای آنها توجیه میکرد و از تقلب نیز ابایی نداشتند. کاندیداها که اغلب از حزب جمهوری اسلامی بودند از صندوق های رأی بیرون آمدند. آقای خمینی و سران حزب قبلا بر روی این نکته تاکید کرده بودند که رئیس جمهور کاره ای نیست و قدرت دست مجلس است. چهار روز پس از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری، بهشتی در یک سخنرانی مفصل، مواضع حزب جمهوری اسلامی را بیان و اعلام کرد. از جمله گفت« ما در مورد او موضعمان خیلی روشن است، تا جایی که در خط انقلاب اسلامی با حفظ هویت اسلامیش باشد مورد تائید ماست، هر جا که از این منحرف شد تذکر میدهیم،

در صفحه ۱۲

پاسخ به پرسشهای ایرانیان در باره نوشته آقای مصطفی تاجزاده

ابوالحسن بنی صدر:

انتقاد از خود جهاد اکبر است

جناب آقای ابوالحسن بنی صدر
با سلام

چندی پیش آقای تاجزاده نامه‌ای از زندان به بیرون می فرستد. پیشتر اضافه کنم که ایستادگی و مقاومت آقای تاجزاده در زندانهای استبداد پس از یکسال دستگیری، در برابر رژیمی که جز خشونت و سرکوب راه حلی نمی شناسد، در خور ستایش فراوان است. این ستایش وقتی مضاعف می شود که وی بنا دارد صادقانه و در حد دانسته‌های خود، نسبت به بعضی از خطاها در سالهای دهه ۶۰ اعتراف و پوزش بخواهد. او در این یادداشت ابتدا دو تصویر متضاد از جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد. یک تصویر، تصویری است که خود بدان معتقد است. و تصویر دیگر، تصویری است که جریان اقتدارگرایی ساخته است. تصویری که او از نظام مطلوب خود ارائه می دهد، یک جمهوری حقوقمدار است که راه حل‌ها را از راه بحث آزاد و گفتگو جستجو می کند. جمهوری ای که قوه قضائیه آن مستقل و حقوقمدار است. در این جمهوری مطبوعات و احزاب و اجتماعات آزاد هستند و احزاب و اشخاص در یک انتخابات آزاد که تحت تاثیر نظارت استصوابی قرار نمی‌گیرند، به رقابت می‌پردازند. در مقابل، تصویری که اقتدارگرایان از این جمهوری به اجرا گذاشته‌اند، جمهوری‌ای است که قدرت آن از راه حبس و شکنجه مخالفان و اعتراف گیری از آنان، بدست می‌آید. این جمهوری، جمهوری‌ای است که با تعطیل کردن فله‌ای مطبوعات و به کمک یک جریان پادگانی به حذف همه استعدادها و شایستگی‌ها اقدام می‌کند و نیز با برانگیختن امواج مهاجرت استعدادها به خارج از کشور و بی اعتنایی به قواعد و مناسبات بین المللی، جامعه را مهار می کند. نکته با اهمیت در تصویر آقای تاجزاده، این است که او جمهوری مطلوب خود را به گفتمان پاریس و بیانی از آزادی نسبت می دهد که آقای خمینی در تبعید خود به پاریس اظهار کرد. و با اهمیت تر این که او احتمال می‌دهد، اگر آقای خمینی در زمانه حاضر در قید حیات می‌بود، با توجه به عنصر مصلحت به قانون اساسی‌ای تن می‌داد که برابر با پیش نویس اولیه در پاریس نوشته شده بود. به این عبارات از او توجه کنید: " نمیدانم اگر امام خمینی زنده بود، با توجه به تفوق عنصر «مصلحت» بر احکام شرعی متعارف، کدام قانون اساسی را در شرایط ملی و بین‌المللی کنونی، مناسب و موفق ارزیابی می‌کرد و آن را به «مصلحت»

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق »

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۳)

جمال صفری

◀ ۱۳۰۵ شهریور - مصدق که در تیرماه در دوره ششم تقنینیه مجلس شورای ملی از طرف مردم انتخاب شده بود به مخالفت با کابینه مستوفی الممالك، نسبت به صلاحیت دوتن از وزیران (وثوق الدوله و ذکاء الملك فروغی). به ویژه علت عدم صلاحیت وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس بود.

اجازه بدهید، برای اینکه سخنان دکتر مصدق برای دفاع از حقوق ملت در رد صلاحیت میرزا حسن خان وثوق الدوله برای شما خواننده روشنتر گردد، در باره قرار داد ۱۹۱۹ بطور مختصر توضیح دهم. چرا که حداقل دراین ۲۰۰ سال اخیر تاریخ معاصر ایران برخی ازعناصر و گروههای حکومتگردرایران بطور مستمردر نوکر صفتی به بیگانگان با هم به رقابت درانگلو فیل یا روس فیل بودن ودرعصرپهلوی دست نشاندگی وسرسپردگی به سیاست انگلیس وآمریکا ادامه داشت. رهبران حزب توده هم دنباله رو و سرسپرده سیاست روسیه شوروی درایران تا فروپاشی آن بودند. متاسفانه هنوزهمچنان این بیگانه پرستی و نوکرصفتی دربرخی ازعناصر و گروههای حکومتگرو بعضی افراد و گروههایی که داعیه حکومت دارند درتحت لوای " خدا و خلق"، "مدرنیته و گلوبالیزاسیون" و ... وجود دارد.

در صفحه ۱۴

انتقاد از خود جهاد اکبر است

میدانست؛ پیش‌نویس اولیه قانون اساسی را که در پاریس تهیه شد یا آنچه مجلس خبرگان در سال ۵۸ تصویب کرد؟" به عبارتی، میزان شیفتگی آقای تاجزاده و سایر دوستانشان نسبت به شخص آقای خمینی به گونه‌ای است که احتمال می دهند،خمینی نیز اگر در قید حیات بود، یکسره از ولایت دست می شست و همانگونه که در گفتمان پاریس تعهد کرده بود، ولایت را به جمهور مردم تفویض می کرد. گویی ایشان نمی‌دانند، فاصله آقای خمینی از گفتمان پاریس تا ولایت مطلقه فقیه در سال ۱۳۶۷، فاصله‌ای نیست که کسی از آزادی نسبی به آزادی مطلق پیموده باشد، بلکه فاصله کسی است که به موجب همان اندیشه مصلحت مداری، از آزادی و ولایت جمهور مردم بنا به مصلحت (در پاریس) به فزونی بخشیدن روز افزون جریان تمرکز قدرت تا به مرتبه مطلق رساندن قدرت، بنا به مصلحتی دیگر، تغییر مشی داده است.

مسئله مهم دیگری که آقای تاجزاده بطور شجاعانه بازگو کرده‌اند، اعتراف به خطاهایی است که در دهه ۶۰ صورت گرفته است. به عنوان مثال می‌گویند: "خطای ما این بود که در مقابل برخی رفتارهای دادگاه‌های انقلاب موضع نگرفتیم" و یا آنکه "بزرگترین خطای ما تعمیم مناسبات سیاسی در عصر "عصمت" به عصر "غیبت" بود". یا اشتباهاتی که آنها به موجب سکوتشان در خصوص اهانت به مرجعیت آقای شریعتمداری و اشخاص دیگر چون مرحوم بازرگان و دکتر سحابی صورت گرفته است و نیز اشاره به رشته‌ای از خطاهای دیگر که در یادداشت آمده است. هر چند او این خطاها را در آن زمان استثناء می شمارد، اما از نقطه نظر او، حکومت کنونی سعی دارد تا این استثنائات را به قاعده برگرداند.

اکنون با این مقدمه، پیش از آنکه پرسش‌های خود را مطرح کنم، خواهشمند است که متن یادداشت را بطور کامل و با دقت مطالعه کنید و بگوئید:

۱ - ابتدا نظر کلی شما در باره این یادداشت چیست؟

۲ - آیا دو تصویری که آقای تاجزاده از جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد، با توجه به تجربه شما از گفتمان پاریس تا اعلام ولایت مطلقه فقیه از سوی آقای خمینی، تا چه اندازه به واقعیت نزدیک است؟

۳ - آقای تاجزاده می پرسد "چرا تلویزیون مناظره‌ها و بحث آزاد بهار ۶۰، به «سیمای میلی» و تک‌صدا تبدیل شد؟ اکنون با توجه به اینکه شما از نخستین کسانی بودید که بحث آزاد را به عنوان یک راه حل و به عنوان سنتِ امام صادق مطرح نمودید، اولاً می‌خواستم بدانم که بحثهای آزاد در بهار ۱۳۶۰، که مطلقاً اشاره آقای تاجزاده به مناظره آقایان بهشتی با اعضای حزب توده و گروه اکثریت چریک‌های فدایی خلق بود، با توجه به انسداد کامل جامعه و پهن کردن بساط اعدام و سرکوب، دارای چه ماهیتی بود و با چه اهدافی صورت گرفت؟ آیا واقعا مرحوم آقای بهشتی و دوستان او و در کل نظام جمهوری اسلامی آرمانی آقای تاجزاده، در ایام خمینی دارای خصلت گفتگویی و مناظره‌ای بود که بعدها به موجب رویارویی مسلحانه مجاهدین خلق و به موجب جنگ، این خصلت فرصت بروز نیافت و یا خیر؟

۴ - یکی از نکات مهم دیگر بحث درباره ولایت فقیه و رابطه آن با مصلحت‌های زمانه است. آقای تاجزاده در رویکرد خود به ولایت فقیه دو روایت متفاوت را از هم بازمی‌شناسد. یک روایت، روایت مصباحی است که اشاره او به همین ولایت فقیه رایج است. و دوم روایت آقای خمینی است که بر اساس پاسخگویی دایر شده و مکمل ولایت جمهور مردم است. بازهم نکته با اهمیت اینجاست که او این تکامل را نه از منظر حقیقت، بلکه از منظر مصلحت جستجو می‌کند. اکنون با توجه به اینکه شما از استثناء روشنفکرانی هستید که از منظر درون دینی و نیز از منظر حقوق و کلام در صدها و شاید بیش از چند هزار صفحه در باب رابطه حقیقت و مصلحت قلم و قدم فرسائیدید، چه نکات با اهمیتی وجود دارد که از آن غفلت شده است؟

با درود بر شما و اندیشه گران راه آزادی

*پاسخها به پرسشها:

۱ – در ایران، به باوری که از بد اقبالی بسا همگانی است، اعتراف به خطا و اشتباه، نه جهاد اکبر و حر شدن و حر زیستن، که سرکشیدن جام زهری است که مرگ سیاسی می‌آورد. به هنگام تحریر «خیانت به امید»، بودند کسانی که موافق بر شمردن و تشریح یکایک اشتباهاتی نبودند که در مقام ریاست جمهوری، کرده بودم. اما هرگاه ایرانیان بخواهند استقلال و آزادی خویش را بازیابند، باید این کار را قدر شناسند. قدر شناختن کار آقای تاج زاده، دیگران را نیز تشویق می کند به انتقاد از خود بپردازند و تردید نکنند که اولاً، انتقاد از خود شجاعت می طلبد و آنها که از بند ترس رها می شوند و به یمن شجاعت فطری خویش ، خویشتن را انتقاد می کنند و به جهاد افضل (اظهار حق در برابر حکمران ستمگر) توانا می شوند، الگو می شوند و بسا، با تأسی به آنها، نسلی از شجاعان پدید می آید که ایران امروز سخت بدان نیاز دارد. اینان، با گشودن فضای سیاسی جامعه، کاری ترین ضربه را به استبداد و استبدادیان وارد می کنند. از راه فایده تکرار و در مقام پاسخ دادن به پرسش اول شما، خاطر نشان می‌کنم:

۱/۱ - بنا بر دو رویکرد به مداری که عقل برآن عمل می کند، هر اشتباه دو معنی متفاوت پیدا می‌کند: عقلی که مستقل و آزاد است، استقلال و آزادی را هدف می کند و عقلی که قدرت مدار است، رسیدن به قدرت و ماندن بر قدرت را هدف می گرداند. از این رو، بنا بر این که عقل آزاد و هدف استقلال و آزادی باشد و یا عقل قدرتمدار و هدف رسیدن به قدرت و ماندن بر قدرت باشد، اشتباه دو معنی نایکسان پیدا می کند:

1 وقتی هدف استقلال و آزادی است، عقل آزاد تجربه را روش می‌کند و چون بکار برنده این عقل می داند که علم مطلق ندارد، از رهگذر روش تجربی، بر دانش خود می‌افزاید و خود را بری از اشتباه نمی داند. اما این را نیز می داند که چون روش دستوری نیست و تجربی است، اشتباه ها، در جریان تجربه، قابل رفع شدن هستند.

1 وقتی هدف قدرت است، عقل قدرتمدار چون امر قدرت را اجرا می‌کند، خطاها فراوانتر و غیر قابل رفع می‌شوند. چنانکه خطاهای ۳۱ سال گذشته، هیچیک رفع کردنی نیستند. برای مثال، ولایت فقیه و گروگانگیری و کودتا و جنگ ۸ ساله و جنایتها و ترورها و خطاهایی که در پی آورده اند، هیچیک قابل رفع نیستند. حال آنکه نوع رابطه با آقای خمینی، با تصور جلوگیری از تکرار تجربه مصدق – کاشانی، در دوران مرجع انقلاب و ریاست جمهوریم، تا وقتی روش عمل به دستور بود، اشتباه غیر قابل رفع و از زمانی که تجربی شد، قابل رفع گشت و رفع شد. رفع شد، زیرا هدف استقلال و آزادی بود و روش، روش تجربی بود و امر بری، نبود. تجربه انجام گرفته گواهی می دهد دو اشتباه رفع شدند: اول جدائی مصلحت از حق و حقیقت، و مصلحت را بر حق مقدم و حاکم کردن. تجربه بر ما معلوم کرد که با ارتکاب این خطای نظری که روش مصلحتی بود، جاده را برای قدرتمدارها صاف می کنیم. دوم این اشتباه که در تقابل حقیقت با مصلحت، این نه صاحب حق است که می باید از حق بگذرد، بلکه بر او است که بر حق بایستد و بر زورمدار است که دست از زور مداری بردارد. بنا بر این، صاحب حق می باید جز حق نخواهد و بر حق خود بایستد، تا امکان غلبه حق بر قدرت، به یمن توجه جمهور مردم به حق، فراهم آید. بدین‌ترتیب، هم نظر راهنما تصحیح شد، زیرا دانسته شد که مصلحتی که عبارت می شد از تمکین به دلخواه آقای خمینی، از بیم تکرار تجربه مصدق و کاشانی، مصلحتی بیرون از حق و حقیقت و عین مفسدت است. در نتیجه، روشی که با آقای خمینی بکار می‌رفت، تصحیح شد. به یمن تصحیح روش بود، که آقای خمینی به عرصه ابتلا و آزمایش آورده شد و او ناگزیر گشت بگوید: اگر ۳۵ میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه.

۲/۱- هرگاه هنر را بیرون رفتن از محدوده ممکن و گشودن فضائی بر روی خود و دیگران تعریف کنیم که نا ممکن تصور می‌شود، کار آقای تاجزاده هنر است. نباید انتظار داشت که او از دیدی غیر از دید خود، جریان « جهاد اکبر و حر شدن» را به اندیشه آورد و اندیشه را عزم بگرداند و عزم را به عمل درآورد. او نیز نمی‌باید بپندارد که از همه چیز آگاه است و دانسته ها و طرز فکرش بی کم و کاست و بی‌نیاز از انتقاد هستند. این امرکه از منتقدان طلب کرده است او را انتقاد کنند، نیز هنر است. زیرا او را از محدوده‌ای که در آنست رها می‌کند.

۳/۱- خطاهایی که بخاطر بکار بردن و روش کردن اطاعت از امر قدرت روی داده‌اند، قابل اصلاح و رفع نیستند. چنانکه ولایت مطلقه فقیه را نمی‌توان اصلاح کرد. اصلاح آن به حذف آن و جانشین کردنش با ولایت جمهور مردم است. و نیز اطاعت از قدرت کانونی (رهبر) را رویه کردن نیز قابل اصلاح نیست. اصلاح آن به اینست که عقل آزاد شود و استقلال و آزادی انسان و جامعه را هدف و تجربه را روش کند. در پاسخ به پرسشهای دیگر، به این مهم، باز خواهم پرداخت. تا اینجا، نقد روش عبارت می‌شود از: جریان حر شدن را با تغییر هدف و روش و البته همراه با تغییر و تصحیح اصول راهنما باید ادامه داد تا ایران از مردان و زنان با دانش و کاردان و توانا به انتقاد از خود، برخوردار شود. از مردان و زنانی برخوردار شود که استقلال و آزادی را هدف و تجربه را روش می کنند و اصل راهنمای آنها، نه تضاد (سازگار با هدف شدن قدرت) که توحید اجتماعی و استقلال و آزادی، به یمن میزان شدن عدالت اجتماعی هستند.

۲ – در پاسخ به پرسش دوم، بایدم گفت که انتقاد از خود و حر شدن را می باید تا دیدن واقعیت آن سان که هست، ادامه داد. هرگاه بنا بر آن شود که واقعیت را همان سان که هست ببینیم، می‌باید به این پرسشها پاسخ بدهیم:

- آیا اگر آقای خمینی به عهد وفا می‌کرد، «بیان پاریس» که بیان آزادی بود، می‌توانست جای به بیان قدرتی با تمایل به توتالیتاریسم دهد؟ پاسخ این پرسش، نه است. در نوفل لوشاتو، آقای خمینی ولایت را از آن جمهور مردم دانست. پیش نویس قانون اساسی آن نبود که در فرانسه تهیه شده بود. پیش نویس را کمیسیونی تهیه کرد که در دفتر آقای دکتر سحابی تشکیل می شد. سپس، اصلهای آن قانون اساسی توسط شورای انقلاب، یک به یک، موضوع بحث و نقد و به اتفاق آراء، تصویب شدند. سرانجام، قانون اساسی مصوب شورای انقلاب، به تصویب مراجع و آقای خمینی رسید. هرگاه قرار بر احترام به نظرکارشناسان و تصویب مراجع، از جمله خود آقای خمینی می‌شد و قرار بر وفای به عهد بود، ممکن نبود مجلس خبرگان بتواند ولایت فقیه را تصویب کند. اعضای آن مجلس، برای بررسی پیش نویس انتخاب شده بودند و حق نداشتند قانون اساسی دیگری را جانشین آن کنند. حکومت مهندس بازرگان، تصویب نامه انحلال آن مجلس را بدین خاطر که مهلت قانونیش سرآمده بود و نیز بدین خاطر که از موضوع وکالت خود بیرون رفته بود، تهیه کرد. این آقای خمینی بود که روند قانونی و اصل رجوع به مردم (انتخاب از سوی مردم برای کار معین) را برهم زد و حکم کرد «با ولایت فقیه مخالفت نکنید»!

از آن پس نیز، آقای خمینی بود که نه خود قانون اساسی را رعایت کرد و نه گذاشت قانون اساسی اجرا شود. سرانجام نیز کودتای خرداد ۶۰ را رهبری کرد. کودتائی که در واقع امضای سند الغای قانون اساسی بود. از آن پس نیز بر خلاف همان قانون، ولایت مطلقه برقرار کرد و سرانجام نیز دم از ولایت مطلقه فقیه زد.

به این نیز بسنده نکرد، دستور تشکیل هیأت تجدید نظر در قانون اساسی را داد. بدین سان، ولایت مطلقه فقیه که به قول آقای منتظری «از مصادیق شرک است»، اساس قانون اساسی شد.

- آیا بدون مداخله مستقیم آقای خمینی، ستون پایه‌های قدرتی با تمایل به توتالیتاریسم (سپاه، کمیته‌ها، دادگاههای انقلاب، کمیته‌ها، بنیاد مستضعفان، نمازهای جمعه، واواک که نخست گروه اطلاعاتی تحت امر مستقیم آقای خمینی بود و بعد از کودتا به وزارت تبدیل گشت و...) می‌توانستند تشکیل شوند؟ پاسخ این پرسش نیز منفی است. افزون بر اینکه این ستون پایه‌ها به او پیشنهاد شدند و او دستور تأسیس آنها را داد، این او بود که صفت موقت این «نهادها» را به صفت دائمی بدل کرد و حتی نگذاشت این نهادها، نه در هیأت همان سازمانهایی بمانند که در آغاز یافتند و نه به همان وظیفه‌ای محدود بمانند که قانون مقرر کرد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری نیز، کوشش‌های رئیس جمهوری برای برداشتن این ستون پایه‌های قدرت، به دستور مستقیم او، عقیم گشتند.

- آیا بدون مداخله مستقیم آقای خمینی، گروگانگیری و جنگ و کودتا و کشتارها در زندانها و ترورها در درون و بیرون از مرزها، وقوع می‌یافتند؟ پاسخ این پرسش نیز منفی است. بدیهی است نقش آقای خمینی از مسئولیت عاملان نمی‌کاهد. اما هرگاه دخالت آقای خمینی نبود، گروه‌های قدرتمدار، آن توان را نداشتند که دست به این کارها بزنند و شرائط بازسازی استبداد را فراهم آورند. دلیل آن این که، بدون استثناء، گروه‌های قدرتمدار از حمایت آقای خمینی برخوردار می‌شدند. او بود که گروگانگیری را انقلاب دوم خواند. او بود که کودتای خرداد ۶۰ را انقلاب سوم نام نهاد. او بود که عامل پاشیدن شیرازه ارتش، پیش از حمله عراق به ایران شد و برغم وجود اطلاعات دقیق از تدارک عراق برای حمله به ایران، گفت: هیچ کس به ایران حمله نمی کند. این دروغ را ارتشیها ساخته‌اند، برای این که پای آخوند را از ارتش قطع کنند. او بود که دستور کشتار زندانیان را داد. او بود که حکم ارتداد صادر کرد. او بود که ...

- از قانونهای قدرت یکی اینست که هرگاه مقاومت نبیند، از شدت مرگ آوری و ویرانگری خود نمی کاهد. زیرا هرگاه قدرت نتواند برخود بیفزاید و تمرکز بجوید و بزرگ شود، روی به انحلال می نهد. افسوس که جمهور مردم و بسا آنها که وجدان علمی جامعه را تصدی می کنند، از این قانون آگاه نیستند. از این رو، مردم را به ترک مقاومت و رها کردن جنبش می‌خوانند. هرگاه همه آنها که در جریان «یکدست سازی»، یعنی از یک قماش کردن سران و عمله قدرت، یک به یک حذف شدند، در خرداد ۶۰، به استقامت می‌ایستادند، بسا کودتا شکست می‌خورد. اما آنها بی‌اعتناء به قانون قدرت، استقامت را رها کردند و یکی پس از دیگری حذف شدند. نخست بنا بود سازمانهای سیاسی جبهه ای وسیع تشکیل دهند. اما آنها که می باید بانی می شدند، بی خبر از قانونی که قدرت از آن پیروی می کند، از این کار تن زدند. ناگزیر از سازمانهای که آماده بودند تا بر سه اصل استقلال و آزادی و عدم هژمونی به استقامت برخیزند، شورای مقاومت ملی تشکیل شد. این بار، از آغاز بنا بر ابتلا بود. به رهبری سازمان مجاهدین خلق گفته شد، با شما وارد یک ابتلا می شویم. امیدواریم به عهد خود وفا می کنید و در خدمت استقلال و آزادی می مانید. اما اگر میثاق بشکنید، پیشاپیش، شر شما دفع می شود. این بار، با درس گرفتن از تجربه همکاری با آقای خمینی، از آغاز تا زمانی که رهبری سازمان، میثاق شکست و به خدمت رژیم صدام درآمد، روش تجربی بود و حتی یک مورد اشتباه جبران ناپذیر روی نداد. ایران از شر سازمانی رهید که جریان فرقه شدن و بنده قدرت گشتن را تا آخر رفت.

اما آیا بدون «حکم» آقای خمینی، آنها که در کار بازسازی استبداد بودند، می‌توانستند آن را باز بسازند؟ به یقین نه. زیرا حتی با وجود رهبری کودتای خرداد ۶۰ توسط آقای خمینی، به استقامت ایستادن همگان، می‌توانست مانع از پیروزی کودتا و سیاه شدن روزگار ایرانیان بگردد.

در این جا، این پرسش محل پیدا می‌کند: هرگاه قانون قدرت ایجاب می‌کند قدرت از راه مرگ آوری و ویرانگری متمرکز شود و بزرگ بگردد، چرا کشورهای استبدادی منطقه، سرکوبی چنین سبعانه را به خود ندیده‌اند؟ پاسخ اینست:

۱/۲- در منطقه، رژیمهای بعثی سبع‌تر از رژیم‌های دیگر بوده‌اند. زیرا، «ایدئولوژی» آنها، موانع خشونت گستری را بی اثر می‌کرده‌اند. اما آنها نیز به پای رژیم ملاتاریا نرسیدند زیرا، مانع دین را نتوانستند از میان بردارند. رژیم ملاتاریا، بنام دین جنایت‌ها را توجیه می‌کرد و می‌کند. هرگاه روحانیان سکوت نمی‌گزیدند، مانع دین می‌توانست نقش محدود کننده را بازی کند. اما در دوران آقای خمینی – به استثنای اعتراض آقای منتظری به اعدام دستجمعی - روحانیان سکوت گزیدند و آدمکشان بی مانع آدم کشتند.

۲/۲ - ایرانیان، در طول یک قرن، سه جنبش همگانی را به موفقیت نسبی رسانده‌اند. هرگاه وسعت استقامت مردم ایران نبود، بسا مرگ آوری و ویرانگری رژیم افزونتر نیز می‌گشت. جامعه‌های دیگر، این جنبش‌ها را به خود ندیده‌اند. در نتیجه، قدرت حاکم با جنبش همگانی که حیاتش را تهدید کند، روبرو نیست. پس قدرت جریان تمرکز و بزرگ شدن را به ترتیب دیگری به پیش می‌برد:

استبدادهای نفتی، با تخریب عظیم دو نیروی محرکه، یکی نفت و دیگری درآمد آن و نیز جهت دادن به نیروهای محرکه دیگر (انسان و دانش و فن)، متمرکز و بزرگ می‌شوند. یک مطالعه تطبیقی، امکان می‌دهد تا از راه اندازه گیری میزان تخریب نیروهای محرکه، بتوان شدت استبدادها را، بنا بر مقدار ویران شدن نیروهای محرکه،

در صفحه۳

انتقاد از خود جهاد اکبر است

اندازه گرفت و حتی طول عمر استبدادها را نیز معین کرد.
امر واقع اینست که هر نظام اجتماعی قدرت محور، برای این که باز و تحول پذیر نشود، نیاز به حذف نوع یا انواعی از نیروهای محرکه دارد. در ایران، قدرت بیشتر نیاز به حذف انسان، بمثابه نیروی محرکه ای داشت و دارد که به دیگر نیروهای محرکه سازمان و جهت می دهد. حذف این نیروی محرکه به ضرورت همراه است با حذف بیان آزادی بمثابه اندیشه راهنما. زیرا حذف نیروی محرکه ای که انسان است به بنده زور کردن او است. همراه با حذف این دو نیرو، حذف درآمد نفت از راه جلوگیری از تبدیل شدن آن به سرمایه و حذف دانش و فن از راه بکار گرفتن دانش و فن در ویرانگری و مرگ آوری، نظام اجتماعی بسته یا نیمه بسته می ماند. در عربستان، بیشتر به حذف درآمد نفت (= جلوگیری از بکار افتادن آن در رشد. رشدی که انسانهای آزاد و مستقل می کنند با همکاری یکدیگر و هدف از آن، مستقل تر و آزادتر شدن و زیستن در جامعه باز و تحول پذیر است) توجه می شود. و...

در خود ایران، اندازه گیری میزان تخریب نیروهای محرکه، امکان می‌دهد اثر میزان استقامت را در کم و کیف مرگ آوری و ویرانگری رژیم بدست آورد. اندازه های مرگ آوری و ویرانگری رژیم در دوره‌های مختلف، اثر بود و نبود استقامت و اندازه آن را بر میزان مرگ آوری و ویرانگری بدست می‌دهد: سال اول کودتای خرداد ۶۰، اعدام‌ها و مهاجرت‌ها، از اندازه بیرون شدند. نتیجه این شد که از سال دوم، مقاومت کاهش یافت. حاصل آن یک قلم، قربانی شدن یک نسل در جنگ ۸ ساله و چند برابر شدن اعدامها و ترورها و تخریب عظیم نیروهای محرکه گشت. افراد این نسل یا در جنگ کشته و معلول شدند و یا فرصت رشد را از دست دادند. بدون تردید، هرگاه افشاگریهای (اکتبر سورپرایز و ایران گیت و فسادها و جنایت‌ها و خیانت‌ها) نبودند و مبارزه با جنگ به خودداری ایرانیان از حمایت از جنگ (به رغم گفته خمینی که اگر این جنگ ۲۰ سال طول بکشد، تا آخر ایستاده‌ایم) نمی انجامید و نیروی محرکه‌ای که درآمد نفت است خرج نمی‌شد و کار بجائی نمی رسید که برغم قرضه خارجی «سربازان بند پوتین نیز نیافتند»، آقای خمینی هنوز حاضر نمی شد جام زهر شکست را سر کشد.

۳ – در پاسخ به پرسش سوم شما، نخست واقعیت‌های انکار ناپذیر را یادآور می‌شوم:

۱/۳-هنوز به ذهن آقای تاجزاده نمی‌رسد که دادگاه انقلاب از ستون پایه‌های قدرت بود و هست. ابتدا صفت موقت داشت و چون به مثابه ستون پایه قدرت نقش بی‌همتایی ایفاء کرد. دائمی و بخش اصلی «قوه قضائیه» گشت. در مجلس خبرگان می‌خواستند این دادگاه را اصلی از اصول قانون اساسی کنند، اما با وجود داشتن اکثریت، به آن رأی ندادند. زیرا قانع شدند که این شتر اگر برجا ماند، جلوی خانه آنها نیز می‌نشیند. قرار بود با انجام انتخابات ریاست جمهوری، دادگاه‌های انقلاب تعطیل شوند. آقای خمینی مانع شد.

۲/۳- می‌نویسد، داشته‌اند آقای قدوسی را قانع می‌کرده‌اند که بشرط خلع سلاح، گروه‌های سیاسی آزادی فعالیت داشته باشند. اما خشونت درکار آمده است (از سوی سازمان مجاهدین) و کوشش عقیم مانده است. حال آنکه،

1کسی چون قدوسی، که در یک شب فرمان تعطیلی ۴۰ روزنامه را صادر می‌کند، به هیچ عهدی جز عهد با قدرت فراگیر، وفا نمی کرد و تا زنده بود نکرد.

1 تا ۳۰ خرداد، روزی که قوای سرکوب اجتماع مردم را به گلوله بست و در زندانها، زندانیانی را اعدام نکرده بودند که پیش از جنبش اعتراض به کودتا دستگیر شده بودند، مجاهدین خلق دست به عمل خشونت آمیز نزده بودند. پیش از آن، آنها از آقای خمینی خواستند به حضورشان پذیرد. بسیار اصرار کردم این کار را بکند و او سخنرانی کرد گفت: نخست اسلحه خود را زمین بگذارید و بعد شما را می‌پذیرم. اما وقتی آن سازمان می‌دانست که آقای خمینی خون آنها را مباح می‌داند، لاجرم می دانست اسلحه زمین گذاشتن، پیش از تأمین ضمانت‌دار، تن دادن به مرگ دستجمعی است. آنها تأمین خواستند چرا نداد؟ چه مانع داشت که همچون پیامبر (ص) تأمین می‌داد و دست کم مثل جامعه‌های دیگر که از جنگ به صلح رسیدند، نخست امنیت آنها را ضمانت می‌کرد و می‌گذاشت در ایران آشتی ملی پدید آید؟ زیرا، مانع بزرگ وجود داشت و آن این بود که با وجود آشتی ملی، استقرار ولایت مطلقه فقیه ناممکن می‌شد.

1 همانطور که در کتاب نامه‌های اینجانب به آقای خمینی می‌خوانید، دو حزب دموکرات و کومله تقاضای تأمین کردند تا اسلحه خود را زمین بگذارند. برابر قانون اساسی، از آقای خمینی خواستم تأمینی از آن نوع که پیامبر (ص) می‌داد بدهد و نداد.

۳/۳ – اما بحث آزادی که در یک طرف آقایان بهشتی و سروش و مصباح یزدی و در طرف دیگر آقایان احسان طبری و کیانوری و فرخ نگهدار بودند، صورت، بحث آزاد بود و نه خود آن. این صورت سازی برای پوشاندن کودتا و منصرف کردن توجه عمومی از کودتا بود. هم به این دلیل که دنباله پیدا نکرد و هم به این دلیل که پیشینه نیز نداشت. پیش از آن، رهبران حزب جمهوری اسلامی و نیز حزب توده بودند که با بحث آزاد مخالف بودند و نه تنها بدان تن نمی‌دادند، بلکه حزب جمهوری اسلامی مانع از برقراری بحث‌های آزاد می‌شد. یکبار، چند تنی (از جمله آقای حجتی کرمانی) نزد آقای خمینی رفتند و او را با انجام بحث آزاد میان بنی صدر و سران حزب جمهوری اسلامی موافق کردند. اما این سران نزد آقای خمینی رفتند و رأی او را زدند. آقای بهشتی و رجائی هم گفتند، دلیلی برای انجام بحث آزاد نمی‌بینند و در آن نیز شرکت نمی کنند.

چرا تن به بحث آزاد نمی‌دادند؟ به دو دلیل:

یک دلیل این بود که از دید آنها، این بحث‌ها بسود بنی صدر تمام می‌شود و به قول آقای هاشمی رفسنجانی در آن ایام، مصمم بوده‌اند دولت و انقلاب را از دست بنی صدر و طرفداران او بیرون آورند. دلیل دوم، این بود که از راه بحث‌های آزاد، ممکن نبود کودتا کرد. هدف از بحث آزاد، برخورداری از حق اختلاف است، به ترتیبی که در عین بی محل کردن خشونت، گرایش‌های سیاسی را از دو حق اختلاف و حق اتحاد، بطور کامل برخوردار کند. چنین بحث آزادی با بازسازی استبداد سازگار نبود و ملاتاریا و دستیارانش مانع از استمرار آن شدند. هنوز هم که هنوز است، مثلث زورمدار با بحث‌های آزاد مخالفند. زیرا علت وجودی آنها را از آنها می‌ستاند. در حال حاضر، کوشش این مثلث اینست که گرایش‌های سیاسی باورمند به استقلال و آزادی و مردم سالاری پا نگیرند و بخصوص ولایت جمهور مردم سازمان نجوید. هریک موجودیت خود را از زورمدار دیگر دارد و هرگاه بنا بر مردم سالاری بگردد، صحنه سیاسی از تصرف زورمدارها بیرون می‌رود و روی به اضمحلال می‌نهند. از این رو، بر پا کردن بحث‌های آزاد، هم بلحاظ اثر آن بر قوت روزافزون گرفتن گرایشهای مردم سالار و هم بخاطر اثر آن بر سازمان یافتن ولایت جمهور مردم، کاری است که ایرانیان دموکرات در درون و بیرون از مرزها می‌باید بدان بپردازند.

۴ –پرسش چهارم شما، هم بلحاظ نظری و هم بجهت عملی واجد اهمیتی به تمام است:

۱/۴- در باره ولایت فقیه و تضادش با اسلام فراوان نوشته و گفته‌ام. پرسش شما فرصتی پدید می‌آورد برای پرداختن به ولایت فقیه از جهت تضادش با رشد انسان و رابطه انسان با خدا:

از این آیه قرآن «خداوند چیزی را در قومی تغییر نمی‌دهد، مگر این که آن قوم خود خویشتن را تغییر دهد»، آگاهید. بنا بر این آیه، ابتکار عمل با انسان است و این او است که می‌باید خود را تغییر دهد. اما هرگاه از دید دیگری به آیه بنگریم، آن را بیان قاعده ای بس مهم و هستی شمول می‌یابیم. توضیح این که خداوند "که در درون انسان است نه به یگانگی و بیرون انسان است نه به بیگانگی"، تغییر دادن انسان را برعهده خود او می‌نهد. چرا؟ زیرا، می‌خواهد به انسان هشدار بدهد هر تغییری از بیرون، نیاز به زور پیدا می‌کند و مرگ آور و ویرانگر است. آموختن دانش به دانش آموز، نیاز به نبود زور دارد. هرگاه زور درکار آید، انتقال دانش از استاد به شاگرد نا ممکن می شود. و...

و زور، استقلال و آزادی را از انسان می‌ستاند و او را تابع جبر خود می کند. از این رو، رشد خودجوش است و انسان برخوردار از استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خود رشد می کند و انسان تحت جبر قدرت، رشد نمی کند، بلکه مرگ آوری و ویرانگری پیشه می کند. هرگاه انسان‌ها از این قاعده هستی شمول آگاه بودند و آن را بکار می‌بردند، تن به سلطه اقلیتی که خود رامأمور تغییر دادن جامعه‌ها می‌دانستند و می‌دانند، نمی‌دادند. دین‌ها در بیان‌های قدرت از خود بیگانه نمی‌شدند و انواع بیان‌های قدرت (ایدئولوژی‌ها) پدید نمی‌آمدند و جهان ما، جهان انسان‌های مستقل و آزاد و حقوقمند می گشت و محیط زیست مادر عمران، روزافزون می بود.

اینک از خود بپرسیم: وقتی خداوندی که درون ما است نه به یگانگی و بیرون ما است نه به بیگانگی، حتی نمی پذیرد خود با اعمال جبر، تغییر انسان از خود بیگانه را به انسانی تصدی کند که در استقلال و آزادی، خود خویشتن را هدایت می کند و به پیامبر خود می گوید اگر هم بخواهی نمی توانی کسی را هدایت کنی زیرا هرکس خود خویشتن را هدایت می کند، چگونه ممکن است ولی امری را صاحب اختیار مطلق معین کند و اختیار مسلمانان را به او بسپارد؟ چگونه ممکن است از مسلمانان بخواهد، بر خود ولی امری صاحب اختیار مطلق اختیار کنند تا او، با داشتن اختیار مطلق بر آنها، به جبر، تغییرشان دهد؟ آیا خداوند نمی‌دانست که اختیار مطلق، رابطه «ولی امر» با خودش را نیز، رابطه با قدرت می‌کند، او را تابع جبر مطلق می‌سازد و این اختیار مطلق جز در مرگ آوری و تخریب نمی‌تواند بکار افتد؟ ایرانیان قربانی آزمایش تجربه ۳۱ ساله هستند. مردم منطقه و مردمان مسلمان و غیر مسلمان دنیا مزه تقدیس خشونت و خشونت گستری را چشیده اند. آیا در این ۳۱ سال، ولایت مطلقه، جز در مرگ آوری و ویرانگری بکار رفته است؟ جز در مرگ و ویرانی بکار نرفته است.

زیرا ممکن نیست زور، زندگی آور و آباد گردان بگردد. چرا که خود از مرگ و ویرانی پدید می‌آید.

افسوس! اگر انسان‌ها از آموزش‌های قرآن، تنها این آموزش را بکار می‌بردند، به سراغ آموزش‌های دیگرش می‌رفتند و سرنوشتی دیگر می‌جستند.

۲/۴- مصلحت را قدرت می‌سنجد، برای اینکه آن را جانشین حق کند. دارنده حق نیاز به مصلحت سنجی ندارد، زیرا می‌داند روش هر حقی همان حق است. با مثال ساده‌ای، رابطه مصلحت با قدرت و حق را، بر همگان، آشکار کنیم:

دانش آموزی که می‌خواهد دانش بیاموزد، می‌داند که روش دانشمند شدن، آموختن دانش است. هرگاه درس بخواند، میان او و اولیاء مدرسه، یک رابطه بیشتر بوجود نمی‌آید و آن رابطه‌ایست که دانش برقرار می کند. در این رابطه، مصلحت محل پیدا نمی‌کند، حتی به فکر دانش آموز و معلم و مدیر مدرسه نیز در نمی‌آید.

اما اگر نخواهد درس بخواند و بخواهد مدرک بگیرد، نیازمند مصلحت می‌شود تا نا حق را جانشین حق کند. از این رو، نخست برای این پرسش پاسخ می‌جوید: چه کس یا کسانی می‌توانند به دانش آموز درس نخوانی که او است، مدرک قبولی در امتحان را بدهند؟ معلم و مدیر مدرسه، و یا هر دو با موافقت با یکدیگر؟ پرسش دوم این می‌شود: چگونه این کس یا کسان را با دادن نمره قبولی موافق باید کرد؟ پاسخی که به این پرسش می‌دهد، هیچ چیز، جز مصلحتی که می‌سنجد نمی‌شود. اما او تنها نیست که مصلحت می‌سنجد. کس یا کسانی که می‌باید نمره قبولی به او بدهند، سه رشته مصلحت می‌باید بسنجند: مصلحت اول، موافقتی توجیه پذیر با دادن نمره قبولی به شاگرد درس نخوان. مصلحت دوم، دلیل تراشیدن برای این موافقت میان خود (معلم و مدیر و...) و مصلحت سوم، تنظیم رابطه با مافوق‌های خود. این سه رشته مصلحت‌ها، برای نشاندن ناحق به جای حق و در واقع، تنظیم رابطه با قدرت است. زیرا رابطه‌ای که دانش آموز درس نخوان، با اولیاء مدرسه و اولیاء خود و... برقرار می کند، رابطه قدرت است.

بدین قرار، هرگاه ولایت جمهور مردم حق باشد که هست، آقای خمینی، از موضع قدرتمداری نتوانست، و اگر زنده بود نیز نمی‌توانست مصلحتی را بسنجد که حاصل آن دادن حق به حق‌دار باشد. برابر با این نوع مصلحت سنجی، مصلحت بیرون از حق بی محل می شد. هرگاه بنا می شد مصلحت جا و محلی پیدا کند سازگار با حق، روش عمل به حق می‌شد که خود حق است. چنانچه تکالیف روشهای اجرای حقوق‌اند، نه بیش. پس، آقای خمینی می‌باید آن موضع را ترک می‌گفت و اگر در حیات بود، می باید مصلحت بیرون از حق را مفسدت می دانست و جانب حق را می گرفت. لذا به این دلیل ساده که قدرت مصلحتی را که از میانش بردارد نمی‌سنجد، آقای خمینی که بنایش بر ماندن بر قدرت و کانون تمرکز و بزرگ شدن قدرت بود، اگر زنده بود، انتخابی جز تمکین به حق و یا عمل به مصلحتی که قدرت می سنجد، یعنی دم زدن از ولایت مطلقه فقیه، نداشت. بدیهی است که انسان قدرتمدار می‌تواند استقلال و آزادی خود را بازجوید و حق را بپذیرد: جهاد اکبر و حر شدن همین است.

۳/۴- یک مشکل اساسی از مشکل‌های اساسی «اصلاح طلبان» اینست که همچنان می‌پندارند، حق بیرون از حیات موجود زنده است. بنا براین، دادنی و ستاندنی است. نتیجه اینست که انتظار می‌برند «اقتدارگرایان» کوتاه بیایند و بخشی از حق حاکمیت را به مردم باز پس دهند. اگر به مردم رجوع نمی‌کنند و به آنها نمی‌گویند،

الف) ولایت حق آنها و ذاتی حیات هر انسان زنده است،

ب) هرگاه دارندگان حق در خانه و بیرون از خانه، حق ولایت خویش را بکار برند، قلمرو دولت غاصب را تنگ و تنگ تر می کنند، رژیم جای خود را به دولت حقوقمدار و برگزیده جمهور مردم می دهد. و

ج) در نتیجه، از مردم بخواهند قلمرو رژیم را که، در آن به زور، اعمال حق ولایت جمهور مردم، نا ممکن گشته است، محدود و محدودتر کنند. همانطور که در انقلاب، مردم ایران، به یمن جنبش همگانی، قلمرو رژیم شاه را بتدریج محدود کردند. به ترتیبی که نخست خانه ها و کوچه ها و خیابانها و محلهای کسب و کار و سپس کارخانه و صنعت نفت و آنگاه سازمانهای اداری و سرانجام ارتش را از فرمان آن خارج کردند و رژیم سقوط کرد.

بدین خاطر است که هنوز نپذیرفته‌اند ولایت جمهور، حقی از حقوق ذاتی انسان است.

به یمن تجربه انقلاب و جنبش همگانی اخیر، می‌توان دو وضعیت یک جامعه را مشاهده کرد: وضعیت اول، وضعیت جامعه ایست که از راه بکار نبردن حق حاکمیت خود، حتی در حوزه‌هائی که در تصرف دولت نیست، نسبت به قدرت حاکم کارپذیر است و دیگری وضعیت جامعه ای ایست که با کاستن از قلمرو اعمال ولایت مطلقه فقیه، رابطه خود را با رژیم تغییر می‌دهد. در این وضعیت، مردم هستند که فعال می‌شوند و رژیم است که در برابر مردم فعل پذیر می گردد. امری که در انقلاب ایران واقع شد و امری که در (جنبش همگانی)، به دنبال تقلب بزرگ روی داده است. جنبش با یافتن ۵ عامل:

۱- محل عمل، که به ضرورت بیرون از رژیم و در درون ایران، به معنای مستقل از رژیم و قدرت‌های خارجی بودن، می شود،

۲ – هدف که ولایت جمهور مردم می‌گردد،

۳ – روشی که جنبش با شرکت همگان است و چون همگان در جنبش شرکت می کنند، خشونت بی محل می شود و جنبش به خشونت زدائی نیز توانا می گردد،

۴ – اندیشه راهنمائی که بیان آزادی و در برگیرنده حقوق ملی و حقوق انسان باید باشد،

۵ –سازماندهی ولایت جمهور مردم که قلمرو دولت را نیز تحت ولایت جمهور مردم قرار می‌دهد.

جریان انتقاد از خود، جهاد اکبر و حر شدن، این جریان است و اینست آن جریانی که جمهور مردم ایران می‌باید در آن شوند. پیشاپیش مردم، کسانی باید انتقاد از خود و جهاد اکبر را روش کنند که کار خود را تصدی وجدان علمی جامعه می دانند. قراردادن دانشها در اختیار مردم، ارائه پیشنهادها به مردم، هشدار و بشارت و انذار را رویه کردن، بدون انتقاد از خود، شدنی نیست. به یمن شجاعت در انتقاد از خود است که می توان وجدان علمی را غنا بخشید و بر دانش و بینش همگان افزود و انسانها را از غفلت از حقوق خویش بدر آورد.

جنگ قدرت

این تحقیق را فرزین پ و کورش اعتمادی
koroush_etemadi@hotmail.com ترجمه و به تازگی انتشار داده اند. محقق به این نتیجه رسیده است که کودتای نوژه حمله عراق را به دنبال آورده و سبب تصرف دولت توسط اسلام گرایان افراطی شده است. قسمتهائی از تحقیق را که چند و چون آن کودتا را توضیح می دهند نقل کرده ایم و توضیح ها که طلب می کرده اند را جداگانه داده ایم. این تحقیق نیز، به نسل امروز کمک می کند گذشته را همانطور که جریان یافته است، در یابد و دریابد چرا و با دست اندرکاری چه کسان و گروه ها و سازمانهای سیاسی، ایران گرفتار یک جنگ ۸ ساله و استبداد مافیاها و پی آمدهای آن شد.

بلحاظ اهمیت این دو فصل، در این شماره، فصل مربوط به خبرها و نظرها پیرامون بحران اتمی و نیز فهرست اسلامی مافیاها را، بخاطر نبودن جا، درج نمی کنیم. خوانندگان آگاهند که رئیس سیا گفته است ایران اورانیوم ۳/۵ درجه به اندازه تولید دو بمب اتمی (هرگاه تا ۹۰ درجه غنی شود) را دارد و رئیس جمهوری روسیه گزارش سیا را نگران کننده توصیف کرده و احمدی نژاد آن را جنگ روانی توصیف کرده است.

در فصل پنجم، داده های اقتصادی را به کوتاهی از نظر خوانندگان می گذرانیم و در فصل ششم خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را:

جنگ قدرت در تارعنکبوت روابط شخصی قدرت:

انقلاب اسلامی: سخنان «سردار مشفق» در مشهد، معلوم می کنند خبرها و گزارشهائی که انقلاب اسلامی در باره ربط انتخابات ریاست جمهوری با مسئله «رهبری» و جانشینی خامنه ای، گزارش کرد صحت داشته اند. جنگی که هم اکنون در تارعنکبوت روابط شخصی قدرت جریان دارد، همچنان ربط مستقیم با بود و نبود ولایت فقیه و بر فرض بود، بر سر«رهبری» دارد. گزارشی که می خوانید مربوط است به این جنگ و معرفی می کند شبکه خانواده هائی را که از راه ازدواج، با خانواده خمینی، ارتباط جسته اند:

سال پیش، هنگامی که برخی از جنگ افروزان گفتند امسال باید یک عمل جراحی بزرگ در کشور صورت می گیرد، شاید خود سید علی خامنه ای و برخی اصولگرایان و نزدیکان به آنها فکر نمی کردند این عمل جراحی ممکن است موجب مرگ نظام شود. اما به دلیل ناتوانی برخی جنگ افروزان از سنجش وضعیت، عمل بزرگ جراحی، تقلب بزرگ در انتخابات شد. از آن روز بدین سو، هر روز که بر عمر رژیم عمل بزرگ جراحی به خود دیده می گذرد، بیشتر به تحلیل می رود. زیرا هیچکدام از به اصطلاح پزشکان رژیم قادر به جلوگیری از خونریزیش نشده اند.

مدتهاست که مخالفان رژیم، مردم ایران را به جنبش برضد متقلبان – یعنی کودتاچی و جنگ افروز و بحران سازها – بر می انگیزند و کودتاگران مرتباً مجبور به باز کردن جبهه ای دیگر می شوند. تا این که امروز، خامنه ای و مافیاهای نظامی – مالی، همزمان، در چندین جبهه، با مردم و مخالفان خود در رژیم و در روحانیت، در جنگ شده اند. توانی که در اختیار دارند «رهبر» بی کفایتی است که عنان اختیار او را در دست دارند و قوای سرکوبی که در حال فرسایش هستند.

1 آنها ابتدا جبهه ای برضد هاشمی رفسنجانی و مافیای او باز کردند. با تقلب بزرگ، ناگزیر شدند جبهه دومی بر ضد خاتمی و میر حسین موسوی و کروبی و سازمانها و گروههای اصلاح طلب باز کنند. نخست می پنداشتند اعلان موضع از سوی خامنه ای آنها را ناگزیر از سکوت می کند و چنین نشد. سپس روی به دستگیریها و کشتن در خیابانها و کشتن زیر شکنجه در زندان کهریزک و زندانهای دیگر تا مگر سکوت را به آنها و مردم تحمیل کنند و باز نشد.

1 اعتراض آیت الله منتظری وقتی زنده بود همراه با دیگر روحانیان قم، خامنه ای و مافیهای نظامی – مالی را ناگزیر کردند جبهه سومی را باز کنند. در رأس روحانیان معترض، آیت الله منتظری قرار داشت و در کنار او آیات الله یوسف صانعی و اسدالله بیات و موسوی تبریزی و ... بودند. جنبش مردم سبب شد که چندین تن دیگر از آیات عظام قم نیز وارد معرکه شوند و به مخالفت با حکومت احمدی نژاد و سید علی خامنه ای بپردازند. انزوای خامنه ای کامل شد. با درگذشت منتظری، جنگ در این جبهه، به پایان نرسید. کار به حمله چماقداران تحت امر مجتبی خامنه ای به دفترهای منتظری و صانعی و حمله به خانه صانعی و بستری شدن او در بیمارستان کشید. سید حسن خمینی نیز تهدید شد هرگاه به قم بیاید، اجازه درس و بحث به او نخواهند داد.

1 جنگ با مردم ایران که خامنه ای خود آن را، در ۲۹ خرداد ۸۸، اعلان کرد، در ۲۲ خرداد ۸۹، رژیم را ناگزیر کرد تهران و شهرهای بزرگ را اشغال نظامی کند. با وجود دعوت موسوی و کروبی از مردم به دست نزدن به تظاهرات اعتراضی، در ۲۲ خرداد ۸۹، شب پیش و پس از آن، مردم تهران به جنبش در آمدند و به رژیم حالی کردند وارد جنگی شده است که سرانجامی جز شکست در انتظار او نیست. این جبهه که سبب شد جبهه های دیگر را رژیم بگشاید، رژیم و بخصوص مافیای خامنه ای را نگران آینده نزدیک خود کرد:

1 مافیاها جبهه پنجمی را گشودند که جبهه جنگ با خانواده خمینی و شبکه تارعنکبوتی خانواده های روحانی است که این خانواده، از راه ازدواج، با آنها پیوند جسته است: جبهه را توسط وب سایت رجا نیوز با همکاری فاطمه رجبی و الهام و برخی دیگر از جنگ افروزان وابسته به بیت مانند حسین شریعتمداری و کوچک زاده و ... گشودند. در ۱۴ خرداد ۸۹، وارد جنگ با شبکه تارعنکبوتی خانواده های آیت الله شدند:

شاید اگر جنگ افروزان از پیچیدگی روابط خانوادگی خمینی با خانواده های روحانی دیگر آگاه می بودند، حتی المقدور سعی می کردند که این جبهه را در چنین شرایطی باز نکنند. اما ناچار شدند دست به خطایی بزرگ بزنند: با توهین و فحاشی به سید حسن خمینی، با شبکه تارعنکبوتی خانواده های روحانی، در نزاع شده اند. یعنی با شبکه خانواده های حائری (شیخ عبدالکریم حائری بانی حوزه قم و سید مصطفی خمینی داماد فرزند او، آیت الله آقا مرتضی حائری بود) و دستغیب شیرازی و صدوقی یزدی و هاشمیان کرمانی و شهرستانی نماینده سیستانی وطاهری اصفهانی و خانواده های صدر در ایران و لبنان و خانواده های طباطبایی و خانواده های مصطفوی و ثقفی و حتی خانواده محسن رضایی و موسوی بجنوردی و آیت الله محمد صادق روحانی و محقق داماد و موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی که همه وابستگی ها و پیوندهای خانوادگی با خمینی دارندوارد درگیری و مبارزه شده اند .

1 جبهه ششم، نزاع در درون سپاه پاسداران است. بنا بر اطلاع، تنی چند از سران سپاه را دستگیر و یکی از آنها را «تصادفی» کرده و کشته اند.

ترورها و دستگیریها ادامه دارند. این بار، قربانیان افسران سپاه هستند:

◀ رژیم در پی تصفیه نیروهای نظامی حامی جنبش مردم می باشد: دکتر علی محمدی استاد فیزیک که از حامیان میر حسین موسوی بود، آنگونه ترور شد. این بار، بنابر اطلاع، کامران آزموده را نیز کشته اند. در مورد سردار بودن وی برخی ها می گویند بوده و برخی ها می گویند نبوده اما نابغه بوده است. وی مسئول یکی از مراکز طراحی موشک های کارخانه مهمات سازی در پارچین و از حامیان جنبش بوده است. بنا بر اطلاع، او را در همان مجموعه پارچین به طرز مشکوکی کشته اند. خود رو او که از قرار، ترمز او را بریده بوده اند، به ستونی سیمانی تصادم کرده و او کشته شده است.

رژیم، پس از سه دهه ترور، در ترور و قتل یاران جدا شده خود متخصص شده است. در طول یکسال گذشته تنها چهار مورد از این ترورها معلوم گشته اند: یکی ترور دکتر متخصص فیزیک دانشگاه بود. و دیگری خواهر زاده میر حسین موسوی بود و سومی پزشک زندان کهریزک بود که شاهد چگونگی قتل زندانیان بوده است و چهارمی کامران آزموده بوده است. به احتمال زیاد بسیاری دیگر نیز به همین صورت کشته شده اند که در حال حاضر خبری از آنها در دست نیست .

◀ بنا بر اطلاع، برخی از فرماندهان سابق و فعلی سپاه دستگیر شده اند که هنوز نامهای آنها برما معلوم نشده اند. همین اندازه اطلاع یافته ایم که این فرماندهان از نزدیکان به گروه اصلاحات می باشند. برخی از آنها بعد از جریان شمخانی و برخی بعد از جریان سید حسن خمینی دستگیر شده اند. باید در نظر داشت که برخی از فرماندهان سپاه از جمله خود شمخانی و محسن رضایی و مقدم و صنیعی و حجاریان و ... از حامیان سید حسن خمینی و اصلاحات می باشند.

دانستنی است که برخی از نیروهای بازداشت شده حامی میرحسین موسوی و کروبی نیز از فرماندهان سابق سپاه در جبهه های جنگ بوده اند که هم اکنون در زندان می باشند. آنها سالها بود که از نیروهای نظامی خارج شده و وارد فعالیت سیاسی شده بودند مانند محسن آرمین – میردامادی – داوود سلیمانی – محمد نوری زاد و...

*خانواده های روحانی عضو شبکه تارعنکبوتی :

1 چارت خانوادگی آیت الله خمینی :
روح الله خمینی پدر مصطفی و سید احمد خمینی و فریده و زهرا و صدیقه مصطفوی.
ثقفی، خدیجه، دختر میرزا محمد ثقفی، همسر آیت الله خمینی و مادر سید مصطفی و سید احمد خمینی و صدیقه زهرا و فریده مصطفوی.
– مراد ثقفی یکی از برادران همسر آقای خمینی و مدیر مسئول نشریه گفتگو است.
– در زیر روابط و وابستگی های اعضای خانواده خمینی و همسر او خدیجه ثقفی شرح می شوند:
سید مصطفی خمینی فرزند ارشد آیت الله خمینی، همسر معصومه حائری، دختر شیخ مرتضی حائری و نوه خوشوقت، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است. او پدر حسین و مریم خمینی است و در نجف، درگذشته است.
– معصومه حائری همسر سید مصطفی خمینی فرزند مرحوم آیت الله آقا مرتضی حائری از بزرگان حوزه علمیه قم.
– سید حسین خمینی فرزند سید مصطفی خمینی است و ظاهرا اینک از مخالفان ولایت مطلقه فقیه بشمار است.
– مریم خمینی فرزند دختری سید مصطفی خمینی و معصومه حایری و نوه آیت الله خمینی.
– سید احمد خمینی پسر آیت الله خمینی و خدیجه ثقفی و همسر فاطمه طباطبایی، بنا بر این، داماد آیت الله سلطانی طباطبایی است.
– فاطمه سلطانی طباطبایی دختر آیت‌الله سلطانی طباطبایی (از علمای قم)، همسر سید احمد خمینی، خواهر سید صادق طباطبائی و خواهر زاده امام موسی صدر و آیت الله سید محمد باقر صدر و دختر خاله زهره صادقی ،همسر سید محمد خاتمی، رئیس جمهوری سابق است.
–سید صادق طباطبایی (سخنگوی حکومت موقت و حامی محسن رضائی در دهمین انتخابات ریاست جمهوری) فرزند سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، خواهر زاده امام موسی صدر، برادر فاطمه طباطبایی(همسر سید احمد خمینی)، دائی سید حسن و سید یاسر خمینی و پسر خاله زهره صادقی (همسر سید محمد خاتمی رییس جمهور سابق- نوه پسری مرحوم آیت الله حاج سید صدرالدین صدر، خواهر زاده امام موسی صدر است.
–زهره صادقی همسر سیدمحمدخاتمی و خواهرزاده امام موسی صدر و دخترخاله فاطمه طباطبائی(همسر سید احمد خمینی) و همچنین دختر خاله سید صادق طباطبایی از گروه اصلاح طلبان است.
–سید محمد صدر (معاون وزارت کشور موسوی و معاون وزارت خارجه خاتمی) پسرخاله زهره صادقی (همسر سید محمد خاتمی) و همچنین پسر خاله فاطمه طباطبایی (همسر مرحوم سید احمد خمینی) می باشد
–فاطمه صدر همسر سید صادق طباطبایی است.
– سید مرتضی طباطبایی (شهردار اسبق تهران قبل از کرباسچی)، برادر سید صادق طباطبائی، همسر فرشته اعرابی (دختر فریده خمینی و نوه دختری آیت الله خمینی)، خواهر زاده امام موسی صدر و عموی هدی طباطبائی و برادر زن سید احمد خمینی.
– صدیقه خمینی – فرزند سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی و نوه آیت الله خمینی
– زهراخمینی فرزند سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی و نوه آیت الله خمینی
– فریده خمینی فرزند سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی ونوه آیت الله خمینی
– سید حسن خمینی فرزند سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی نوه آیت الله خمینی و آیت الله سلطانی طباطبایی و داماد آیت الله موسوی بجنوردی و باجناق علی ریاض.
– ندا موسوی بجنوردی همسر سید حسن خمینی و دختر محمد موسوی تبریزی.
– آیت الله موسوی بجنوردی عضو برجسته شورای عالی قضایی سالهای ابتدای انقلاب و عضو مجمع روحانیون مبارز، پدر همسر سید حسن خمینی و علی ریاض. وی در دوران خمینی مسئول استفتائات بود.
– سید علی ریاض متولد ۱۳۳۷، دندانپزشک و مجروح جنگ شیمیایی(چشم و ریه). او قبلاً معاون اجرائی سازمان نظام پزشکی، عضو شورای عالی نظام پزشکی، رئیس هیئت مدیره و دبیر کل سازمان پزشکان مسلمان جهان (بدون مرز)، عضو هیات پزشکی حج، رئیس بازرسی و مشاور فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و عضو ستاد تبلیغات دولت بوده است. او داماد آیت الله بجنوردی و باجناق حسن خمینی و نمایندگی مجلس را نیز در کارنامه دارد .
– سید علی خمینی فرزند کوچک سید احمد خمینی و نوه آیت الله خمینی و داماد آیت الله شهرستانی نماینده و داماد آیت الله سیستانی است. در واقع سید علی داماد نوه دختری آیت الله سیستانی می باشد.
–موسوی اردبیلی فرزند آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی نیز باجناق وی و داماد آیت الله شهرستانی می باشد .
– دو فرزند دیگر عبدالکریم موسوی اردبیلی دامادهای آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی و جوادی املی هستند.
– سید یاسر خمینی فرزند سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی و نوه آیت الله خمینی و آیت الله سلطانی طباطبایی و داماد سید محمد صدر معاون وزیر امور خارجه پیشین و همسر حورا صدر است. در واقع یاسر خمینی با دختر پسرخاله مادرش فاطمه طباطبایی ازدواج کرده که پسرخاله همسر سیدمحمد خاتمی نیز محسوب می‌شود .
1 صدیقه مصطفوی فرزند آیت الله خمینی و همسر مرحوم آیت الله شهاب الدین اشراقی است.
– آیت الله شهاب الدین اشراقی همسر صدیقه مصطفوی دختر آیت الله خمینی.
– محمد تقی اشراقی فرزند صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه آیت الله خمینی است.
– علی اشراقی فرزند صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه آیت الله خمینی.
– عاطفه اشراقی فرزند صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه آیت الله خمینی
– زهرا اشراقی دختر صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه خمینی و همسر محمد رضا خاتمی برادر سید محمد خاتمی.
– محمد رضا خاتمی برادر سید محمد خاتمی رئیس حزب مشارکت اسلامی و همسر زهرا اشراقی، نوه آیت الله خمینی.
– فاطمه خاتمی دختر محمد رضا خاتمی و زهرا اشراقی، عروس سید صادق خرازی (برادر زاده کمال خرازی و سفیر سابق ایران در فرانسه) و برادر زاده محمد خاتمی (رئیس جمهور سابق). عمه همسر وی عروس خامنه ای می باشد.
– علیرضا خاتمی فرزند محمد رضا خاتمی و زهرا اشراقی و نوه آیت الله خمینی و برادر زاده سید محمد خاتمی
– مرتضی اشراقی پسر صدیقه مصطفوی دختر خمینی و شهاب الدین اشراقی داماد خمینی است. وی همسر نوه دختری آیت الله محقق داماد می باشد.
– نعیمه اشراقی دختر صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه آیت الله خمینی و عروس آیت الله جلال الدین طاهری امام جمعه سابق اصفهان می باشد.
– نفیسه اشراقی دختر صدیقه مصطفوی و شهاب الدین اشراقی و نوه دختری آیت الله خمینی و عروس

در صفحه ۵

جنگ قدرت

آیت الله محمد صادق روحانی می باشد که دردوره خمینی، در حصر خانگی بود.
l فریده مصطفوی دختر آیت الله خمینی و خدیجه ثقفی همسر اعرابی است. اعرابی بتازگی درگذشت.
-محمد حسین اعرابی همسر فریده مصطفوی و داماد آیت الله خمینی
- فرشته اعرابی دختر فریده مصطفوی و اعرابی و نوه آیت الله خمینی و همسر سید مرتضی طباطبایی برادر سیدصادق طباطبایی می باشد.
l زهرا مصطفوی (دبیرکل جمعیت زنان انقلاب اسلامی)، دختر ارشد آیت الله خمینی، همسر محمود بروجردی (معاون آموزش و پرورش در حکومت موسوی و سفیر ایران در فنلاند در دوره خاتمی. بروجردی هم اینک بیمار و بستری است.
-محمود بروجردی همسر زهرا مصطفوی و داماد آیت الله خمینی و سفیر سابق ایران در فنلاند.
- مسیح بروجردی پسر محمود بروجردی و زهرا مصطفوی(دختر آیت الله خمینی) و داماد محمد میرمحمدی(از اعضای بیت رهبری، نماینده قم در مجالس ششم و هفتم و دبیر کل حزب تمدن اسلامی).
- لیلی بروجردی (رئیس کمیته بانوان و جوانان دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، وکیل دادگستری، مشاور انتخاباتی و کاندیدای وزارت خارجه محسن رضائی در انتخابات دهم ریاست جمهوری)، دختر زهرا مصطفوی، نوه دختری آیت الله خمینی و مادر زن پسر محسن رضایی.
- سلطانی طباطبای، عبدالحسین، همسر لیلی بروجردی (فوق تخصص بیماریهای قلب و عروق و استادیار دانشگاه تهران و برادر زن سید احمد خمینی)، پدر زن پسر محسن رضائی (فرمانده اسبق سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام و کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات دهم)
- هدی سلطانی طباطبایی فرزند لیلی بروجردی و عبدالحسین طباطبایی برادر زاده سید مرتضی و سید صادق طباطبایی و عروس محسن رضایی. همسر سید احمد خمینی عمه او می باشد.
-ضحی سلطانی طباطبایی پسر لیلی بروجردی و عبدالحسین طباطبایی.
l سید محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران همسر زهره صادقی، دختر خاله سید صادق طباطبایی و برادر همسر نوه خمینی.
- محمد رضا خاتمی برادر سید محمد خاتمی همسر زهرا اشراقی نوه آیت الله خمینی.
- مریم خاتمی خواهر سید محمد خاتمی و همسر محمد علی صدوقی امام جمعه و نماینده مقام رهبری در استان یزد.
- محمد علی صدوقی حجت الاسلام (نماینده ولی فقیه و امام جمعه یزد و معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور در دوره محمد خاتمی)، فرزند آیت الله صدوقی، شوهر بی بی مریم خاتمی (خواهر محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران) و پدر زن محمد هاشمیان(خواهر زاده رفسنجانی).
- سید محمد هاشمیان خواهر زاده اکبر هاشمی رفسنجانی و امام جمعه رفسنجان. همسر وی خواهر زاده محمد خاتمی و دختر صدوقی می باشد.
- اکبر هاشمی رفسنجانی دایی سید محمد هاشمیان که دایی بزرگ فرزندان دختر صدوقی می باشد که خانواده وی نیز به شرح زیر می آید :
- علی هاشمی رفسنجانی برادر زاده هاشمی و از اعضای باند مافیای اقتصادی و سیاسی در وزارت نفت و مسکن
- مریم هاشمی نژاد همسر علی هاشمی برادر زاده هاشمی و از اعضای وابسته به باند اقتصادی هاشمی در زمین و مسکن.
-- فائزه هاشمی رفسنجانی– دختر هاشمی رفسنجانی – دو دوره نماینده مجلس – از اعضای باند رسانه – سیاسی - اقتصادی نظام ولایت مافیاها عروس آیت الله مرحوم لاهوتی که اصلاح طلب شد و در جریان کودتای ۸۸ به مخالفت با رهبری پرداخت.
- فاطمه هاشمی رفسنجانی دختر هاشمی رفسنجانی و رئیس سازمان بیماری های خاص از اعضای باند سیاسی نظام ولایت فقیه و عروس مرحوم آیت الله لاهوتی. او اینک از اصلاح طلبان است.
- محسن هاشمی رفسنجانی فرزند ارشد علی اکبر هاشمی رفسنجانی، از مهندسان سازمان موشکی وزارت دفاع
- رئیس دفتر ریاست جمهوری در دوره هاشمی رفسنجانی – مدیر عامل متروی تهران. از اعضای باند سیاسی - اقتصادی نظام مافیاها . او بعد از کودتای ۸۸ به مخالفت با حکومت کودتا پرداخت.
- محمد هاشمی رفسنجانی برادر کوچک هاشمی رفسنجانی – معاون وزارت کشاورزی و معاون مالی – اداری نخست وزیری و رئیس سابق صدا و سیما و عضو مجمع تشخیص مصلحت و... از بزرگان باند فاسد اقتصادی – سیاسی نظام ولایت .
- مهدی هاشمی رفسنجانی– معاون وزیر کشاورزی و همه کاره شرکت صنایع دریایی و شرکت بهینه سازی سوخت و رئیس دفتر هیات امنای دانشگاه آزاد اسلامی – دوست ویار مسعود سلطانی از رهبران چماقداران کشور. او نیز،بعد از کودتای ۸۸ ، به مخالفت با رهبری پرداخت و ایران را ترک کرد.
- یاسر هاشمی رفسنجانی از نیروهای سطح بالا در باندهای مافیایی اقتصادی و فساد مالی.
-حسین هاشمیان ، حجت الاسلام و امام جمعه سابق رفسنجان، پسر عمو و شوهر خواهر اکبر هاشمی رفسنجانی و پدر داماد حجت الاسلام محمد صدوقی(شوهر خواهر محمد خاتمی)
- علی هاشمیان، حجت الاسلام و نماینده رفسنجان در مجلس ششم و مدیرعامل سابق شرکت پسته کرمان. او برادر زاده هاشمی رفسنجانی است.
-عفت مرعشی همسر علی اکبر هاشمی رفسنجانی است که بعد از کودتای انتخاباتی به مخالفت با ولایت پرداخته است.
-حسین مرعشی برادر زن علی اکبر هاشمی رفسنجانی – استاندار سابق کرمان و نماینده مجلس و رئیس سازمان میراث فرهنگی که بعد از کودتا به مخالفت پرداخت و به زندان افتاد.
و...
علاوه بر خاندان آیت الله خمینی که هم اکنون در برابر سید علی خامنه ای قرارگرفته است، روحانیون بسیاری که از حامیان خمینی و در حال حاضر سید حسن خمینی هستند نیز در جبهه ای که مافیاهای خامنه ای و مافیهای نظامی – مالی گشوده اند، در برابر این مافیاها قرار گرفته اند. می توان از افرادی چون محمد علی انصاری رئیس موسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی و حمید انصاری برادر وی و قائم مقام این موسسه و مجید انصاری از نمایندگان خمینی در سالهای ابتدای انقلاب و علی اکبر محتشمی پور از یاران خمینی قبل و بعد از انقلاب و موسوی لاری از یاران خاتمی و سید حسن خمینی و... بسیاری از فرماندهان سپاه که تا به حال در کنار سید حسن و خانواده وی قرار گرفته بودند نام برد که قدرت شبکه را افزایش می دهند.
ناگفته نماند که به زودی - همانگونه که در سال گذشته خاطر نشان شد - جبهه های دیگری نیز بر ضد سید علی خامنه ای گشوده خواهند شد. کار به جایی خواهد رسید که سید علی خامنه ای به جز اعضای بیت و مافیاهای نظامی – مالی کسی را در کنار خود نداشته باشد. جبهه هایی که در حال گشوده شدند (نزاع احمدی نژاد با لاریجانی ها) و یا عنقریب گشوده خواهند شد، مجلس و ریاست آن و قوه قضاییه و ریاست آن و برخی خانواده های وابسته به لاریجانی و مطهری و بهشتی و قدوسی و آیت الله وحیدی خراسانی و ... با مافیاهای نظامی – مالی درگیری خواهند کرد.
روشن است که شبکه روابط تارعنکبوتی خانواده ها کامل نیست اما گویای وضعیت و جبهه جنگ در شبکه روابط شرقی قدرت هست. گویای این واقعیت است که دوران اتحاد از راه روابط شخصی قدرت جای به دوران نزاع از راه روابط شخصی قدرت سپرده است:

* جنگ در روابط شخصی قدرت و اندازه حیاتمندی قدرت حاکم:

l در خبر است که هو کردن حسن خمینی در ۱۴ خرداد و جلوگیری از سخنرانی او و نیز حمله به دفتر آیت الله منتظری و صانعی را مافیاهای نظامی – مالی، با دست اندرکاری مجتبی خامنه ای سازمان داده اند. چرا که مجتبی خمینی ، در شخص حسن خمینی رقیبی برای خود، بعنوان نامزد «رهبر» سوم جمهوری خمینی می بیند. سخنان «سردار» مشفق، جا برای تردید نمی گذارد که نزاع دو تارعنکبوت، یکی متعلق به خانواده خمینی و دیگری متعلق به خانواده خامنه ای و مافیایی که خامنه ای بوجود آورده است، برسر «رهبری» است.
با توجه با این واقعیت که تقلب بزرگ و کودتای ۲۲ خرداد نیز، ربط مستقیم با جانشینی خامنه ای می داشت، جبهه های که گشوده شده اند و می شوند، با این جانشینی ربط پیدا می کنند. مافیاهای نظامی – مالی، با توجه به انزوا در سطح جامعه ملی و جبهه های متعددی که گشوده اند و بناچار باز خواهند گشود، نیاز مبرم به «رهبری» دارند که دست نشانده آنها باشد. اگر معلوم باشد که جانشین خامنه ای آلت فعل آنها نمی شود، موجودیت مافیاها نیز به خطر می افتد. از این رو، دو کار را می باید بکنند و بدان مشغولند: یکی حذف نامزدهای احتمالی رهبری و دیگری تحت مهار آوردن حوزه های علمیه، بخصوص حوزه علمیه قم.
l شبکه های تارعنکبوتی روابط شخصی قدرت در دوره استقرار قدرت جدید پدید می آیند و سه نقش عمده را پیدا می کنند:
۱ – حفظ قدرت در خانواده ای که نقش قدرت کانونی را بازی می کند. در سلسله های سلطنتی، این نقش، نقش اصلی شبکه تارعنکبوتی روابط شخصی قدرت بوده است و تا دوره انحطاط و انحلال قدرت کانونی، بطور کامل از عهده این نقش بر می آمده است. چنانکه عمر سلسله بستگی مستقیم پیدا می کرده است با استحکام تارعنکبوت روابط شخصی قدرت. از این رو، عمر سلسله سلطنتی صفویه طولانی تر از عمر سلسله قاجار شد و عمر سلسله صفوی بسیار کوتاه شد. زیرا شبکه روابط شخصی قدرت بسیار سست بود و نمی توانست در برابر ضربه ها مقاومت کند چه رسد به جنبش همگانی که انقلاب پیروز ۱۳۵۷ را ببار آورد. عمر قدرت کانونی خانواده خمینی بسیار کوتاه و محدود به حدود عمر خمینی شد. زیرا اولاً خانواده جانشین درخوری برای او نداشت و ثانیاً در شبکه روابط شخصی او، بجای اتحاد نزاع بود. به شبکه تارعنکبوتی که خانواده خمینی در آنست که توجه کنیم، می بینیم، از خانواده حائری بانی حوزه قم تا خانواده های دیگری که بعداً در شبکه عضویت یافته اند، توسط خمینی تحت فشار بوده (چون خانواده روحانی) و یا با ولایت فقیه او (چون خانواده حائری) مخالف بوده اند.
۲ – نقش دوم شبکه تارعنکبوتی روابط شخصی قدرت، در دوران تمرکز و بزرگ شدن قدرت، ایجاد اتحاد لازم میان قدرت کانونی و قدرتهای خانوادگی تابع است که مقامهای کلیدی را در دولت جدید، برعهده می گیرند. در آنچه به قدرت کانونی که خمینی بود مربوط می شود، این نقش شبکه ضعیف بود. از این رو، او ناگزیر بود برای حفظ خود، به سرکوب سبعانه روی آورد. با این وجود، حوزه قم هم از ترس و هم بخاطر وجود شبکه، تا حد زیاد در مهار او بود.
مشکل شبکه تارعنکبوتی خمینی این بود که نه توانست شبکه های تارعنکبوتی دیگر (مثل شبکه ای بر محور دو مرجع تقلید یکی خوئی و دیگری گلپایگانی) را نه با خود متحد و نه تحت مهار خود درآورد. زندانی کردن مراجع در خانه های خود (شریعتمداری و دو برادر، سید محمد صادق روحانی و سید محمد روحانی و شبیر خاقانی و سید حسن قمی و...) شبکه تارعنکبوتی خانواده خمینی را بسیار ضعیف کرد. این بود که با مرگ او و نبود جانشین قابلی نه در خانواده او و نه در خانواده های نزدیک به او، با جعل نامه از سوی خمینی به مشگینی، رئیس وقت مجلس خبرگان، سید علی خامنه ای، بمثابه کسی که آلت فعل شبکه می شود، «رهبر» کردند.
۳ – نقش سوم شبکه تارعنکبوتی روابط شخصی قدرت، در دوران انحطاط قدرت، اینست که اولاً نزاع را در شبکه نگاه می دارد و ثانیاً میکوشد با شبکه ای که در حال قوت گرفتن است، روابطی را برقرار کند که از انحلال حفظش کند.
در حال حاضر، شبکه تارعنکبوتی که مافیای خامنه ای با مافیاهای نظامی – مالی بوجود آورده است، نتوانسته است با شبکه های دیگر اتحاد کند. در جنگ با این شبکه ها نیز شده است. با توجه به نزاعهای «اصول گرایان» با یکدیگر، در شبکه روابط شخصی صاحب قدرت کانونی نیز نزاع است. ناگزیر شدن از گشودن جبهه ها، از پی یکدیگر، بخاطر ضعف شبکه روابط شخصی خانواده صاحب قدرت کانونی (خانواده خامنه ای) و ناتوانیش از اتحاد با شبکه های دیگر، عمده بخاطر تکیه اش بر مافیاهای نظامی – مالی، گویای ضعف مفرط رژیم و ورود آن به مرحله انحلال است.
l پرسش مهمی که پیش رو است، اینست: آیا شبکه دیگری وجود دارد که بتواند جانشین شبکه خامنه ای در صورت مرگ او و یا حتی در صورت برکناری او از رهبری بگردد؟ پاسخ این پرسش را واقعیتها به ما می دهند:
- اگر شبکه نیرومند تری وجود می داشت و می توانست ستون پایه های قدرت (عمده سپاه و دستگاه قضائی و حوزه های دینی) را با خود موافق کند، با استفاده از فرصت جنبش همگانی و جنایتهای آشکار رژیم و بی کفایتی عیان خامنه ای، او را برکنار کرده و جای او را گرفته بود. در حال حاضر، هیچیک از شبکه هائی که بتوانند رهبری را تصدی کنند، شخصیت توانا را ندارند و صاحب آن بزرگ و استحکام روابط شخصی قدرت نیستند که بتوانند خامنه ای را برکنار و جانشین او شوند.
- با توجه به وابستگی دولت به درآمد نفت و بی نیازش از مالیات حاصل از تولید داخلی، مافیاهای نظامی – مالی نقش اول را در دولت یافته اند. این مافیاها در برجا ماندن «رهبر» و در صورت مرگ او، در تعیین جانشین برای او، نمی توانند لاقید بمانند. نقش اول را نیز دارند و بازی می کنند. آنچه در ایران، از ۱۳۸۴ بدین سو می گذرد، در عین حال ربط به آینده و «رهبر» سوم رژیم نیز پیدا می کند.
- با توجه به ضعف شبکه های متعدد روابط شخصی قدرت و ساخت دولت، رژیم کنونی از رژیم شاه سابق ناتوان تر است. نیاز این رژیم تک پایه به ایجاد اسباب مداخله برای قدرتهای خارجی در امور داخلی ایران، بسیار بیشتر است. بنا بر این، توان مقابله اش با جنبش همگانی مردم ایران بسیار کمتر است. جنبش همگانی مردم سبب تشدید جنگ میان شبکه و حتی در شبکه هائی می شود که قدرت را تصاحب کرده اند. اموری پیش روی مردم ایران روی می دهد، علامتهای شفافی بر ورود رژیم به مرحله انحطاط و انحلال هستند. یک چند از این امور:

جنگ قدرت به روایت «سردار»مشفق و موضعگیریهای سر شبکه ها بر ضد یکدیگر:

انقلاب اسلامی: نواری که در ۴ تیر در گویا انتشار یافته است، بنا بر ادعا، صحبتهای «سردار» مشفق، در مشهد و در آبان ماه ۸۸، است. باز بنا بر ادعا، سخنان در جمع مأموران اطلاعاتی و روحانیان «اصول گرا»، ایراد شده اند و «محرمانه» بوده اند. با این حال، او، جای جای، تأکید می کند «رهبر» دستور داده است بصیرت مردم را بالا ببرید و بدین خاطر در این جمع، اطلاعات محرمانه را مطرح می کند. این اطلاعات در باره نقش هاشمی رفسنجانی و موسوی خوئینی ها و میر حسین موسوی و علی لاریجانی و تاج زاده و خاتمی و ابطحی و... هستند. از آن همه، بخشی را که به گروگانگیری مربوط می شود، در فصل سوم و سه بخش دیگر را در این بخش از نظر خوانندگان می گذرانیم:

*«سردار مشفق»، رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه پاسداران: هاشمی رفسنجانی در رأس هرم است:

l طرح محدود و پاسخگو کردن رهبری و فعال کردن مجلس خبرگان برای نظارت و حذف رهبری، شورایی و مدت دار کردن رهبری نیز از برنامه‌های اصلاح‌طلبان پس از انتخاب شدن بود. می‌گفتند رهبری را دو دوره پنجساله کنیم تا همه چیز تمام شود. چه معنی دارد که بگوییم تا ظهور امام زمان ادامه پیدا کند .
همین آقایان در جلسات خود در مجمع تشخیص مصلحت نظام گفتند که باید بسیج را از مساجد بیرون کنیم و داشتند یک مصوبه را می‌گذراندند که بسیج از مساجد به یک ساختمان بروند چون ماهیت آنها نظامی است .

در صفحه ۶

جنگ قدرت

تعیین مرجع رسیدگی به شکایت از رهبری، به وجود آوردن عفو رهبری توسط مراجع قضائی هم از برنامه‌های اصلاح‌طلبان بود. اینها در حالی تنظیم طرحی برای ارائه به قوه قضائیه بودند که علیه مقام معظم رهبری دادخواهی کنند و با کمک این نهاد به رهبری حمله کنند. در جلسات می‌گفتند که ما باید ابهت ولایت فقیه را بشکنیم. بنابراین قابل مشاهده است که در نظام جمهوری اسلامی ایران دشمن به این نتیجه رسیده است چیزی که ۳۰ سال است نظام را سرپا نگه داشته است همین ولایت فقیه است .

1استراتژی‌های هاشمی شکست خورد:

۱- هاشمی سه استراتژی را یکی پس از دیگری اجرا کرد. هاشمی میانه خوبی با خاتمی و احمدی‌نژاد ندارد. بنابراین تصمیم می‌گیرد که نه خاتمی باشد و نه احمدی‌نژاد و کسی باشد که فرمانبردار او باشد. ایشان خدمت مقام معظم رهبری رسیدند و طرح دولت راست صالح را مطرح کردند و از مقام معظم رهبری خواستند که جلوی احمدی‌نژاد را بگیرد تا از این طریق وی نیز جلوی خاتمی را بگیرد. سپس حسن روحانی را به عنوان کاندیدا معرفی می‌کند .

۲- استراتژی دوم هم با توجه به دفاع مقام معظم رهبری از احمدی‌نژاد اینگونه شد که نه به احمدی‌نژاد و بله به خاتمی. بنابراین طرح دولت وحدت ملی مطرح شد و تبلیغات سنگینی را انجام دادند .

یک آدم اصولگرا (لاریجانی) را نیز پیش انداختند و او در مجلس جشن ۳۰ سالگی گرفت و همه را دعوت کرد و به آنها تریبون داد تا هر سیاه‌نمایی که می‌خواهند انجام دهند .

۳ - استراتژی سوم هم این شد که نباید بگذاریم اصول‌گرایان با یک کاندیدا بیایند. باید با چند کاندیدا بیایند تا رأی احمدی‌نژاد خرد شود و صف اصول‌گرایان را دچار انشقاق کنیم. بنابراین استراتژی سوم دولت ائتلافی که از زبان رضایی مطرح شد، بود .

بنابراین، هاشمی اول به سراغ لاریجانی رفت و لاریجانی هم برای آمدن جدی بود اما با افشای طرح هاشمی و تلاش وی برای سوزاندن پیش از موعد مهره‌های اصول گرایان وی منصرف شد .

پس از این سراغ قالیباف رفتند و او نیز رفت و ستادهای خود را فعال کرد اما بعد کنار رفت. قالیباف که کنار کشید، ۱۳ ستاد خود را به محسن رضایی داد و ۲۳ ستاد را نیز در اختیار میر حسین موسوی قرار داد. هاشمی نهایتاً به گزینه محسن رضایی رسید .

1صبحانه های مهدی هاشمی!

جلسات بعدی مربوط به جلسات مهدی هاشمی (پسر آقای هاشمی) می باشد که این جلسات نیز به مدت ۲ سال برگزار شد تحت عنوان جلسات صبحانه!

این مسایل پنهانی که من برایتان بازگو می کنم به علت آن است که مقام معظم رهبری فرمودند آگاه کنید، بصیرت بدهید . شاید خیلی از سئوالات دوستان این باشد که چرا با بعضی از سران برخورد نمی شود . ما یک کیفر خواست برای اینها تهیه کردیم، آقا فرمودند نیاز به کیفر خواست نیست، شما بروید آگاه سازی کنید، بصیرت بدهید، طبقه نخبگان کشور متوجه ابعاد پنهان این فتنه بشوند و سپس سینه به سینه پخش شود، بگذارید مردم برای اینها کیفر خواست درست کنند.

جلسات صبحانه مهدی هاشمی ۲ سال پنجشنبه ها در منازل امین زاده، بهزاد نبوی، مرعشی، موسوی لاری، عطریانفرد، تاج زاده و بعضا محمد خاتمی برگزار می شد.

می آیند صبحانه می خورند و تا ظهر می نشینند نحوه برگشت به قدرت و نظام را بررسی می کنند. خوب، ۲ سال وقتی اینها دور هم بنشینند چی از داخلش درمی آید؟ حتما باید یک طراحیهایی آنجا صورت گرفته باشد، حتما باید یک اقدامات اجرایی برای رسیدن به اهدافشان از این جلسات بیرون بیاید. فقط برای این نیست که دور هم بنشینند و یک صبحانه ای بخورند.

این جلسات مهدی هاشمی در ماجرای فتنه یکی از موثرترین جلسات بوده است و آن چیزی که کف خیابانها و کشور را دچار تشنج کرد محصول این جلسه بود که تحت لوای مهدی هاشمی برگزار می شد.

به بهزاد نبوی گفتیم: شما به عنوان یک آدم با سابقه، که به شما چریک پیر می گویند، چگونه می رفتید در جلسه ای شرکت می کردید که یک آدم لمپن فاسد آن را اداره می کرد ؟!

ابعاد وجودی مهدی هاشمی را همه می دانند که چه تیپ آدمی است؛ از پدرش گرفته تا بقیه همه می دانند. از ارتباطش با سرویسهای جاسوسی بیگانه، که شکی در آن نیست تا فسادش، که ساحت این جلسه محترم است و من وارد آن نمی شوم.

بهزاد نبوی در پاسخ سرش را تکان داد و گفت : بله، متاسفانه من ۲ سال تحت تاثیر جلسات این آقا بودم!

اراذل و اوباش و مهدی هاشمی: امروز متهم در اختیار ما هست، از سرکرده های اراذل و اوباش تهران، که تیم مهدی هاشمی اینها رو از ۱ ماه ۲ ماه قبل از انتخابات دعوت کردند، آموزش دادند و توجیه کردند برای اینکه از اینها بتوانند در روز مد نظرشان بهره ببرند!.

متهمی در اختیار ما هست که شبی ۸۰۰ هزار تومان می گرفته به اتفاق رفقاش شرق تهران، فلکه تهرانپارس، نارمک و هفت حوض رو به آتیش بکشونن!

متهمی در اختیار ما هست که شبی ۱ میلیون تومان می گرفته، از اراذل و اوباش غرب تهران، که میدان کاج و امثال آنجا را هر شب با اعوان و انصارش به آتش بکشاند ...

* مشفق: حسن خمینی از خامنه ای خواسته است رهبری به خانواده «امام» بازگردد:

1 حسن خمینی به «آقا» پیغام داده بود کاری کنید که رهبری برگردد به خانواده «امام». پیغام برنده نزد «آقا» می رود و پیغام را می رساند. «آقا» به او می فرماید: عجب به شما هم گفت؟! به من هم گفته بود. پیغام برنده متوجه می شود سید حسن به خود «آقا» نیز گفته بود.

1 سید حسن خمینی، با محمد خاتمی می گوید وقتی نزد مقام معظم رهبری می رود، مبادا از او برای نامزد شدن اجازه بگیرد. باید به ایشان بگوید: وضعیت کشور خراب است و من تکلیف خود را در نامزد شدن می دانم.

* مشفق: علی لاریجانی را هاشمی می خواست بسوزاند نیمه سوخته شد!:

1 در بالا قول او در باره برانگیختن لاریجانی به نامزد ریاست جمهوری شدن توسط هاشمی رفسنجانی نقل شد. او می افزاید که هدف اصلی هاشمی رفسنجانی سوزاندن مهره های اصول گرا بوده است و لاریجانی را مهره توصیف می کند که اطلاعات سپاه، مانع از سوختن کاملش شده و او اینک نیمه سوخته است. و

1 لاریجانی ماله برداشته و مشغول مال کشیدن روی این فتنه به این پیچیدگی شد. می گفت زندانی ها آزاد بشوند و میان دو طرف آشتی بشود و قال قضیه کنده شود.

1 لاریجانی سه جلسه با مهدوی کنی داشت. از او می خواست بیفتد وسط و سازش بوجود بیاورد و زندانی ها آزاد شوند. و...

*جنگ شبکه احمدی نژاد با شبکه لاریجانی ها:

◀ در ۲۹ خرداد ۸۹، مجلس مافیاها با تصویب تبصره‌ای از کلیات طرحی بنام «حمایت از تاسیس و تقویت موسسات و مراکز آموزش غیردولتی»، این امکان را برای دانشگاه آزاد فراهم کرد که خودش درباره تغییر اساسنامه‌اش تصمیم بگیرد و مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی را با این مصوبه لغو کرد. « نمایندگان» مجلس با ۱۳۴ رای موافق، ۷۲ رای مخالف و۴ رای ممتنع، برخلاف مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی، وقف اموال مراکز آموزشی عالی و غیر دولتی، غیر انتفاعی و سایر مؤسسات غیر دولتی غیر آموزشی را مجاز شمردند.

اما نکته مهم اینکه پیش از این مصوبه، در پی شکایت هیات موسس دانشگاه آزاد اسلامی با نمایندگی عبدالله جاسبی، رئیس این دانشگاه، شعبه۲۹ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی شهید بهشتی تهران، رای داده بود که اجرای اساسنامه تازه دانشگاه آزاد متوقف شود!.

غلامحسین محسنی اژه ای، عضو شبکه مافیائی مخالف شبکه مافیائی هاشمی رفسنجانی که بسیار کسان را محکوم به اعدام کرده و یا دستور ترورشان را صادر کرده است و اینک عنوان دادستان کل را دارد، در نامه ای به شیخ صادق لاریجانی، گفته است که مصوبه های شورای عالی انقلاب فرهنگی، از جمله درمورد تغییر اساسنامه دانشگاه آزاد اسلامی، با استناد به امر ولی فقیه، حکم قانون دارد و رای دادگاه عمومی تهران برخلاف شرع است. وطبق خبری که ایسنا در ۱ تیر منتشر کرده است، صادق صادق لاریجانی با درخواست اعمال ماده ۱۸ اصلاحی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (رسیدگی مجدد در آراء قطعی به تشخیص رئیس قوه قضاییه) در خصوص پرونده دانشگاه آزاد اسلامی موافقت کرده است.

1 و اما اساسنامه تازه دانشگاه آزاد را شورای عالی انقلاب فرهنگی به ریاست محمود احمدی‌نژاد در ۲۴ فروردین ۸۹، تصویب کرد. این اساسنامه قرار بود جایگزین اساسنامه‌ای شود که در سال ۱۳۶۶ برای این دانشگاه تدوین شده بود. اساسنامه جدید، کنترل حکومت را بر این دانشگاه بیشتر می‌کرد و اختیارات حکومت را در اداره این دانشگاه غیر دولتی افزایش داده است. بنا بر این اساسنامه، احمدی نژاد اعضای جدیدی به عضویت هیات امنای دانشگاه آزاد، منصوب کرده است.

1 در واقع طرح "نمایندگان" مجلس بر این اساس تنظیم شده که دانشگاه آزاد بر اساس مصوبه ای از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل نشده است و برای اصلاح اساسنامه آن نمی توان فقط با نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی این کار را انجام داد.

1 استدلال آنها که رأی به طرح داده اند، در مجموع، این بوده است که مصلحت اندیشی «رهبر» حکم شرع نمی شود و جنبه ارشادی داشته است. علاوه بر این، رهبر با مجلس ششم که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می دادند و نه اصول گرایان، سر و کار داشت و دقیقا آن زمان مجلس می خواست دانشگاه آزاد را تحت کنترل دولت درآورد و خامنه ای مانع کار مجلس شد. پس اگر قرار بر عمل به مصلحت اندیشی «رهبر» باشد، باید با مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی مخالفت کرد. زیرا بنا بر این مصوبه، دانشگاه آزاد به کنترل حکومت در می آید. و تازه مصلحت سنجی «رهبر» چه ربط دارد به چگونگی اداره یک مؤسسه موقوفه؟ و چرا رأی دادگاه خلاف شرع می شود و چرا مجلس نمی تواند طرحی را تصویب کند که کرد؟

◀ در ۱ تیر ۸۹، مافیای احمدی نژاد حدود ۱۵۰ تن «بسیجی» را در برابر مجلس گرد آورد و آنها بر ضد لاریجانی، رئیس مجلس و مجلس و «نمایندگان» شعار دادند. درباره ماهیت تظاهر کنندگان، یک نماینده مجلس گفته است:

◀ در ۲ تیر ۸۹، کاظم دلخوش، «نماینده» از صومعه‌سرا با اشاره به تجمع روز گذشته در مقابل مجلس گفته است: وزارت کشور در این زمینه اهمال کرده است چطور احزاب دیگر برای راه پیمایی باید مجوز بگیرند اما این افراد حتی ناهار، کیک، ساندیس و اتوبوس‌شان فراهم بود و در قالب حدود ۱۵۰ نفر به اسم دانشجو تجمع کردند ولی هیچ اقدامی (از سوی وزارت کشور) صورت داده نشد.

آقای احمدی نژاد دوست و دشمن خود را بشناس و ما اگر قدمی بر می‌داریم صادقانه است. «ما را ز چه می‌ترسانی،ما را ز سر بریده می‌ترسانی، گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم، در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدیم».

وی خطاب به رئیس‌جمهور هشدار داد: وی در پایان با بیان اینکه من ابتدا از طرفداران وقف دانشگاه آزاد بودم اما وقتی دیدیم سیاسی کاری می‌شود خود را کنار کشیدم و خطاب به تجمع‌کنندگان اظهار داشت: اگر شما عرضه داشتید رای احمدی‌نژاد را در تهران بیشتر از رفبا می‌کردید و تهران را بهتر اداره می‌کردید.

◀ و باز در ۲ تیر ۸۹، علی لاریجانی، «رئیس مجلس» مافیاها، اعتراض به گسیل چماقداران احمدی نژاد به مقابل مجلس گفته است:

روز گذشته در موضوع طرح ساماندهی به موسسات آموزشی غیر دولتی نکاتی را به استحضار رساندم و هر چند به نظر بنده ورود مجلس به این موضوع به مصلحت نبود، اما اولا مجلس و نمایندگان حق رسیدگی به کلیه امور کشور را دارند و ثانیا با توجه به وجود شورای نگهبان در مواردی که خروج از قانون اساسی رخ می‌دهد موضوع حل خواهد شد و به هیچ بن‌بستی در کار وجود ندارد...

ملاحظه می‌کنید که شعارهایی مانند «وای بر این مجلس جاسبی‌گرا»،« مجلس بی‌کفایت حمایت حمایت»، «وکیل جاسبی گرا استعفا استعفا»، «مجلس اشرافیت مایع ننگ ملت»، «نماینده جاهل نمی‌خواهیم نمی‌خواهیم»، «خانه ملت ننگ ملت»، «مجلس بی‌ولایت تعطیل باید گردد»، »مافیا- مجلس پیوندتان مبارک» و« مرگ بر منافق» سر داده شد و تابلوی کیف انگلیسی را نیز برای توهین به مجلس آوردند.

لاریجانی خطاب به نمایندگان مجلس گفت: دوستان عزیز این شعارها و متاسفانه مطالب موهن دیگر در بنرها چیزی نبود که اگر مخفی باشد، درمنظر تمام رسانه‌های خارجی و داخلی این اقدامات صورت گرفت، آیا درست است قوه مقننه کشور که مفتخر به اسلامی بودن و ولایی بودن است این گونه در معرض ناسزا و دشمنان قرار گیرد؟.

رئیس قوه مقننه اظهار داشت: این مجلس را متهم به کیف انگلیسی بودن می‌کنید و متهم به بی‌ولایتی و تهدید به تعطیلی می‌کنید، این مجلس مجلس خمینی و خامنه‌ای است(در این لحظه فریاد احسنت و تکبیر نمایندگان بلند شد).

انقلاب اسلامی: «کیف انگلیسی» اشاره به فیلمی است که در آن، ترتیب خریدن نمایندگان مجلس توسط سفارت انگلستان در تهران، در دوران پهلوی ها، نشان داده می شود.

◀ و در ۲ تیر ۸۹، شیخ صادق لاریجانی به کمک برادر خود وارد معرکه می شود و می گوید: توهین به نهادهای قانونی را نمی پذیریم.

با اینهمه، احمدی نژاد توی دهن مجلس می زند و البته کسی نیز نمی گوید مگر خمینی نگفت: مجلس بالاتر از همه است؟!:

◀ در ۲ تیر ۸۹، ۱۶۵ نماینده مجلس در بیانیه‌ای اعلام کردند که اگر شورای نگهبان مصوبه مجلس در خصوص حمایت از تاسیس و تقویت موسسات و مراکز آموزش عالی غیر دولتی را مغایر شرع و قانون تشخیص دهد، اصلاحات لازم را انجام می‌دهیم.

◀ در همان روز ۲ تیر، مجلس مافیاها دست به عقب نشینی مفتضحانه ای زد: بدون این که منتظر نظر شورای نگهبان در باره موقوفه بودن دانشگاه آزاد و استقلال آن از حکومت بشود، فوریت طرحی را تصویب کرد که برای لغو طرح مصوب مجلس، ارائه شد. عنوان طرح اینست: معتبر بودن مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی درباره دانشگاه آزاد اسلامی»

در باره عقب نشینی مجلس، البته با استفاده از خامنه ای، اطلاعات زیر خواندنی و عبرت گرفتنی هستند:

* نقش خامنه ای، بمثابه آلت فعل، در عقب نشینی مجلس در برابر احمدی نژاد:

◀ در ۲ تیر ۸۹، احمدی نژاد گفته است: «حفظ وحدت، همدلی و انسجام در جامعه و پرهیز از هرگونه اختلاف و شکاف، نظر رهبری در این برهه حساس است. وی افزود: «هرگونه سخن، حرکت و نوشته ای که حتی با نیت صادقانه باشد ولی موجب شکاف و انشقاق در جامعه، و ظلم به افراد شود، برخلاف مصالح کشور و نظام اسلامی است.»

◀ در دوره خاتمی که اکثریت مجلس ششم از آن اصلاح طلبان شد، آن مجلس برآن شد که بگوید مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، قانون نیست. آن زمان، خامنه ای برای این که توی دهن مجلس بزند، گفته بود: « این مصوبه تنش‌هایی را در جامعه و به ویژه بین دانشجویان متدین ایجاد کرد» گفت: مقام معظم رهبری در مساله اختلاف بین مجلس و شورای عالی انقلاب فرهنگی تکلیف را مشخص کرده بودند و این نص صریح مقام معظم رهبری است که فرمودند «مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی باید اجرا شود و به صورتی نباشد که در شورای عالی انقلاب فرهنگی، یک عده از افراد متفکر، صاحب منزلت فرهنگی و اجتماعی بنشینند و تصمیم بگیرند و بعد ناگهان مجلس در حاشیه یک مصوبه همه آنها را نقض کند و بی‌نتیجه شود، این مصلحت نیست»

در صفحه ۷

جنگ قدرت

◀ اما این زمان، آن زمان نیست. اما نزاع میان شبکه مافیاهای هاشمی رفسنجانی با شبکه مافیاهای خامنه ای متحد مافیاهای نظامی – مالی است. مصوبه «شورای عالی انقلاب فرهنگی» خط بطلان بر وقف بودن دانشگاه آزاد می کشد و هدف آن، کوتاه کردن دست شبکه مافیائی هاشمی رفسنجانی از دانشگاه آزاد است.

از این رو، آنچه در مجلس مافیاها روی داده است، واجد کمال اهمیت است. زیرا، مجلس از سوئی محل زورآزمائی دو دسته شبکه های تارعنکبوتی روابط شخصی قدرت گشته و از سوی دیگر، با مافیاهای نظامی – مالی که احمدی نژاد دست نشانده آنها و خامنه ای آلت فعل آنها است، شده است. شکست مجلس، پیروزی مافیاهای نظامی – مالی و شبکه تارعنکبوتی قدرتی است که خامنه ای در آنست. گرچه او نقش کانون تمرکز و بزرگ شدن قدرت را بازی می کند، اما بخاطر ناتوانی، بواقع، آلت فعل است.

◀ طرح پرسش از هاشمی رفسنجانی در باره بازنشستگیش و پاسخ او به این پرسش، خبری را تأیید می کند از شبکه روابط شخصی هاشمی رفسنجانی که به خارج از آن درز کرده است: هاشمی رفسنجانی را در دستگاه دولت بی کس کرده اند. در سپاه، کسی برایش نمانده است. ناگزیر مرتب دست به دامان «سردار سلیمانی» فرمانده سپاه قدس می شود و او هم چون، در مورد هاشمی رفسنجانی و خانواده او، کاری از دستش ساخته نمی شود، ناگزیر رو نشان نمی دهد.

* جنگ بر سر دانشگاه آزاد مغلوبه شده است:

◀ در ۴ تیر ۸۹، سایت میزان گزارش کرده است که چماقداران (بسیج دانشجوئی) با همکاری «برخی دیگر از نهادهای شبه نظامی، قصد دارند در ۷ تیر از ورود جاسبی، رئیس این دانشگاه، به این دانشگاه جلوگیری کنند.

و همان سایت خبر داده است که پس از تائید این خبر، هاشمی رفسنجانی نیز رایزنی های گسترده ای را برای دفاع از دانشگاه آزاد انجام داده است. و همچنین خواستار برگزاری جلسه ای با حضور رهبری و سران فوا برای بررسی مسائل مربوط به دانشگاه آزاد شده که تا این لحظه دفتر رهبری هیچ پاسخی به درخواست وی نداده است.

طرفه آین که حملات بسیج دانشجویی و گروه های حزب الله به دانشگاه آزاد و جاسبی در حالی صورت می گیرد که در دوران اصلاحات نیروهای انصار حزب الله به تجمع دانشجویان اصلاح طلب معترض به عملکرد جاسبی حمله می کردند و ح- الف از رهبران این گروه در سخنانی در سال ۷۷ دانشگاه آزاد را سنگری خواند که نباید به دست اصلاح طلبان بیفتد.اما پس از گذشت ۱۱ سال امروز نیروهای بسیج دانشگاهی به فرماندهی علیرضا زاکانی نماینده فعلی تهران و فرمانده سابق بسیج دانشجویی و همچنین رسایی از نزدیکان مصباح یزدی حملات سنگینی را برای خارج کردن گسترده ترین نهاد غیر دولتی ایران از دست هاشمی و جاسبی آغاز کرده اند.

*کاری را که محمد علی شاه نتوانست، خامنه ای توانست و کرد:

◀ در ۱ تیر ۱۲۸۷، بدستور محمد علیشاه، لیاخوف روسی مجلس اول را به توپ بست. در ۱ تیر ۱۳۸۹، یعنی ۱۰۲ سال بعد از آن، چماقداران خامنه ای – احمدی نژاد در برابر مجلس جمع شدند و تهدید کردند که مجلس را به توپ می بندند. محمد علی شاه مجلس را به توپ بست اما چون مجلس منتخب مردم بود، استقامت کرد. سرانجام، محمد علی شاه بود که شکست خورد و به سفارت روسیه پناهنده شد. حال آنکه، به دنبال تهدید چماقداران،

1 علی لاریجانی، مجلس را مجلس خامنه ای و مطیع امر رهبر خواند. ناخواسته به این واقعیت اعتراف کرد که اعضای مجلس مافیاها منتخب مردم ایران نیستند. وگرنه چگونه می پذیرفتند که بر خلاف قانون اساسی، خمینی «شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل دهد» و خامنه ای مصوبات آن را قانون بخواند. قانونی که مجلس، قوه مقننه، نیز نمی تواند آنها نقض کند. مصوبات این شورا نیاز به تصویب شورای نگهبان ندارد. طرفه این که می تواند ناقض احکام شرع نیز باشد. بطوری که وقتی دادگاه رای می دهد مصوبه خلاف قانون است، اژه ای، «دادستان کل» نه به استناد قانون و خود شرع که به استناد « مصلحت نیست» خامنه ای، حکم صادره را خلاف شرع می خواند!

بدین ترتیب، مجلس بی یال و دم و اشکم شد. محمد علی شاه گفته بود: مجلس باشد اما در سیاست دخالت نکند. مجلس کنونی منتخب خامنه ای و مافیاهای نظامی – مالی، در قلمرو سیاست و اقتصاد و فرهنگ و قضا و قوای مسلح و... حق مداخله ندارد. حتی نمی تواند بگوید دانشگاه آزاد وقف است و نباید تحت اداره گماشتگان احمدی نژاد اداره شود.

این امر که دانشگاههای آزاد خوب اداره می شوند و به ارتقای سطح دانش کمک می رسانند یا عامل «افت تحصیلی» هستند، امری دیگر است. این امر که مافیای هاشمی رفسنجانی بر آن حاکم است، امری دیگر است. امر موضوع سخن، منتصب بودن نمایندگان مجلس و بی اختیار شدن کامل آنها است.

* نزاع در شبکه تار عنکبوتی احمدی نژاد:

◀ در ۲ تیر ۸۹، به گزارش ایلنا، محمدرضا باهنر که بستگان او هم با احمدی نژاد از راه ازدواج بستگی پیدا کرده اند و هم صاحب مقامهای کلیدی هستند، احمدی نژاد و حکومت او را مورد انتقاد سخت قرار داده است. نکته مهم در انتقاد او اینست که او از واگذاری مخابرات و دیگر شرکتهای دولتی به سپاه انتقاد کرده است:

1 باهنر، در همایش شوراهای استانی و شورای مرکزی سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی گفته است: اصل ۴۴ قانون اساسی بنابر تاکیدات مقام معظم رهبری باید اجرا شود و در این زمینه دولت باید وظایف خود را در این راستا بازنویسی کند.

برخی از واگذاری‌های بنگاه‌های اقتصادی نه تنها واگذاری به بخش خصوصی نبوده بلکه نوعی جا به جایی بوده است. نمی‌خواهم وارد بحث‌های حاشیه‌ای شوم اما هنگامی که واگذاری بانک صادرات، مخابرات، بانک تجارت یا در حوزه خودرو و فولاد واگذاری‌ها را مشاهده می‌کنیم چه کسی باور می‌کند که این واگذاری‌ها به بخش خصوصی صورت گرفته است.

وقتی که هنوز مخابرات فلان روستا و یا مدیر عامل بانک فلان به وسیله وزیر فناوری و یا اقتصادی و یا شورای عالی بانک‌ها تهیه می‌شود این چه واگذاری است...اما به هر حال بازنگری در اصل ۴۴ قانون اساسی پس از اجرای کامل آن یک امر ضروری است.

1آقایان رشد اقتصادی کشور را در سال ۸۷ معادل ۶.۵ درصد اعلام کردند اما ما به آنها گفتیم که چگونه شما این رشد را محاسبه کردید و آنها بار دیگر آمار دیگری به ما اعلام کردند. آمار اعلام شده با حذف احتساب بخش‌هایی که در اثر خشکسالی و حوادث دیگر بوده است منهای ۱۲ درصد بیان کرد.

رشد اقتصادی در سال ۸۷ معادل ۲.۵ درصد بوده است که با رشد تعیین شده ۸ درصدی یا ۸.۵ درصدی در طول برنامه چهارم کاملاً اختلاف فاحشی دارد.

رشد اقتصادی سال ۸۸ را بسیار نگران‌کننده است. امیدوارم محاسبات ریاضی ما غلط باشد و ما اشتباه نتیجه گرفته باشیم چرا که رشد اقتصادی ما در سال ۸۸ در حدود ۱.۵ درصد محاسبه شده است.

نباید بهانه‌گیری و رشد اقتصادی را همواره با حوادث و مولفه‌های دیگر سنجید بلکه باید راهکار ارایه داد و اگر شرایط به همین طریق ادامه پیدا کند ما شاهد سیر نزولی رشد اقتصادی خواهیم بود.

* نزاع در جبهه اصول گرایان از دید باهنر:

◀ در ۳ تیر ۸۹، به گزارش ایلنا، باهنر در نهمین کنگره جامعه اسلامی مهندسین گفته است: یکی از تهدیدات موجود جبهه اصولگرایی بخش کوچکی از خود جریان اصولگراست که رفتار خود را برای حذف و بی‌تاثیر کردن دیگر بخش‌های اصولگرایی هر روز شفاف‌تر و صریح‌تر می‌کند و برای افزایش سرمایه اجتماعی نه تنها به دنبال جذب هرچه بیشتر نخبگان نیست، بلکه حضور نخبگان درون جریان اصولگرایی را نیز بر نمی‌تابد. تضعیف روحانیت، مراجع عظام، توهین به مجلس شورای اسلامی و یا بخش‌هایی از دولت از ان جمله است. این گروه اندک هر کس را که تابع علی الاطلاق آنها نباشد تا حد وابستگی به جریانات مقابل، استکبار جهانی و حتی کفر مورد اتهام قرار می‌دهند.

در این صورت مسئولیت عواقب غیرقابل پیش‌بینی، با افراد و لایه‌هایی است که جریان معکوس را ساز کرده‌اند. جبهه اصولگرایان در عین حال باید نسبت به بی‌انضباطی‌های تشکیلاتی حساس بوده و اجازه ندهد که زمینه سوءاستفاده‌ها فراهم آید.

ما پیشنهاد می‌کنیم برای آن‌که روند معکوس شکل نگیرد، جمعی از نام آشنایان جبهه، داوری صحنه را عهده‌دار شوند و اجازه ندهند تندروی یا کندروی ثقل حرکت را از تعادل خارج کند.

انقلاب اسلامی: انتشار سخنان «سردار» مشفق همزمان شد با انتشار مقاله جدیدی از سوی روبرت پاری در باره گروگانگیری، که سبب شد امریکا بیشتر از زمان شاه در سیاست داخلی و خارجی ایران نقش بیابد و محاصره اقتصادی و ماجراهای طبس و نوژه و برانگیختن گروههای مسلح به جنگ با دولت و حمله عراق به ایران و کودتای خرداد ۶۰ و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد پیشه:

هنوز امریکا می باید بهای «اکتبر سورپرایز» رابپردازدایران چطور؟- معاون واواک نیز گروگانگیری را طرح امریکائی می داند!؟

انقلاب اسلامی: با آنکه ملتها، روزمره، بهای گذشته را می پردازند هرگاه تابع زور و فریب شده باشند و بهای گذشته را دریافت می کنند اگر در استقلال و آزادی رشد کرده باشند، باز، در مقام فریب خود، آسان می پذیرند که «گذشته گذشت». غافل می شوند از این واقعیت که عمل از میان نمی رود. برخود می افزاید. گذشته مجموعه اعمال و کارکردها است که برخود می افزاید. این جریان، هرگاه جامعه تغییر نکند و تغییر ندهد، متوقف نمی شود. چنانکه اکتبر سورپرایز و ایران گیت، در ایران و امریکا، گذشته ای شده اند که دائم نا هنجاری بر ناهنجاری و ویرانگری بر ویرانگری می افزایند. چرا که در امریکا، دموکراتها، بمحض پیروزی کلینتون، رسیدگی به «اکتبر سورپرایز» را سمبل کردند. بهائی که امریکا و جهان پرداخت عظیم شد. با وجود این، دموکراتها درس نگرفتند و به دنبال پیروزی اوباما، او و دموکراتها برآن نشدند خطاهای بوش را موضوع رسیدگی کنند. از جمله عوارض این چشم برستن بر گذشته، خطر بازگشت ریگانیسم و محافظه کاری جدید وبازهم بزرگ تر شدن ابعاد ویرانی و مرگ است.

ایرانیان، با مشکل بزرگ تری روبرو هستند: چون در مدار بسته بد و بدتر زندانی هستند و بناگزیر از بد به بدتر گذار می کنند، بی توجه به این واقعیت که بدتر حاصل بد و بدترین حاصل بدتر است، به ستایش بد می پردازند. چنانکه کسی دورانهای خوب را بنظر نمی آورد و از خود نمی پرسد چه شد که آن دوران قطع شد و دوران دیگری جانشین آن شد و ایرانیان را گرفتار مدار بسته بد و بدتر کرد.

روبرت پاری مقاله جدیدی در باره «اکتبر سورپرایز» نوشته و در همان حال که به بهائی پرداخته است که امریکا و مردم خاورمیانه بابت، چشم بستن بر «اکتبر سورپرایز» پرداخته اند، اطلاعات جدیدی را نیز در اختیار اهل عبرت گذشته است. انتشار ترجمه مقاله مارک گاسیوروسکی در باره کودتای نوژه، نیز، فرصتی ایجاد کرده است که هم خلاصه ای از آن درج و هم نقد شود:

کسر بودجه عظیم امریکا و ادامه بحران و جنگ در خاورمیانه، فرآورده اکتبر سورپرایز و موضوع تحقیق و تعقیب جدی نشدن آنست و هنوز امریکا و خاورمیانه باید آن می باید بپردازد:

در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۰، روبرت پاری، زیر عنوان اکتبر سورپرایز دغلکارانه، مقاله ای انتشار داده است واجد این اطلاعات:

1 تجدید تحقیقی که بتازگی در باره کار گروه تحقیق مأمور تحقیق در باره اکتبر سورپرایز بعمل آمده است، مسلم می کند مدارک معامله ستاد تبلیغات ریگان (نامزد ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه در انتخابات ۱۹۸۰) با ملایان ایران، بر سر به تأخیر انداختن آزادی ۵۲ گروگان امریکائی تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری، از مردم امریکا، مخفی نگاه داشته شده است. حتی اعضای کمیته تحقیق نیز از آنها بی اطلاع نگاه داشته شده اند. لاورنس بارسلا نه رئیس و نه اعضای کمیته را از مدارک دال بر وقوع معامله پنهانی (گزارش حکومت روسیه، گزارش بنی صدر و...) آگاه نکرده است. چون از هامیلتون، رئیس کمیته در باره گزارش حکومت روسیه – که خود او از حکومت روسیه خواسته بود اطلاع خود را از اکتبر سورپرایز در اختیار کمیته بگذارد - پرسیدم، پاسخ داد آن را ندیده است. چون از بارسلا، رئیس گروه تحقیق پرسیدم، پاسخ داد: بیاد نمی آورم آن را به نظر هامیلتون رسانده باشم.

ادعا شده بود که اعضای کمیته به اتفاق آراء به گزارش گروه تحقیق، رأی موافق داده اند. اما مروین دیمالی، نماینده از کالیفرنیا، این ادعا را تکذیب می کند. چون از او پرسیدم، بعد از گذشته ۳۰ سال از گروگانگیری و نزدیک به دو دهه از تحقیق گروه تحقیق، چه نیازی به تکذیب اتفاق آراء احساس می کنید؟ پاسخ داد: تاریخ می باید صحیح نگاشته شود.

چون در باره وجود اتفاق آراء از لی هامیلتون، رئیس کمیسیون امور خارجه و کمیته تحقیق پرسیدم، او گفت: او ادعا نکرده بود که اعضای کمیته، به اتفاق آراء با گزارش موافق بوده اند.

وچون من از دفتر کمیسیون امور خارجی پرسیدم، پاسخ شنیدم که رأی اعضای کمیته ثبت نشده است! سخنگوی کمیته، داوید بارنس به پرسش من با ایمیل پاسخ داد: «در دفاتر کمیسیون، آرای اعضای کمیته ثبت نشده اند». در اواسط دهه ۱۹۹۰، خود من نیز که به فایلهای منتشر نشده کمیته مراجعه کردم، آرای اعضای کمیته ثبت نشده بودند.

1 بجای آنکه تحقیق کامل انجام پذیرد و مدارک گویای وقوع معامله بر سر گروگانها بدقت ارزیابی شوند، در هفته های پایانی حکومت بوش (پدر) در سالهای ۹۳ – ۱۹۹۲، مدارک را زیر فرش گذاشتند تا از دید مردم امریکا پنهان بمانند.

هامیلتون و اعضای کمیته تحقیق بجای آنکه گره از سر رویداد بگشایند، در پی تهیه گزارشی شدند که طرف جمهوریخواه را راضی کند. مانع از آن شدند که تاریخ صحیح نگاشته شود.

یکی از اعضای ارشد دفتر کنگره به من گفت: بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۲، که در آن، بوش از کلینتون شکست خورد، کمیته تحقیق برآن شد که پرونده اکتبر سورپرایز را ببندد. او گفت: «وقتی انتخابات انجام شد، علاقه به تحقیق (در باره اکتبر سورپرایز) نیز از بین رفت». گوینده که نمی خواست نامش برده شود افزود: «افراد چشم به حکومت جدید دموکراتها و چند و چون آن دوختند و دیگر علاقه ای به تحقیق در باره یک افتضاح قدیمی نداشتند».

1 غافل از این که معنای پیروزی ریگان در تاریخ معاصر امریکا، نیک اندر یافته نشده است. برای مثال، هرگاه کارتر برای باردوم انتخاب می شد، برنامه اش مستقل کردن امریکا بلحاظ انرژی و برقرار کردن صلح در خاورمیانه و استقلال دولت امریکا در بودجه خود بود. ریگان علاقه ای به آن سه هدف و سیاستی که برای رسیدن به آنها می باید در پیش گرفته می شد، نداشت. توجه او به کاستن از مالیاتها و رها کردن شرکتها از قانون و مقررات بود.

در صفحه ۸

جنگ قدرت

سه دهه بعد، در سال ۲۰۱۰، امریکا از لحاظ نفت وابسته است. نزاع اسرائیل و فلسطین برجاست و وقت و توان سیاستگذاران امریکا صرف آن می شود و ریگان (سپس ژرژ بوش جانشین او) با کاستن از مالیاتها سبب کسر بودجه عظیم امریکا شدند و «شرکتها و بازار، خود خویشتن را قانونمند می کنند» فاجعه های اقتصادی و محیط زیستی ببار آورده است.

انقلاب اسلامی: نقش حکومت ریگان بوش، همراه با نقشهای حکومت تاچر در انگلستان و حکومت اسحق رابین در اسرائیل، در ادامه جنگ ۸ ساله ایران و عراق و قربانی شدن نسلهای جوان این دو کشور و برباد رفتن ثروت نفتی آنها و ویرانی ها که جنگ ببار آورد و حمله های اسرائیل به لبنان و فلسطین و حمله امریکا به عراق و افغانستان و بقای استبدادهای فساد گستر و ویرانگر، نیز، بهای بس سنگین گروگانگیری و اکتبر سورپرایز و ایران گیت است. هم اکنون، ایران گیتی ها بر ایران حکومت می کنند و تا وقتی ملتها جریان گذشته را متوقف نکنند، همچنان بابت آن گذشته می باید بها بپردازند.

امروز، جمهوریخواهان پیش بینی می کنند و زمینه می سازند برای بدست آوردن پیروزی بزرگ در انتخابات دو مجلس سنا و نمایندگان در ماه نوامبر. هرگاه این پیروزی تحقق پیدا کند، باز بهائی است که امریکا می پردازد برای این که جمهوریخواهان به خود اجازه می دهند برای رسیدن به قدرت و حفظ آن دست به هرکاری بزنند و دموکراتها هر بار فرصت بدست می آورند، فرصت را تحقیق بایسته و آشکار کردن واقعیت آن سان که روی داده است، مغتنم نمی شمارند. از سال ۱۹۷۰ بدین سو، دموکراتها هیچگاه نایستاده اند بر سر اینکه جمهوریخواهان بابت افتضاحها که امنیت ملی کشور را بخطر انداخته اند، حساب پس بدهند. سمبل کردن تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، سابقه ایست که با امتناع پرزیدنت اوباما از دادن دستور برای رسیدگی به نقش پرزیدنت بوش در شکنجه (اسیران) و دیگر جنایتهای جنگی، لاحقه پیدا کرده است.

دموکراتها فکر می کنند اگر «به آینده بنگرند و نه به گذشته» و چشم بر جنایات جمهوریخواهان ببندند، می توانند تدابیری را بسنجند و موافقت جمهوریخواهان را در باره آنها بدست آورند. می گویند اگر اندک اقبالی هم وجود داشته باشد، می باید آن را مغتنم بشمارند.

خطر دیگری که دموکراتها مجوز چشم پوشیدن از تعقیب جنایتهای جمهوریخواهان است، خطر بی اعتماد شدن مردم به دولت است. حال آنکه، پوشاندن حقیقت ها سبب می شود مردم معتقد شوند که سیاستمداران برای رسیدن به قدرت توطئه می چینند و قربانی این توطئه ها آنها هستند. چنانکه نقش هامیلتون در پوشاندن واقعیتی که اکتبر سورپرایز بود، سبب بی اعتباری او و کم نقش و اثر شدن او در کمیسیون رسیدگی به ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و دیگر تحقیقها شد. سرانجام نیز، امریکائیها دیگر نمی دانند به چه چیز و به چه کس باور کنند.

انقلاب اسلامی: زمانی که بنی صدر، بمناسبت انتشار کتابش در امریکا، به واشنگتن رفت و به دعوت هامیلتون، در کمیسیون امور خارجه مجلس امریکا حاضر شد، هامیلتون به او گفت: آیا می دانید نتیجه تحقیق اگر این بشود که معامله پنهانی انجام گرفته است این می شود که ظرف ۱۲ سال، حکومتهای ریگان و بوش غیر قانونی بوده اند و پی آمدهای بس سنگین خواهد داشت؟ بنی صدر به او پاسخ داد: آشکار کردن حقیقت، سبب اعتماد جامعه به دموکراسی و دولت منتخب خود می شود. جامعه امریکائی و جامعه های دیگر همچنان بهای سنگین اینگونه معامله ها را نمی پردازند. اما پنهان کردن حقیقت، نه تنها سبب می شود اینگونه معامله ها در رسیدن به قدرت نقش پیدا کنند و حاکمانی که خود را در معرض دید مردم و منتخب واقعی آنها نمی دانند، زیانهای بزرگ به مردم وارد کنند، بلکه به اعتماد مردم به سیاستمداران و دولت لطمه ای جبران ناپذیر وارد می کنند. امری که در ایران و امریکا واقعیت جسته است. با وجود بی اعتمادی به سیاستمداران، تا وقتی به حساب گذشته رسیدگی دقیق نشود و جریان گذشته قطع نشود، سیاست بازانی از نوع ریگان و بوش بر امریکا و خامنه ای و هاشمی رفسنجانی بر ایران، حکومت خواهند کرد. به سخن دیگر، هرگاه اوباما نخواهد ریاست جمهوری او پرانتزی در تاریخ امریکا بگردد و بخواهد تغییر واقعی روی دهد، این گذشته است که می باید شفاف در معرض دید مردم امریکا قرار دهد. چنانکه ایرانیان نیز هرگاه نخواهند در مدار بسته بد و بدتر بمانند، می باید گذشته را شفاف و مسئولیتها را مشخص کنند به ترتیبی که گذشته حال و آینده نشود.

1 ربط ایران گیت با اکتبر سورپرایز:

اما ایران گیت دنباله اکتبر سورپرایز بود. ایران گیت معامله ای بود که در آن، امریکا به ایران اسلحه می داد و در عوض گروگانهای امریکا در لبنان، رها می شدند. در اواخر ۱۹۸۶، معامله پنهانی از پرده بیرون افتاد که بنا بر آن، امریکا به ایران، محرمانه، اسلحه می فروخت و سود آن را در اختیار کنتراها (گروههای مسلح ضد دولت نیکاراگوا) قرار می داد. این افتضاح بزرگ از پرده بیرون افتاد.

پس از آنکه ریگان و دیگر مقامات حکومت او دروغ گفتند و اینطور وانمود کردند که سرهنگ اولیویه نورث خودسرانه دست به این کار زده است، کار به تحقیق کنگره کشید. رئیس کمیسیون تحقیق، باز، لی هامیلتون بود. همچنان متمایل بود ماجرا را بپوشاند و به گفته های مقامات حکومت ریگان در باره روابط این حکومت با ملاهای ایرانی، مهر تصدیق زند. بنا برگزارش کنگره، آغاز ایران کنترا سال ۱۹۸۵ شد. حال این که 1 در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۱، یک هواپیمای باری اسرائیل توسط دفاع ضد هوائی روسیه، در حال عبور از قلمرو هوائی روسیه، ساقط شد. این هواپیما حامل اسلحه به ایران و مدرکی مسلم بر وجود معامله پنهانی بود. یک دهه بعد، نیکولا ولیوتس Nicholas Veliotes، معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاورمیانه، در حکومت ریگان، در مصاحبه با PBS گفت: «بعد از گفتگوهایم با مقامات حکومت، بر من روشن شد که با موافقت حکومت ما، اسرائیل به ایران اسلحه ساخت امریکا را تحویل داده است.»

ولیوتس پس از تحقیق در باره هواپیمای باری اسرائیلی ساقط شده، به این نتیجه رسید که معامله ریگانیان با ایران، پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ امریکا، سرآغاز گرفته است: « بنظر می رسد که معامله، بسیار زودتر، محتملاً پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰، انجام گرفته است. از آن زمان، اسرائیل می دانسته است در حکومت ریگان، چه کسانی امنیت ملی امریکا را تصدی خواهند کرد. آن سان که من دریافته ام، در آن تاریخ، تماسهائی گرفته شده اند. »

1 لاورنس والش، دادستان مستقل مأمور رسیدگی به افتضاح ایران گیت نیز به این نتیجه رسید که ایران گیت به اکتبر سورپرایز ربط دارد اما:

لاورنس والش، دادستان مستقل رسیدگی به افتضاح ایران - کنترا، ظن برد که معامله پنهانی بر سر اسلحه و گروگانها، با ایران، نه از ۱۹۸۵ که از ۱۹۸۰ آغاز گرفته است. وقتی هر گروگان که در لبنان آزاد می گشت، یکی دیگر به گروگان گرفته می شد، خود می گفت که معامله با ایرانیها بر سر گروگانها سابقه دارد.

بازجویان و تحقیق کنندگان تحت ریاست والش از دونالد گرک، افسر سابق سیا و مشاور امنیتی ژرژ بوش، معاون ریاست جمهوری در دوره ریگان، نیز در باره شرکت داشتنش در افتضاح اکتبر سورپرایز، تحقیق کردند. از او پرسیدند: «آیا شما در طرح به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۸۰، شرکت داشته اید؟ پاسخ منفی گرک فریب دهنده ارزیابی شد (نگاه کنید به گزارش نهائی دادستان مستقل پیرامون ایران -کنترا جلد ۱ صفحه ۵۰۱)

باوجود این که دادستان مستقل برآن شد که در باره ربط ایران گیت با اکتبر سورپرایز تحقیق کند، مقامات واشنگتن از ایران گیت خسته شدند و روزنامه های بزرگ، همچون واشنگتن پست شروع کردند به دست انداختن والش بخاطر وسواسش در کاوش قضائی. فشار به والش برای این که زودتر به تحقیق خویش پایان بدهد افزایش یافت و شانس انجام تحقیق در باره اکتبر سورپرایز کاهش یافت.

آنها که از پرده بیرون افتادن افتضاح اکتبر سورپرایز، احساس خطر می کردند، بسیار قدرتمند بودند. آنها می دانستند که هرگاه تحقیق قضائی به این نتیجه بیانجامد که معامله پنهانی معروف به اکتبر سورپرایز وقوع یافته است، نه تنها ریاست جمهوری ریگان و جانشین او بوش را غیر قانونی و نامشروع می کند، بلکه اسرائیل را نیز گرفتار نکبت می کند هرگاه تصدیق شود که حکومت اسرائیل از حزب لیکود – که مانع از به نتیجه رسیده ابتکارهای کارتر برای سرانجام بخشیدن به صلح خاورمیانه، می شد – با حزب جمهوریخواه در معامله بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰، هم دست بوده است. از این، هماهنگ شدن محافظه جدید و نیورپوبلیک و واشنگتن پست و نیوزویک در جلوگیری از تحقیق جدی در باره اکتبر سورپرایز، هیچ تعجب آور نیست.

انقلاب اسلامی: زمان شاهدی است که شهادتش بی خدشه است: در امریکا بود که تحقیق های متعدد معلوم کردند که گروگانگیری طرحی بوده است که کیسینجر و راکفلر و اشرف پهلوی طراحی کرده اند. این طرح، در ایران، همچون یک طرح انقلابی به اجرا در آمده است.

و اینک، پس از گذشت افزون بر ۳۰ سال، یک مقام اطلاعاتی مهم رژیم مافیاهای نظامی – مالی تصدیق می کند که گروگانگیری، کاری که خمینی آن را انقلاب دوم شمرد، طرحی امریکائی بوده که از طریق عوامل آنها در ایران اجرا شده است. این دومین مقام اطلاعاتی است که موسوی خوئینی ها را عامل انتقال طرح به ایران و اجرای آن اعلان می کند. این قسمت از سخنان طولانی «سردار» مشفق، مسئول اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه پاسداران، واجد بیشترین اهمیت است. زیرا تصدیق این واقعیت است که ایران گیتی های حاکم بر ایران، مجری یک طرح امریکائی بوده اند. طرحی که به سازش با ریگان و بوش راه برده و به کودتای خرداد ۶۰ انجامیده است. کودتاچیان، پس از انجام «انقلاب سوم»، اسباب ادامه جنگ را بمدت ۸ سال فراهم آورده اند:

«سردار»مشفق، رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه: گروگانگیری طرحی امریکائی بود که توسط عامل آنها موسوی خوئینی ها اجرا شد:

انقلاب اسلامی: «سردار» مشفق، رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه، در آبان ۸۸، در مشهد، در جمع «محرم ها» «فتنه بزرگ» را تشریح کرده است. جای جای، خاطر نشان کرده است که مقام معظم رهبری دستور داده اند حقایق به مردم گفته شود. بنا بر این، سخنان او به دستور «رهبر» و انتشار آن نیز، باز توسط اطلاعات سپاه، به ترتیبی انجام گرفته است که شنونده گمان کند، سخنان «محرمانه» او درز کرده اند. قسمتی که موسوی خوئینی ها و به نقش او در گروگانگیری مربوط می شود، به این شرح است. خط کشی زیر جمله ها از ما است:

خوب، موسوی خوئینی ها چه شخصیتی است ؟ در آن موقع خیلی از دوستان از این انتقال خوشحال شدند و می گفتند که الحمدالله مرکز فکر اصلاح طلبها به دست مجمع روحانیون افتاد. چون مشارکتی ها و کارگزاران و ... آدمهای رادیکال و تندی بودند اما مجمع روحانیون آدمهای انقلابی هستند که با امام (ره) بودند و در اینجا دیگر ما شاهد آن اقدامات ضد انقلابی و ضد امامی و رادیکالی نخواهیم بود.

همان موقع اولین هشدارها را خدمت برخی از دوستان و برخی از مسئولان اعلام کردیم که از این به بعد کشور درگیر یکسری اقدامات امنیتی خواهد شد. به دلیل عقبه ای که ما از موسوی خوئینی ها سراغ داشتیم .

موسوی خوئینی ها در جریان انقلاب، از ابتدا تاکنون، تمام اقداماتش مشکوک می باشد. ایشان، براساس اسناد و مدارکی که ما در اختیار داریم، بی شک مرتبط با سرویسهای جاسوسی بیگانه می باشد. نقش موسوی خوئینی ها در تسخیر لانه جاسوسی حایز اهمیت و بررسی می باشد.

وقتی به موسوی خوئینی ها در جریان تسخیر لانه جاسوسی می گویند که چرا اینکار را کردید و آیا برای این اقدام با امام (ره) هماهنگ کردید؟ موسوی خوئینی ها پاسخ می دهد: خیر، ما براساس بررسیهایی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که اگر با امام (ره) در میان بگذاریم، ایشان براساس معذوریتهایی که دارد، با این اقدام مخالفت خواهد کرد.

خیلی جالبه، با علم به اینکه می دانند اگر به امام (ره) بگویند امام (ره) اجازه انجام آن را نمی دهند این کار را مرتکب می شوند و این تسخیر انجام می گیرد.

جالب اینجاست که امروز در دانشگاههای امنیتی آمریکا و غرب، برای دانشجویان اینگونه تفسیر می کنند، که یکی از شگردهای ما برای دولتهایی که برعلیه ما بر سر کار می آیند و برای اینکه مجددا دولتهای وابسته به خود را در آن کشور مستقر نماییم این است که به عوامل خود در آن کشور دستور می دهیم که به سفارتهای ما در آن کشور حمله بکنند و آن را تسخیر کنند ، ما سپس به بهانه اینکه سفارتخانه بخشی از خاک کشور ماست و اکنون مورد تجاوز قرار گرفته، به آن کشور لشکرکشی می کنیم و با این کار، آن نظام مورد نظر خود را در آن کشور مستقر خواهیم کرد.

این واقعه طبس و کودتای نوژه و ... در این مسیر قرار می گیرند و نقش موسوی خوئینی ها در ماجرا بسیار مساله است.

موسوی خوئینی ها بدون هماهنگی با امام (ره) این کار را انجام می دهد آن هم در شرایطی که در کشور هنوز نظام به صورت کامل مستقر نشده، نیروهای نظامی شکل رسمی به خود نگرفته و درگیر مسایل تسویه هستند و نیروهای مردمی دچار درگیریهای داخلی هستند . امام (ره) با مدیریت خودشان این ماجرا را جمع و جور کردند و اجازه ندادند دشمن به اهداف خودش برسد و بلافاصله اعلام کردند که یک انقلاب دوم شکل گرفته است و این حادثه را به سرعت در اختیار خودشان گرفتند.

جالب اینجاست که آرمین، چند روز پیش گفت اگر امام (ره) در این ماجرا دخالت نمی کرد ما موضوع سفارت رو بهتر از این می توانستیم جمع بکنیم !؟ بهتر از این چه جوری می خواستید جمع کنید ؟

ما که از پشت پرده خبر داریم و می دانیم که طراحی دشمن بود و در این ماجرا واسطه ها چه کردند. موسوی خوئینی ها نزد یکی از مسئولان، که بریده های کاغذهای کشف شده در لانه ی جاسوسی را به هم می چسبانده، می رود و می گوید: یک سندی راجع به شهید بهشتی می توانید پیدا کنید که ایشان با آمریکا ارتباط داشته ؟ آن مسئول می گوید: نه. بعد موسوی خوئینی ها می گوید: آیا می توانید یک سند راجع به ارتباط بهشتی با آمریکا درست کنید و براش بسازید؟!!!

* توضیح ها در باره سخنان «سردار» مشفق، رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه:

۱ عقل قدرتمدار چون نمی تواند با تخریب شروع نکند، همواره غافل می شود که در همان حال که می کوشد کسی را تخریب کند، ماهیت واقعی کسانی را آشکار می کند که در مقام دفاع از آنها است. چنانکه، می خواهد موسوی خوئینی ها را عامل امریکا و بانی و مدیر گروگانگیری کند اما در همان حال، خمینی را کسی می کند که کار را از دست او گرفته و خود کارگردانی کرده است:

1 تصدیق می کند گروگانگیری طرحی ساخت امریکا بوده است. تصدیق می کند مجری این طرح، موسوی خوئینی ها است که بر اساس «اسناد و مدارک بی شک مرتبط با سرویسهای جاسوسی بیگانه است». تصدیق می کند که بدون اطلاع خمینی، طرح گروگانگیری را به اجرا گذارده است. و از قرار، غافل است که با این تصدیق ها، ماهیت خمینی و دستیاران او را بر همگان آشکار می کند:

1 می گوید: خمینی گروگانگیری را که طرحی امریکائی بود،«انقلاب دوم» خوانده است. خمینی نه تنها آن را انقلاب دوم خواند، بلکه بزرگ تر از انقلاب اول توصیف کرد. بعد مدعی می شود خمینی این حادثه را به سرعت در اختیار خود گرفت. اما چطور او به اجرای یک طرح امریکائی – ولو فرض کنیم در آن هنگام نمی دانست امریکائی است گرچه دکتر یزدی گروگانگیری را کودتای اسرائیلی توصیف کرد و بنی صدر به او هشدار داد که گروگانگیری نقض استقلال ایران است و به امریکا نقش اول در سیاست داخلی و خارجی می دهد -، درجا، پایان نداد؟

«سردار» مشفق می گوید: هدف امریکا از طرح و اجرای نقشه تصرف سفارت، دست آویز سازی برای حمله

در صفحه ۹

نظامی به ایران بوده است و از ماجرای طبس و کودتای نوژه و... سخن بمیان می آورد. پرسیدنی است با وجود مشاهده توقیف پولهای ایران و فرستادن کماندو (ماجرای طبس) و نوژه و «جنگ افروزی کوملـه» و سپس جنگ، حاضر به آزاد کردن گروگانها نشد و باتفاق دستیارانش (بهشتی و خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و...) معامله پنهانی با ریگان و بوش انجام داد و در خرداد ۶۰ کودتا کرد و جنگ را در سود (بنابر قول صریح آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاچر) انگلستان و امریکا و اسرائیل، بمدت ۸ سال ادامه داد و افتضاح ایران گیت را بر افتضاح اکتبر سورپرایز افزود و سرانجام جام زهر شکست را سر کشید؟

۲ – امر بس مهم این که طرح را حکومت کارتر نریخت و اجرا نکرد. بر ضد حکومت کارتر، طرح تهیه و اجرا شد. سخنان «سردار» مشفق مسلم می کند که بهشتی، دست کم، می دانسته است طرح را حکومت کارتر تهیه و اجرا نکرده است. زیرا اگر نمی دانست، نمی توانست بگوید: «از گروگانها مثل یک آتو بر ضد کارتر و بنی صدر استفاده می کنیم».

استفاده از گروگانها بر ضد کارتر، یک راه بیشتر نمی توانست داشته باشد و آن معامله پنهانی با ریگان و بوش بقصد به تأخیر انداختن آزادی گروگانها به قصد شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰. بیهوده نبود که در روز ۴ نوامبر، روز انتخابات، هاشمی رفسنجانی گفت: «در آینده به ما خواهند گفت شما باعث انتخاب ریگان شدید».

وباز، ممکن نبود از گروگانها برضد بنی صدر استفاده کرد مگر با سازش پنهانی با ریگان و بوش و کودتا بر ضد بنی صدر. کاری که انجام گرفت. دانستنی است که از اموری که وقوع سافته اند و وقوعشان مورد تصدیق قرار گرفته است، مراجعه شخصی به ستاد انتخاباتی ریگان از سوی خمینی. این شخص – که به احتمال بیشتر، یکی از منسوبان خامنه ای بوده است – با جورج آلن و مک فارلین که هر دو، از پی هم، مشاور امنیتی ریگان شدند، و سیرمن، در هتل لانفان پلازا، در واشنگتن، دیدار و پیشنهاد کرده است گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد نشوند.

۳ – پیش از «سردار مشفق»، مصباحی، نیز، پس از گریز از ایران، گفته بود موسوی خوئینی ها عامل امریکا و عامل انتقال طرح به دانشجویان پیرو خط امام و اجرای آن بوده است. با وجود این، تا وقتی «اسناد و مدارک» مورد ادعای «سردار» مشفق ارائه نشوند و اصالت آنها معین نگردد، همچنان هویت کسی که نقش انتقال نقشه گروگانگیری را اجرا کرده است، نا معلوم می ماند.

۴ – کوشش «سردار» مشفق برای مبرا کردن بهشتی بی فایده است. زیرا سندها در باره او متعدد بودند. شماری از آنها را شیخ علی تهرانی نزد خمینی برد. بعد از آن بود که خمینی نگرانیش بابت بهشتی بیشتر شد. وقتی بهشتی کشته شد، سلیوان، آخرین سفیر امریکا در ایران، مقاله ای در رثای او نوشت و او را کسی دانست که می توانست رژیم با ثباتی را اداره کند که با غرب به راه تفاهم برود. معامله با سلیوان برای ایجاد رژیم با ثباتی از راه وحدت ارتش و روحانیت نیز، از جمله با موافقت او انجام گرفته بود.

۵ – اما از پی آمدهای گروگانگیری، بنا بر قول «سردار» مشفق، یکی کودتای نوژه است. ترجمه تحقیق محقق امریکائی، مارک گاسیورسکی، پرده از واقعیتها بر می دارد. بر ایرانیان معلوم می کند کودتای نوژه و جنگ افروزی کومله در کردستان و ایجاد برخوردهای مسلحانه از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، بخاطر متلاشی کردن ارتش ایران و زمینه سازی برای حمله عراق به ایران و تجزیه ایران به ۵ جمهوری بوده است.

محقق از زبان کسانی که در کودتا دست داشته اند، همان واقعیتی را باز می گوید که بنی صدر ۳۰ سال است تکرار می کند:

نوژه، گذشته ای که آمران و مأموران اجرا و شرکت کنندگان آن و پیشمرگان ارتش عراق را رها نمی کند:

انقلاب اسلامی:

1شبانگاه ۹ جولای ۱۹۸۰ چند یکان چترباز که ترکیبی از چتربازان حاضر در خدمت و بازنشسته می بودند، بسوی پایگاه نیروی هوائی نوژه که در نزدیکی شهر همدان قرار داشت به حرکت در میایند تا کودتایی را علیه رژیم نوبنیاد اسلامی تدارک ببینند. حکومت که از پیش از طرح کودتا آگاهی یافته بود موفق میشود بسیاری از چتربازان را که به پایگاه رسیده بودند دستگیر و چند صدنفر دیگر از آنها را در روزهای بعد بازداشت کند. دستگیر شدگان بسرعت محاکمه و بسیاری از آنها به جوخه های اعدام سپرده میشوند. وحشت از اینکه واحدهای دیگر نظامی با کودتای نوژه در ارتباط باشند، رژیم را وامیدارد تا دست به تصفیه های گسترده در بین ارتشیان بزند. اگر چه این تصفیه ها وسیع بودند ولی در بین شرکت کنندگان در کودتای نوژه، افراد بسیاری بودند که هرگز هویت آنها فاش نشد، زنده ماندند تا در فرصتی دیگر به فعالیتهای خود علیه رژیم اسلامی ادامه دهند.(۱)

1 در اکتبر ۱۹۷۹ رژیم اسلامی مطلع میشود عراق در تدارک یک حمله گسترده نظامی به خاک ایران است (۲). در سال ۱۹۸۰ تنش بین جمهوری اسلامی و عراق به واسطه سوءقصد یک عراقی ایرانی الاصل علیه جان طارق عزیز نخست وزیر وقت عراق بالا میگیرد. بدنبال این حادثه دولت عراق دستور اعدام محمد باقر صدر که از بستگان خمینی و یکی از بزرگترین مراجع شیعه در عراق بود را صادر میکند. بحران موجب میشود تا دولت عراق اخراج دسته جمعی ده ها هزار شیعه عراقی به ایران را به مرحله اجراء بگذارد (۳). در ماههای بعد تصادمهای مرزی بطور مرتب در سرحدات دو کشور رخ میدهد و بسیاری از ناظرین وقوع جنگ را حتمی ارزیابی میکنند. جمهوری اسلامی ایالات متحده آمریکا را مسبب این تنش میداند و دولت عراق را عروسک خمیه شب بازی دست آمریکا و اسرائیل معرفی میکند. وضعیت جنگی و تعمیق بحران بین ایران و عراق هرچه بیشتر موقعیت تندروها در حاکمیت را تحکیم میبخشد. گفته میشود در دسامبر ۱۹۷۹ هفتاد و پنج درصد از ۲۰ میلیون ایرانی واجد شرایط در انتخابات به قانون اساسی جدید رأی مثبت میدهند. کمی بیش از نصف این تعداد به کاندیدهای اسلامگرایان میانه رو و تندرو در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در ژانویه و مارس ۱۹۸۰ رأی میدهند (۴). این وقایع نمایانگر این بود که رژیم اسلامی در بین اکثریت مردم مقبولیت خود را حفظ کرده، علیرغم اینکه طبقات متوسط جامعه، کردها و دیگر گروه های اقلیت نسبت به سیر حوادث ایران سخت بیمناک میبودند. از سویی دیگر نیروهای درون ارتش بواسطه شرایط موجود بشدت سرخورده میشوند.

جنگ قدرت

در مارس ۱۹۸۰ تیمسار اویسی و تیمسار معین زاده به عراق میروند تا در مورد امکانات مادی که دولت عراق در اختیار آنها گذاشته مذاکره کنند. آنها کوشش میکنند شبکه ای در داخل ایران بوجود آورند تا با تصرف بخشی از مناطق مرزی ایران پایگاهی برای براه انداختن شورش در ایران بوجود آورند. آنها قصد دارند از طریق پخش پیامهای رمز رادیویی، زمان آغاز شورش علیه رژیم اسلامی را برنامه ریزی کنند. در ماه مه ۱۹۸۰ اعلام میشود این شبکه دارای ۷۰۰۰ کادر بازنشسته نظامی و نود هزار داوطلب آماده جهت اجرای عملیات نظامی علیه حکومت روحانیون میباشد، اگرچه میتوان تردید داشت که این شبکه پیش از چند صد عضو داشته باشد. شهرام شفیق، فرزند اشرف پهلوی، که یکی از افسران سابق نیروی دریائی ایران بود طرح حمله نظامی از راه زمین و دریا را تدوین میکند ولی او در دسامبر ۱۹۷۹ در پاریس به قتل میرسد.

بدنبال همه این تحولات تیمسارمصطفی پالیزبان با تیمسار اویسی تماس برقرار میکند. تیمسار پالیزبان موفق میشود در کنار دیگراقدامات امیران ارتش، گروه کوچکی از چریکهای کرد را گرد خود جمع آوری کند. تیمسار آریانا نیز سازمانی بنام آزادگان در مرز ایران و ترکیه بوجود میاورد تا در موقع مقتضی و هماهنگ با دیگر شبکه های نظامی وارد عملیات شوند. اسلامگرایان تندرو از همه این فعالیتها با خبر و بیمناک میشوند. در پاییز ۱۹۷۹ خمینی و دیگر سران حکومت اسلامی اغلب با اخطارهایی در خصوص دسیسه ها و توطئه ها علیه حکومت اسلامی هشدار میدهند و از آن در جهت مشروعیت بخشیدن به اعمال تندروانه و تشدید جو هیستریک که در حال شکل گیری بود سود می جویند. دانشجویان پیرو خط امام در نوامبر ۱۹۷۹ سفارت آمریکا در تهران را به اشغال خود درمیاورند. آنها از آن جهت مبادرت به این کار می کنند که بعضاً با ور داشتند که سازمان سیا قصد دارد نمونه کودتای ۲۸ مرداد در ۱۹۵۳ را در ایران براه بیاندازد. (۵)

در طول ماهها ی بعد، دانشجویان مستقردرسفارت آمریکا مدارکی دال بر طرح مشترک میانه روها و کارمندان سفارت مبنی بر اقداماتی علیه موجودیت نظام اسلامی در ایران را منتشر میکنند. در همین رابطه دوباره تعدادی دستگیر و دست کم دو تن اعدام میشوند. زمانیکه طرح کماندوهای آمریکایی در آوریل ۱۹۸۰ در طبس برای نجات گروگانها با شکست مواجه شد بسیاری باور داشتند سررشته این عملیات با همکاری برخی از نیروهای داخلی تنظیم شده بود. در ماههای بعد رهبران نظام با صدور اعلامیه ها و حتی تشکیل کمیته مخصوص بررسی و تحقیق در مورد حوادث اخیر به تشدید فضای هیستریک حاکم بر کشور دامن میزدند. در همین ایام بسیاری از افراد مشکوک در ارتش دستگیر و تصفیه میشوند، اگر چه هیچ نقشی در عملیات نجات نداشتند.

در ماههای مه و ژوئن دو طرح کودتا مربوط به تیمسار اویسی کشف و خنثی میشود و تعدادی از پرسنل ارتش در همین رابطه دستگیر میشوند. اندکی پیش ازکودتای نوژه بنی صدر رئیس جمهور ادعا میکند تا کنون شش طرح کودتا کشف شده است.(۶)

در چنین وضعیت بحرانی رهبران کودتای نوژه شروع به فعالیت میکنند. رئیس بخش نظامی طرح سرهنگ محمد باقر بنی عامری میباشد که در اوایل سال ۱۹۷۸ از ژاندرمری بازنشسته و از مخالفان سرسخت اسلامگرایان تندرو محسوب میشد که خواستار بازگشت نظام سلطنتی به ایران بود. پس از او دوست نزدیکش سرهنگ عطا الله احمدی، افسر سابق اطلاعات است که پس از انقلاب اسلامی در سال ۵۷ جهت انجام کودتایی علیه رژیم روحانیون با سرهنگ محمد باقر بنی عامری همکاری نزدیکی را آغاز میکند. آنها قصد داشتند از شاه تقاضای کمک کنند. بنابراین سرهنگ احمدی مخفیانه ایران را ترک میکند و عازم اروپا میشود تا با شاه تماس بگیرد. همزمان بنی عامری با تعدادی از افسران بازنشسته و شاغل جهت تدارک کودتا تماس میگیرد. او موفق میشود در همان آغاز گروهی متشکل از شش تا هشت تن را در تابستان ۱۹۷۹ گرد خود جمع آورد .

در بهار و تابستان ۱۹۷۹ سرهنگ احمدی به مصر، مراکش، باهاما و مکزیک سفر میکند تا با شاه ملاقاتی داشته باشد. اما همه این تلاش ها بی نتیجه میمانند. در اوت ۱۹۷۹ سرهنگ احمدی از طریق تیمسار فضل الله امیرفضلی (تیمسار سابق نیروی هوائی) مطلع میشود که شاپور بختیار برای مقابله با رژیم اسلامی در حال سازماندهی و بسیج نیرو است. احمدی با شاپوربختیار ملاقات میکند و درباره تلاشهای سرهنگ بنی عامری با او صحبت میکند. شاپور بختیار خواستار دیدار با بنی عامری میشود که در پی آن بنی عامری در سپتامبر ۱۹۷۹ به پاریس سفر میکند. بدنبال چند نشست شاپور بختیار و بنی عامری با یکدیگر توافق میکنند که بنی عامری مسئولیت سازماندهی نیروهای داخل کشور را بعهده گیرد و شاپور بختیار مسئول امور مالی و برقراری تماسهای لازم جهت دریافت کمک از دولتهای خارجی باشد. در همین رابطه شاپور بختیار پیش از بازگشت بنی عامری به ایران مقدمات تماس او با ابوالقاسم خادم رهبر حزب ایران و یکی از دوستان صمیمی اش را فراهم میاورد. خادم مبلغ ۳۰۰ هزارتومان (معادل ۳۰ هزار دلار) از جانب شاپور بختیار به بنی عامری میدهد تا او تشکیلات نظامی مخفی بنام نظامیان وطن پرست (نوپا) را سازمان دهد و خادم در خارج از کشور سازمانده یک شاخه غیر نظامی باشد. سرهنگ احمدی و تیمسار امیر فضلی بمثابه مشاوران نظامی شاپور بختیار و کانال ارتباطی با بنی عامری در پاریس باقی میمانند. جواد خادم، پسر ابوالقاسم خادم که از وزرای دولت شاپور بختیار بود در پاریس میماند تا با کمک شاپوربختیار شاخه غیر نظامی را متشکل کند. او ترتیبی میدهد که دوستش رضا مرزبان در داخل ایران به پدرش در سازماندهی شاخه غیر نظامی نهضت یاری کند.

در طول ماهها ی بعد تا مارس ۱۹۸۰ بنی عامری موفق میشود جهت پیشبرد طرح کودتا حدود ۳۰۰ تن را حول سازمان نوپا گردهم آورد. برای رعایت مسائل امنیتی بنی عامری و دیگر رهبران گروه نوپا از نام مستعار استفاده میکنند و به نوپا ساختاری متشکل از سلولهای منفک از یکدیگر میدهند، بگونه ایکه هر عضو تنها چند عضو سلول خود را میشناسد. در بین افراد جذب شده به گروه نوپا دوافسر شاغل اطلاعاتی وجود داشتند که به پرونده های پرسنل نظامی دسترسی داشتند و می توانستند سابقه افرادی را که مستعد همکاری و یا بر عکس از طرفداران انقلاب اسلامی و غیرقابل اعتماد بودند، بدانند.

1 مصادف با این تلاشها دو غیر نظامی دیگر بنامهای سعید تیموری و پرویز شیبانی اقدام به فراهم آوردن امکانات نظامی علیه جمهوری اسلامی میکنند. تیموری یک شرکت بزرگ مهندسی را اداره میکرد و شیبانی نیز دیپلمات وزارت امورخارجه بود. هر دوی آنها پیش از انقلاب هرگز کار سیاسی نکرده بودند ولی پس از سقوط شاه هر دو به حزب ایران که پلاتفرمی سکولار و ملی-دمکراتیک داشت می پیوندند. آنها بمرور از افزایش قدرت اسلامگریان تندرو بیمناک شده و بسوی افراد فعال تر حزب ایران از جمله خادم جذب میشوند، اگرچه آنها هیچ اطلاعی از طرح کودتای بنی عامری و حزب ایران نداشتند .

1 ابوالقاسم خادم و مرزبان (او رضا مرزبان روزنامه نگار برجسته نیست) که پیشرفت اندکی در سازماندهی شاخه غیر نظامی داشتند در فوریه و مارس ۱۹۸۰ دستگیر میشوند. همزمان شاپور بختیار به پرویز قادسی سرگرد سابق که بتازگی شبکه کوچکی بنام نجات قیام ایران بزرگ یا سازمان نقاب را تأسیس کرده بود نزدیک میشود. شاپور بختیار از قادسی میخواهد تا مسئولیت شاخه غیر نظامی را بعهده گیرد. سپس در اواخر مارس ۱۹۸۰ جواد خادم ترتیب ملاقاتی را بین قادسی و شیبانی فراهم میاورد و آنها تصمیم میگیرند تحت نام سازمان نقاب با یکدیگر همکاری کنند. شیبانی پیشنهاد پیوستن تیموری به سازمان نقاب را میدهد و قادسی این امر را می پذیرد. قادسی و تیموری سپس جزئیات طرح براندازی نظام اسلامی را تنظیم میکنند و به جستجوی افراد همفکر برای عضویت در نهضت میپردازند.

1 شاخه نظامی نوپا توسط شورای نظامی تحت رهبری بنی عامری و ستوان رکنی، تیمسارهای بازنشسته نیروی هوائی عطاءالله محققی و سعید مهدیون، سرهنگ ارتش هادی ایزدی، سروان حسن گوهری، سرگرد بازنشسته کورش آذرتاش و یک فرمانده شهربانی که هویت او مخفی میماند اداره میشود.

شاخه غیر نظامی متشکل بود از کمیته ای برای جذب اعضای جدید برهبری تیموری و شیبانی و کمیته دیگری برای تهیه اطلاعات برهبری یحیی فیروزی. کمیته ای برای توزیع اطلاعات به رهبری ادیب و کمیته ای برای برقراری ارتباط با بعضی از رهبران ایلات و بازاریان برهبری قادسی بوجود میاید. سومین شاخه نقاب وظیفه تدارک امکانات مالی بانضمام خرید سلاح، ماشین و خانه های امن را بعهده میگیرد. این شاخه از سوی منوچهر قربانی فر که صاحب یک شرکت کشتیرانی بود و شاپور بختیار او را به گروه نقاب معرفی میکند، هدایت میشد. بنی عامری و قادسی توسط تلفن با دفتر شاپور بختیار تماس داشتند. مقر نقاب در دفتر شرکت مهندسی تیموری قرار گرفته بود.

1 در همین زمان شاپور بختیار با چندین دولت خارجی جهت دریافت کمک تماس میگیرد. اصلی ترین این تماسها با دولت عراق بود که تقریباً همه امور مالی، لجستکی و یا دیگر امکانات پشتیبانی جز سلاح را تأمین میکرد. شاپور بختیار همچنین تماس خود با ایالات متحده آمریکا را از طریق رابط خود که عضو سازمان سیا بود حفظ کرده بود. هرگز او در باره کودتای نوژه، بواسطه ترس آمریکائیان از بخطر افتادن جان گروگان های آمریکایی در تهران، نکته ای را با آنها به میان نیاورد. با این وجود، در اوایل سال ۱۹۸۰ یکبار شاپور بختیار از رابط خود پرسش میکند که آیا ممکن است آمریکائیان چند فروند هلیکوپتر در اختیارش بگذارند؟ او با پاسخ منفی روبرو میشود. اما بدنبال این تقاضا آمریکائیان متوجه می شوند که شاپور بختیار در اندیشه انجام کودتایی علیه جمهوری اسلامی است. شاپور بختیار هرگز در رابطه با کودتای نوژه کمک مالی از آمریکا دریافت نکرد ولی همیشه در عباراتی کلی به بنی عامری وانمود میکرد او پشتیبانی آمریکائیان در اقدامی نظامی علیه جمهوری اسلامی را دارد. به همین خاطر بنی عامری همیشه تصور میکرد آمریکا درحال تدارک پشتیبانی مالی از طرح کودتای نوژه هست و برای انجام عملیات چراغ سبز نشان داده است. همزمان شاپور بختیار تلاش کرده بود با دولتهای اسرائیل، بریتانیا و فرانسه تماسهایی را برقرار کند ولی هیچ مدرک مستندی دال بر حمایت این

در صفحه ۱۰

جنگ قدرت

دولتها از طرح کودتای نوژه وجود ندارد.

بنی عامری پس از تأسیس سازمان نقاب به فرانسه سفر میکند تا نقشه کودتا را با شاپور بختیار، احمدی و امیرفضلی در میان بگذارد. شاپور بختیار نقشه را تأیید و موافقت میکند تا ۱۲ میلیون تومان (۱,۲ میلیون دلار) دیگر جهت تأمین هزینه های باقی مانده از جمله کمک مالی به خانواده های شرکت کننده در عملیات، مبالغی به روسای ایلات و یا خرید انواع خودروهای مورد نیاز پرداخت شود...

1 شاخه نظامی نوپا توسط شورای نظامی تحت رهبری بنی عامری و ستوان رکنی، تیمسارهای بازنشسته نیروی هوائی عطاءالله محققی و سعید مهدیون، سرهنگ ارتش هادی ایزدی، سروان حسن گوهری، سرگرد بازنشسته کورش آذرتاش و یک فرمانده شهربانی که هویت او مخفی میماند اداره میشود.

شاخه غیر نظامی متشکل بود از کمیته ای برای جذب اعضای جدید برهبری تیموری و شیبانی و کمیته دیگری برای تهیه اطلاعات برهبری یحیی فیروزی. کمیته ای برای توزیع اطلاعات به رهبری ادیب و کمیته ای برای برقراری ارتباط با بعضی از رهبران ایلات و بازاریان برهبری قادسی بوجود میاید. سومین شاخه نقاب وظیفه تدارک امکانات مالی بانضمام خرید سلاح، ماشین و خانه های امن را بعهده میگیرد. این شاخه از سوی منوچهر قربانی فر که صاحب یک شرکت کشتیرانی بود و شاپور بختیار او را به گروه نقاب معرفی میکند، هدایت میشد. بنی عامری و قادسی توسط تلفن با دفتر شاپور بختیار تماس داشتند. مقر نقاب در دفتر شرکت مهندسی تیموری قرار گرفته بود.

1 پس از بازگشت بنی عامری از سفر پاریس به ایران او موفق میشود حدود بین ۷۰۰ تا ۷۵۰ نفر دیگر از شاغلین و افسران کادر بازنشسته ارتش را جذب کند. ظاهرا افراد نظامی دیگری قول داده بودند به محض آغاز عملیات، جملگی به کودتا بپیوندند. تیموری و شیبانی همچنان در جهت جذب افراد غیر نظامی تلاش میکنند که تا آن لحظه آنها موفق شده بودند صدها تن در تهران و حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن دیگر را در نقاط مختلف کشور به صفوف خود ملحق کنند. (۷)

1رهبرا ن نقاب همچنین محتاطانه به سه شخصیت برجسته سیاسی و مذهبی دیگر در رابطه با کودتا نزدیک میشوند. ظاهرا آیت الله شریعتمداری موافقت کرده از کودتا حمایت کند و حتی متن سخنرانی را در جهت پشتیبانی از این اقدام ضبط کند تا در صورت موفقیت از طریق رادیو و تلویزیون پخش شود. احمد مدنی دریادار بازنشسته که در مقام وزیر دفاع و فرماندار خراسان در دولت بازرگان انجام وظیفه میکرد می پذیرد که از طرح کودتا حمایت کند اگر چه او باور داشت نظام اسلامی هنوز محبوب تر از آنست که بشود آن را از طریق یک اقدام نظامی برانداخت. یحیی فیروزی که از بستگان مسعود رجوی بود طرح کودتا را با رجوی در میان میگذارد که او بطور کلی این تلاش را رد میکند.

در اوایل ماه جولای کمیته مرکزی نقاب تصمیم میگیرد تا عملیات را در ۹ جولای آغاز کند. یکی دو روز قبل از شروع عملیات به شرکت کنندگان نظامی اطلاع داده میشود کجا و چه زمانی همدیگر را ملاقات کنند. آنها موافقت میکنند جزئیات کار را برای دیگر شرکت کنندگان در طرح چه آنهایی که در ایران بودند و چه آنهایی که در خارج بودند تا زمانیکه عملیات آغاز نشده، آشکار نکنند.

1 در هفته های قبل از ۹ جولای از دسته های قبایل خواسته شد تا در مناطق مختلف کشور شورشهایی را ترتیب دهند تا واحدهای سپاه پاسداران از پایتخت به مناطق ایل نشین اعزام و از تهران دور شوند، تا اجرای عملیات کودتا تسهیل گردد. این ایلات عبارت بودند از بختیاریها، بویر احمدیها، بلوچها و قشقائیها که توسط بنی عامری، قادسی و رکنی جذب شده و در مقابل خدماتشان مبالغی هم دریافت کرده بودند (۸). شاپور بختیار هم از دولت عراق خواسته بود همزمان با آغاز شورش ایلات در نقاط مختلف مرزی اقدام به حملات نظامی انحرافی بخاک ایران کند، در حالیکه او در این خصوص هیچ نکته ای را با رهبران گروه نقاب در میان نمیگذارد.

بدین ترتیب در شب ۹ جولای پس از گمراه کردن سپاه پاسداران و اعزام آنها به مناطق ایل نشین، قرار میشود تیمی متشکل از ۳۰۰ چترباز شاغل و بازنشسته ساکن در تهران بفرماندهی سرگرد آذر تاش در دسته های کوچک به سمت پایگاه هوائی نوژه بحرکت درآیند تا این مرکز نظامی را به تسخیر خود درآورند. همزمان برنامه ریزی شده بود حدود ۲۰ خلبان نیروی هوائی به فرماندهی تیمسار محققی و ستوان رکنی همدیگر را در پارک لاله تهران ملاقات کنند تا از آنجا بسوی پایگاه نوژه حرکت کنند، تا به ۳۰ خلبان دیگر که در آنجا در انتظار آنها بودند ملحق شوند. این خلبانها بنا داشتند با در اختیار گرفتن جنگده های اف ۴ و اف ۵ در پایگاه نوژه در سحرگاه تاریخ مقرر مکانهای مشخصی را بمباران کنند که از جمله این اهداف بیت خمینی، مدرسه فیضیه قم، ستاد دادگاه انقلاب، دفتر نخست وزیری، مرکز اطلاعات سپاه پاسداران، چندین مرکز فرماندهی سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب در تهران، باندهای پرواز نیروی هوائی در پایتخت و چند شهر دیگر بودند. بیت رهبری، مدرسه فیضیه قم و ستاد دادگاه انقلاب به لحاظ سمبولیک مراکز اصلی قدرت در جمهوری اسلامی محسوب میشدند، که انهدام آنها میتوانست موجب تضعیف روحیه هواداران رژیم شوند. برای اطمینان خاطر از مرگ خمینی قرار بود سه هواپیمای نظامی منزل مسکونی او را بمباران کنند. پایگاههای سپاه پاسداران و مراکز کمیته ها هدفهای بعدی محسوب میشدند چرا که تشخیص داده شده بود عمده نیروهای نظامی رژیم از این مراکز سازماندهی و بسیج خواهند شد. رهبران عملیات ارزیابی کرده بودند ممکن است اکثر پرسنل نیروی هوائی به حمایت از آنها شورش کنند اما برای اطمینان خاطر در نظر گرفته شده بود باندهای نیروی هوائی بمباران شوند تا احیاناً نیروهای وفادار به رژیم نتوانند مانع پیشروی عملیات شوند. هم چنین قرار بود تعدادی هواپیما در پایگاه نوژه باقی بمانند تا در صورت حمله از سوی واحدهای هوائی یا زمینی طرفدار رژیم، از پایگاه نوژه دفاع شود. بر اساس طرح از پیش تنظیم شده قرار بود زمانیکه هواپیماهای پایگاه نوژه به آسمان پایتخت رسیدند دیوار صوتی را بعنوان آغاز عملیات بشکنند و از آن سو سرهنگ ایزدی همراه با افراد خود در تهران آماده دریافت این علامت برای شروع عملیات بعدی بود. تیمی متشکل از ۲۰۰ تن از کماندوهای شاغل و منفصل از ارتش به فرماندهی سروان گوهری میبایست با آغاز عملیات، مرکز تلویزیون در تهران را که توسط ۶۰ نفر کنترل میشد به تصرف خود درآورند. آنها قرار بود با استفاده از اونیفورم رسمی ارتش وانمود کنند که قصد دارند ایستگاه تلویزیون را در مقابل حمله کودتاگران حفاظت کنند. تیم مشابهی متشکل از ۲۰ نفر قرار بود ایستگاه رادیو را به بهانه مقابله با کودتاچیان تحت کنترل خود درآورد. تیم کماندویی متشکل از ۵۰ نفر میبایست به بیت خمینی وارد شود و به زندگی او در صورت زنده ماندنش پایان بخشد، چرا که خمینی نماد موجودیت جمهوری اسلامی محسوب میشد.

1 در شامگاه ۹ جولای چتربازهایی که قرار بود پایگاه هوائی نوژه را به تصرف خود در آورند، به دهکده کوچکی که در نزدیکی مدخل پایگاه نوژه قرار داشت میرسند. اما در ساعت ۱۰ شب گروه کوچکی از سپاه پاسداران همدان که از ورود چتربازها به محل آگاهی یافته بودند در کمین دستگیری چتربازها منطقه را محاصره میکنند. بزودی گروهی دیگر از سپاهیان از شهر ساوه بعنوان نیروی کمکی به منطقه اعزام میشوند. در همان شب طی یک عملیات برق آسا حدود پنجاه تا شصت تن از چتربازها توسط سپاه پاسداران دستگیر میشوند که در بین دستگیر شدگان سرگرد آذرتاش که قرار بود حمله به پایگاه را فرماندهی کند و مربی چتربازی بنام حیدری که بسیاری از چتربازان را به عملیات جذب کرده بود، از جمله دستگیر شدگان بودند. سرهنگ بنی عامری که قرار بود کل عملیات را از پایگاه نوژه رهبری کند در هنگام ورود به منطقه اطلاع مییابد که گروه بزرگی از چتربازان در محاصره کامل نیروهای سپاه پاسداران قرار گرفته و گروهی دیگر از آنها دستگیر شده اند. سرهنگ بنی عامری پس از اطلاع از دستگیری چتربازان اعزامی بسرعت از محل دور شده و علیرغم شلیک رگبار گلوله سپاهیان بسوی او از مهلکه جان سالم بدر میبرد. پاسداران بلافاصله آذرتاش و حیدری را تحت بازجویی قرار میدهند، یک یا چند تن از این افراد احتمالاً زیر شکنجه اسامی دیگر شرکت کنندگان را افشاء میکنند. (۸)

1 در روزهای بعد از سرکوب نوژه، رهبران حکومت چگونگی کشف طرح کودتا را ازطریق رسانه های جمعی رسماً توضیح میدهند. در سال ۱۹۸۹ کتابی تحت عنوان نوژه با جزئیات بیشتر درباره طرح کودتای نوژه توسط رژیم منتشر میشود. مطالب این کتاب و دیگر گزارشهای حکومتی اعلام میکنند که نیروهای امنیتی

جمهوری اسلامی پیش از وقوع حادثه، اطلاعات دست و پا شکسته ای را در خصوص اجرای طرح کودتای نوژه از سوی حزب توده دریافت میکنند. براساس یکی از همین گزارشها قرار بود ابتداء عملیات در اواخر ماه ژوئن به مرحله اجراء گذاشته شود که بدنبال دستگیری حدود ده تا بیست نفر از شرکت کنندگان در طرح، عملیات متوقف شده و به ماه جولای منتقل میشود. کتاب نوژه هیچ اشاره ای به علل تغییر زمان اجرای عملیات کودتای نوژه نمیکند اما تاکید دارد به ارزیابی نیروهای امنیتی رژیم که گمان میکردند عملیات کودتا قرار است دو تا چهار هفته پس از ۹ جولای به مرحله اجراء گذاشته شود. در گزارش دیگری آمده است که در سحرگاه ۹ جولای وقتیکه یکی از خلبانهای مستقر در تهران در منزل امام جمعه تهران، حجت الاسلام علی خامنه ای، او را از جزئیات طرح کودتای نوژه مطلع میکند. نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم آگاهی مییابند که برای خنثی کردن کودتا میبایست تدابیر لازمی را بکار ببندند. یا اشاره میشود چند ساعت بعد از تماس خلبان مزبور با امام جمعه تهران یکی از افسران غیر شاغل در کودتا طرح عملیات نوژه را در اختیار کمیته چی های تهران میگذارد. بر پایه استدلال های موجود در کتاب نوژه ادعا میشود افشاء و سرکوب طرح عملیات نوژه متکی است بر اطلاعات مهمی که خلبان مزبور در تماس با امام جمعه تهران در اختیار او میگذارد، و اطلاعات پیشین بیش از حد مبهم بودند تا بتوان از آنها بهره برداری کرد. با این وجود بنا به گزارش های اعلام شده در جولای ۱۹۸۰، طرح کودتا هرگز تهدید جدی محسوب نمیشد و نیروهای امنیتی حکومت آن را از ابتداء تحت نظر داشتند و براحتی آن را در ۹ جولای متوقف کردند.

رهبران جان بدر برده گروه نقاب در رابطه با شکست کودتا توضیحات دیگری را میدهند. آنها این ادعا که اصلاً قرار بود کودتا زودتر اجراء شود و تعدادی از شرکت کنندگان در ژوئن دستگیر شدند را رد میکنند. بنا به استدلال آنها اگر یکی از خلبانها در سحرگاه ۹ جولای طرح کودتا را فاش کرده بود، نیروهای امنیتی رژیم حداقل ۱۲ ساعت وقت داشتند تا عکس العمل نشان دهند و می توانستند جهت دستگیری خلبانها و چتربازان اعزامی به پایگاه نوژه اقدامات قاطعانه تری بکار گیرند. (۹)

پس از مطرح شدن همه این تئوریها، بعدها رهبران کودتا بررسی جامع تری در مورد علل شکست کودتای نوژه ارائه دادند. آنها متوجه شدند دو عضو کمیته مرکزی نقاب مستقلاً در غروب ۹ جولای با شاپور بختیار و یکی از اعضای تیم او در پاریس تماس برقرار میکنند که بدنبال آن مکان و آغاز عملیات را فاش میکنند. کمیته از قبل تصمیم گرفته بود هیچ اطلاعاتی پیش از شروع عملیات به شاپور بختیار ندهد. به گمان رهبران گروه نقاب اطلاعات در مورد آغاز عملیات توسط یکی از اعضای کمیته در اختیار شخص ثالثی قرار میگیرد که این شخص در تماس با دولت جزئیات طرح را لو میدهد. دو منبع مطمئن با اطلاعات دقیق از این حوادث به نویسنده این مقاله میگویند که این رابط، یکی از افسران اطلاعاتی اسرائیل بوده و دولت اسرائیل سپس این اطلاعات را در اختیار جمهوری اسلامی قرار میدهد، به این امید که با شکست کودتای نوژه و دستگیری افسران و پرسنل با تجربه ارتش، سازمان نظامی ارتش ایران تضعیف شود و بدین سبب دولت عراق ترغیب شود به ایران حمله کند. روشن است با آغاز و تداوم جنگ بین ایران و عراق، دو دشمن اصلی اسرائیل در منطقه تضعیف خواهند شد. این منابع کاملاً باور دارند که فاش شدن جزئیات عملیات نوژه به همین شکل بوده، علیرغم اینکه در این خصوص هیچ مدرک قاطعی را به نویسنده ارائه نمیدهند.

1 به هر تقدیر جدا از اینکه کودتای نوژه چگونه لو رفت دونکته مهم وجود دارد که میبایست به آن توجه کرد. نخست اینکه نیروهای امنیتی رژیم اسلامی تا پیش از ۹ جولای از جزئیات طرح کودتا بی اطلاع بوده اند، چرا که در غیر اینصورت میبایست سرهنگ بنی عامری و دیگر رهبران گروه نقاب در روزهای قبل از ۹ جولای در ستاد فرماندهی شان دستگیر میشدند، و یا نیروهای امنیتی رژیم میبایست تیم کماندوئی که در تمام طول شب ۹ جولای در خانه امنی در نزدیکی ایستگاه تلویزیون مستقر شده بودند بازداشت و اقدامات قاطعانه تری جهت دستگیری خلبانها و چتربازان اعزامی به پایگاه نوژه در پارک لاله بکار می گرفتند. ولی از سویی دیگر اگر براستی افشاء طرح کودتای نوژه نتیجه فعالیتهای آگاهانه نیروهای امنیتی رژیم نبود پس سخت میشود از این نتیجه گیری گریخت که شکست کودتای نوژه صرفاً یک بازی سرنوشت بود. (۱۰)

1 کودتای نوژه تأثیرات مهمی بر روند تحولات سیاسی ایران گذاشت. خیزش کردها، تعرضات دولت عراق به خاک ایران، طرح آزاد سازی گروگانهای آمریکایی در آپریل ۱۹۸۰ و تلاشهای تیمسار اویسی و دیگر گروههای اپوزیسیون، همه و همه، موجب شد که رهبران تندروی جمهوری اسلامی دریابند نیروهای قدرتمندی در داخل و خارج از کشور هستند که قصد دارند نظام اسلامی را نابود سازند. از همین رو این شرایط نامتعادل سیاسی سبب شد که حکومتگران جمهوری اسلامی در صدد برآیند برای حفظ قدرت علیه مخالفین خود متوسل به سیاستهای خشونت آمیزشوند. اصلی ترین قربانی این رادیکالیسم سیاسی بنی صدر و دیگر گروههای اسلامی میانه رو بودند که بتدریج از صحنه سیاست حذف می شدند، بنا براین در حالیکه طرح کودتای نوژه تهدید مهّمی برضد نظام اسلامی بود و نیز نشانگر گستردگی اپوزیسیون رژیم و احساس خطر رژیم از سقوط، امّا حاصل کار بسیار بسود اسلامگرایان تندرو و به ضرر اپوزیسیون آنها تمام شد. و براستی بعد از نوژه مخالفان میانه رو نظام اسلامی دیگر هرگز نتوانستند خطر جدی برای رژیم بحساب آیند. (۱۱)

اما شکست کودتای نوژه از هر سو بسود عراق خاتمه یافت. دستگیری، اعدام و تصفیه نیروهای زبده ارتش موجب تضعیف روحیه نیروهای نظامی ایران به فاصله کوتاهی قبل از حمله سپتامبر ۱۹۸۰ عراق شد. افزون بر آن در بین دستگیر شدگان ۳۰ تن ازمجربترین خلبانان جنگده شکاریهای ایران و چند صد افسر شاغل و غیر شاغل لشکر زرهی اهواز مشاهده می شدند. در حقیقت نیروی هوائی و لشکر اهواز از جمله نیروهای مهم خطوط دفاعی ایران در مقابل حمله عراق بحساب میامدند که در هفته های نخست جنگ نتوانستند بعلت سرکوبشان توسط رژیم هیچ نقشی در دفاع از خاک ایران ایفاء کنند. از همین رو می شود نتیجه گیری کرد کودتای نوژه در همان آغاز تأثیر بسزائی بر روند جنگ و پیشروی ارتش عراق در خاک ایران داشت. اما شایان توجه است که ببینیم در صورت عدم توقف کودتای نوژه در شب ۹ جولای چه اتفاقاتی می توانست روی دهد.

اگر بپذیریم خلبانها و نیروهای زمینی درگیر در کودتا به اهداف تاکتیکی خود دست میافتند، بی شک با مقاومت سرسختانه ای از سوی نیروهای وفادار به رژیم، سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب مواجه می شدند. گروه های اخیر عمیقاً به نظام اسلامی وفادار و در نبردهای چریکی شهری کار آزموده بودند و احتمالاً برای مقابله با کودتا سرسختانه به مبارزه می پرداختند. همچنین ارزیابی می شد نیروهای سیاسی چون مجاهدین و فدائیان خلق و دیگر گروههای چپ که تقریباً در جنگ های چریکی مهارت داشتند در دفاع از نظام اسلامی علیه کودتاچیان وارد کارزار شوند. افزون بر آن احتمال واکنش مردم علیه کودتا قویتر از آن چیزی بود که پیش بینی شده بود. از سویی دیگر مشاهده می شود اگر چه در همان سالهای اولیه اپوزیسیون رو در رو با نظام اسلامی به رشد قابل توجه ای در بین افکار عمومی مردم دست یافته بود، ولی نیمی از جمعیت بیست میلیونی دارنده حق رأی در جولای ۱۹۸۰ در انتخابات شرکت میکنند و به کاندیداهای اسلامگرایان تندرو و میانه رو رأی میدهند. این روند نشان میداد که رژیم هنوز در بین توده های مردم کم و بیش از محبوبیت برخوردار بود. نتیجه کودتا هرچه می بود ولی احتمال هرج و مرج و بی ثباتی در کشور پیش بینی می شد و بیم آن می رفت ایران به ورطه یک جنگ داخلی کشیده شود. شایان توجه است که ببینیم اگر کودتا متوقف نمی شد، عراق در مرحله بعدی چگونه واکنش نشان میداد.

همانگونه که پیشتر بحث شد عراق

در صفحه ۱۱

جنگ قدرت

یک سال قبل از این ماجرا خود را برای حمله به ایران آماده می کرد. در جولای ۱۹۸۰ روابط دو کشور رو به وخامت می گذارد. بسیاری از ناظرین بر این عقیده بودند خصومت عراق با جمهوری اسلامی بیشتر ناشی از رشد اسلام رادیکال بود. اگر چه عراقیها ادعا می کردند در صورتیکه میانه روهای سکولار نظیر رهبران گروه نقاب موفق می شدند در پی یک کودتا قدرت را بدست گیرند، تنش بین عراق و جمهوری اسلامی کاهش می یافت. اما تصرف کویت توسط ارتش عراق یک دهه پس از نوژه دلیل رد این ادعا است و نشان دهنده این واقعیت است که خصومت دولت عراق با ایران در ۱۹۸۰ بیانگر خواست صدام حسین برای اشغال خوزستان بود که دارای بزرگترین ذخایر نفت ایران و دربرگیرنده جمعیت بزرگی از عربهای ایرانی بود (۱۲). در نتیجه اگرکودتا پیروز می شد هرج و مرج پس از آن بیشتر صدام حسین را تشویق می کرد تا فرمان حمله به خاک ایران را صادر کند. از این رو حاصل کار کودتا هر چه میبود، عراق از آن سود می جست و به ایران حمله میکرد.

نتیجه گیری از این نوشتار حاوی چند نکته مهّم دیگر است. دفاع دولت عراق از شاپور بختیار و یا حمایتهای مادی این کشور از کودتای نوژه نه به معنای حمایت عراق از بر سرکار آمدن یک دولت لیبرال و سکولار در ایران تحت رهبری شاپور بختیار و رهبران کودتای نوژه بود که نظرات لیبرالی شان نزد عراقیها مطبوع تر از اسلامگرایان رادیکال نبود. بلکه دولت عراق این ارزیابی را داشت که کودتا موجب تضعیف ارتش ایران خواهد شد و این رویداد شرایطی را فراهم خواهد آورد که ارتش عراق بتواند خاک ایران را تحت آماج حملات خود قرار دهد، که از پیش نقشه اش را ریخته بود. و آنها احتمالاً به این دلایل از تیمسار اؤیسی حمایت کردند. و اینکه چرا رهبران عراق از اکتبر ۱۹۷۹ حمله به ایران را به تأخیر انداختند؟ در این رابطه یک دلیل می تواند وجود داشته باشد: آنها تجاوز به خاک ایران را به این دلیل به تأخیر انداختندکه کودتای نوژه و یا شاید حتی کودتای تیمسار اویسی ارتش ایران را تضعیف کند و در پی آن شرایط بهتری فراهم آید برای حمله به خاک ایران. همانگونه که حوادث بعدی نشان دادند این دقیقاً همان چیزی بود که اتفاق افتاد. بعبارتی دیگر وجود طرح کودتای نوژه، دستگیریها، اعدامها و تصفیه های پرسنل نظامی بخشی از زمان تجاوز به خاک ایران را تعیین و آن را به چند ماه بعد موکول کرد. نهایتاً اینکه عراق حتی در صورت موفقیت کودتای نوژه بازهم در صدد برمیامد به ایران حمله کند و این نشان دهنده این بود که شاپور بختیار- و رهبران گروه نقاب در داخل ایران که از نقشه بزرگ عراق بی خبر بودند – تا چه اندازه ای ساده انگارانه در جهت پشتیبانی از عراق می کوشیدند. براستی اگر کودتا به مراحل جلوتری گام بر می داشت می توانست بدنبال حمله سپتامبر ۱۹۸۰ عراق به خاک ایران، ویرانگرتر از آنچه که در ایران خرابی ببار آورد، فاجعه بیافریند.

,Mark Gasiorowski
Int.J. Middle East Stud. ۲
34 (2002), 645-666. 2002
Cambridge University
Press 0020-7438/02

توضیح ها در باره کودتای نوژه که جنگ افروزی در کردستان و تجاوز اعراب به ایران بدنبال آورد و گذشته ایست که حال و تا زمانی که تغییر بنیادی بدان پایان ندهد، آینده ایران است:

۱ – اگر هویت بسیاری از شرکت کنندگان در کودتای نوژه کشف نشد، بدین خاطر بود که ارتش خود بکار کشف شبکه مشغول بود. اما آنها که می خواستند ارتش را متلاشی و منحل کنند، خمینی را موافق کردند که سپاه دست بکار دستگیریها بگردد. شتاب سپاه در دستگیریها، سبب شد گروهی از شرکت کنندگان در کودتا، ناشناخته بمانند. زیرا رهبران کودتا موفق به فرار شدند.

۲ – بدین قرار، در اکتبر ۱۹۷۹، یعنی پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰، دانسته بود عراق قصد حمله به ایران را دارد. از جمله دلایلی که بنی صدر برای نامزد ریاست جمهوری شدن خود اظهار کرد، یکی خطر حمله عراق به ایران بود. بعدها که اداره اطلاعات ارتش اطلاعات دقیق در باره حمله عراق بدست آورد و به دستور رئیس جمهوری، به اطلاع خمینی رساند، خمینی به بنی صدر گفت به این اطلاعات باور ندارد. هیچکس به ایران حمله نمی کند. این حرفها را ارتشی ها می سازند تا پای آخوند را از ارتش قطع کنند. بعدها آنها که به خمینی القاء می کردند که اطلاعات در باره حمله عراق به ایران ساختگی هستند، مذبوحانه کوشیدند خود را کسانی جا بزنند که از حمله عراق به ایران آگاه بوده اند و به بنی صدر نیز می گفته اند و این او بوده است که می گفته است این حرفها دروغ هستند و عراق به ایران حمله نمی کند. بعد از حمله عراق به ایران، بنی صدر به خمینی نوشت می گفتید به این اطلاعات باور ندارید و می بینید که واقعیت داشته اند. بدین سان، آنها که هم مانع از آماده شدن برای مقابله با حمله شدند و بیشتر از آن، شیرازه ارتش را از هم گسستند و در صد انحلال آن شدند، به کشور خویش خیانت کرده اند. این گذشته آنها را رها نمی کند. مگر این که از خود انتقاد کنند و از مردم ایران طلب پوزش کنند.

۳ - دهها هزار شیعه عراقی رقم اغراق آمیزی است. رژیم صدام ایرانی الاصل ها را از عراق بیرون کرد. آن زمان، رقم آنها را ۲۰ تا ۳۰ هزار تن می گفتند.

۴ – اطلاعی که در اختیار مورخ قرار گرفته، نا درست است. چون خمینی به حزب جمهوری اسلامی اجازه تقلب داده بود و وزارت کشور در دست حزب بود و تقلب ها را سازمان می داد، در سراسر کشور، تنها ۶/۶ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند که زیر ۳۰ درصد دارندگان حق رأی می شد. مورخ این اشتباه را دو نوبت دیگر تکرار کرده است.

۵ – آن زمان، یک فرستنده رادیوئی گفته بود امریکائیها شاه را به امریکا برده اند تا از او استعفاء بگیرند و فرزند او رضا پهلوی را به سلطنت ایران بشناسند. اما طرح گروگانگیری در امریکا توسط کیسینجر و راکفلر و اشرف پهلوی طراحی و از طریق عامل آنها به دانشجویان، بمثابه یک طرح انقلابی، القاء شد. هدف اصلی در امریکا، درآوردن دولت به تصرف ریگان و ریگانیسم و در ایران، جلوگیری از استقرار مردم سالاری بود. چنانکه ولایت فقیه و ماجراهای طبس و نوژه و جنگ افروزی در کردستان و جنگ و کودتای خرداد ۶۰ را ببار آورد.

۶ – اندکی پیش از کودتای نوژه نبود. اطلاعی که بنی صدر اظهار کرد حاصل کشف کودتای نوژه بود. ۷ کمیته در لشگرهای مختلف تشکیل شده بودند و این ۷ کمیته بودند که کشف شدند. کشف و دستگیری آنها مجوز گسستن شیرازه نیروی زمینی شد.

۷ - غیر از نیروی هوائی، در نیروی زمینی نیز دستگیر شدگان جملگی، افسر و درجه دار بودند. چگونه می توانسته اند گروهی افسر، بدون سرباز، کودتای موفقی را انجام دهند؟ پرسشی است که در پرسش و پاسخ گاسیورسکی با شرکت کنندگان درکودتای نوژه، به گاسیورسکی، پاسخ نمی جوید. دستگیر شدگان نیز پاسخی برای این پرسش نداشتند. همانطور که از تحقیق محقق بر می آید، سران کودتا به یکدیگر راست نمی گفته اند. بازجوئی ها از دستگیر شدگان معلوم کردند به آنها نیز دروغ گفته و آنها متقاعد شده بودند که تمامی ارتش در کودتا شرکت دارد. اما چرا سران کودتا فریب می داده اند؟ با توجه به اثر کشف کودتا بر پاشیده شدن شیرازه نیروی زمینی و به دنبال آن، حمله عراق به ایران – که جنگ افروزان در کردستان پیش مرگان ارتش عراق شدند - ، هدف اصلی از کودتا را آشکار می کند: امکان فراهم آوردن برای حمله موفق عراق به ایران. در ماجرا، نمی تواند نقش امریکا را نادیده گرفت. زیرا اسناد گویای آنانند که صدام با حمایت امریکا به ایران حمله کرد. بدین قرار، آنها که حمله عراق به ایران را تدارک دیده اند، خائنان به ایرانند و گذشته خیانت بار رهایشان نخواهد کرد.

۸ – در باره برانگیختن ایلها و طوایف از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، بنی صدر نامه ای به خمینی نوشته است. این نامه در کتاب نامه ها درج است: عنوان نامه ۲۵ خرداد ۵۹، «حلقه های توطئه ها» است. در نامه، توضیح داده شده است که از مرز بازرگان تا مرز پاکستان، برخوردهای مسلحانه با ایلها بوجود آورده اند. خاطر نشان شده است که عراق در مرز نیرو متمرکز کرده و در همان حال، در کردستان و منطقه کرمانشاه، تا برود به خوزستان و اصفهان و فارس با ایلهای بختیاری و قشقائی، برخوردهای مسلحانه را برانگیخته اند. و «همزمان با این تدارک گسترده، تهیه گزارش برای القای بی اعتمادی به ارتش شروع شد و متاسفانه، فریاد و استغاثه اینجانب مؤثر نیفتاد و امروز، باردیگر، آثار بی نظمی و سقوط روحیه، دوباره در ارتش روز به روز ظاهرتر می شود...»

در نامه تأکید شده است که یکسر این حادثه سازیها در گردانندگان سپاه پاسداران است. راهنمای آنها ضرورت دست زدن به یک هجوم عمومی و کشاندن مردم به یک رشته حادثه های بزرگ است.

۹ – ادعای شرکت کنندگان در کودتا نادرست است. زیرا علت دستگیر نشدن همگان، تعجیل خمینی و مأموریت دادن به سپاه بود. وگر نه هر گاه ارتش خود کار را پیش می برد، همه سران و گردانندگان اصلی شناسائی و دستگیر می شدند. شتاب سپاه فرصتی فراهم آورد برای آنها که شناسائی و دستگیر نشده بودند و آنها که شناسائی نشده بودند.

۱۰ - هرگاه گاسیورسگی با کشف کنندگان کودتا نیز مصاحبه می کرد، واقعیت را آنطور که روی داده بود گزارش می کرد. واقعیت اینست که کودتا از دو طریق به اطلاع رئیس جمهوری رسید:

1 همسر یکی از افراد نیروی هوائی که شوهرشان در جلسه های کودتاچیان شرکت می کرد، به مجلس رفته و به آقایان دکتر یزدی و خامنه ای گفته بود که شوهرش در فعالیتهای مشکوکی شرکت دارد. آن دو از او خواسته بودند به دفتر رئیس جمهوری برود و به او گزارش کند.

1 ذوالفقاری، افسر ارتش، که گروه مأمور حفاظت از رئیس جمهوری را سرپرستی می کرد، بر دیوار، اعلامیه ای خطی را دیده و خط را شناخته و سپس به اداره اطلاعات ارتش مراجعه و حیدری صاحب خط را شناسائی کرده بود. حیدری تحت تعقیب قرار گرفت و سرتیپ محققی و خادم و تنی چند از گردانندگان کودتا شناسائی می شوند. شهید سرهنگ فکوری، فرمانده نیروی هوائی، مأمور پیگری و کشف شبکه می شود.

۱۰ - ارزیابی محقق امریکائی صحیح است. همه آنها که در آن کودتا شرکت کردند و همه آنها که جنگ افروزی کردند و زمینه ساز حمله عراق به ایران شدند و کشور را در معرض تجزیه (صدام می خواست ایران را به ۵ جمهوری تجزیه کند)، قرار دادند و حاصل کارشان رژیم خون ریز و فساد گستر و خائن به ایران شد، گذشته ای خیانت بار برای خود ساخته اند. رها شدن از این گذشته، انتقاد از خود است و نه تقصیر خود را بر دوش دیگری نهادن.

۱۱ – جنگ افروزی در کردستان و درگیر شدن بخشی از ارتش در کردستان و پاشیده شدن شیرازه ارتش ایران بدانحد بود که او ۱۰۰۰ خبرنگار به بغداد دعوت کرده بود به این گمان که ظرف یک هفته کار ایران تمام است و او می تواند در اهواز جشن پیروزی بگیرد. او به یاسر عرفات که از سوی بنی صدر به بغداد رفته بود تا که صدام را از حمله به ایران منصرف کند، گفته بود: کار ایران ظرف ۴ روز تا یک هفته تمام است. هدف او تجزیه ایران به ۵ جمهوری بود. در باره آلت فعل رژیم صدام شدن و جنگ افروزی در کردستان و نقشه ای که صدام در سر داشته است و نیز در باره انحلال ارتش، دو اطلاع بسیار مهم و گویا وجود دارند:

1 طرح انحلال ارتش و اداره کشور توسط کمیته مشترکی مرکب از نماینده شورای انقلاب و سپاه و دادگاه انقلاب را بهشتی در غیاب رئیس جمهوری طرح کرده بود. مهندس بازرگان گفته بود این طرح کودتا بر ضد رئیس جمهوری است. دستکم در حضور خود او این پیشنهاد را مطرح کنید. بر اثر مخالفت قاطع بنی صدر، این طرح تصویب نشد اما ریشهری را به جان ارتش انداختند و شیرازه ارتش را گسستند.

1 لوران شبری که عراقی تبار است، در مجله مغرب – مشرق، در سال ۱۹۸۲، مقاله ای انتشار داد. موضوع مقاله، سیاست صدام و هدفی از هدفهای او از حمله ارتش او به ایران، از جمله در باره حل مسئله کرد از راه کشتار بوده است. خانواده او در رژیم عراق صاحب مقام بودند و او توانسته بود اطلاعات دقیق پیرامون سیاست آن رژیم بدست آورد. اطلاع او صحت خود را آشکار کرد وقتی رژیم عراق در کردستان عراق سلاح شیمیائی بکار برد. جنایتی که اول بار بنی صدر افشا کرد.

دانستی است که کومله و شرکاء که دست به جنگ افروزی در کردستان زدند، با علم و اطلاع دست بکار جنگ شده بودند. کاملاً مطمئن بوده اند که لشگر کردستان تسلیم می شود. اینست که، پیشاپیش، انبار اسلحه را میان خود و حزب دموکرات و فدائیان خلق تقسیم کرده بودند. در حقیقت، یکی از ۵ کمیته کودتا که در نیروی زمینی کشف شد، در لشگر کردستان تشکیل شده بود. بخاطر این اطلاع و اطلاع از حمله عراق بود که به دنبال مجبور کردن اعضای انجمن شهر انتخابی سنندج، با انداختن نارنجک به خانه های آنها و بر افروختن آتش جنگ، همه کوششهای رئیس جمهوری را برای دست کشیدن از جنگ، عقیم گذاشتند و لجوجانه به جنگ ادامه دادند. زیرا فکر می کردند کمیته کودتا از درون، اسباب تسلیم لشگر کردستان را فراهم می کردند. هرگاه لشگر کردستان سقوط می کرد و به دنبال آن، عراق به ایران حمله می کرد، وضعیتی که بوجود می آمد بسیار وخامت بار تر از وضعیتی می شد که گاسیورسگی ترسیم کرده است.

خدمت بنی صدر در نجات ایران از سقوط و جلوگیری از تجزیه ایران به ۵ جمهوری و کشتار کردها، با هر تحقیق که انجام می گیرد، عیان تر می شود. و در برابر، تحقیق ها و اسناد نقش آنهائی را هم که در خدمت رژیم صدام، قرار گرفتند، آشکار تر می گردند. گذشته آنها دست از سر آنها بر نمی دارد. بار دیگر خاطر نشان کنیم که با وارونه کردن حقایق نیز نمی توان از دست این گذشته، رها شد. راه حل، انتقاد از خود و تغییر است.

غفلت ها، تصرف خاکریزها .....

حالی که آقای بنی صدر در جبهه های جنگ درگیردفاع از ناموس کشور و عقب راندن تجاوز گران بود، همانطور که در نامه قید شده است، هر روز گروه های فشار و چماقداران که نام حزب الله بر خود نهاده بودند به تحریک سران حزب جمهوری اسلامی، تحت حمایت کمیته و سپاه، خیابانها را به اغتشاش میکشیدند و در مقابل مجلس تجمع میکردند تا زمینه کودتا فراهم آید. حتی از انداختن بمب به محل اقامت آقای بنی صدر که همسر و پسر خردسال او نیز در آن اقامت داشتند ابایی نداشتند. از جمله، آقای رفسنجانی در خاطرات خود میگوید:«۲۵ خرداد ..... خبر رسید که امام در ملاقات علمای مازندران، مطالب مهمی علیه ملی گرایان و بنی صدر گفته اند. جبهه ملی و گروه های محارب اعلان راهپیمایی علیه حکومت کرده بودند و امام با این بیانات، باعث شدند که جرئت آمدن به خیابان را نکنند و در عوض مردم حزب اللهی به خیابانها ریختند و شعارهای تند، مبنی بر عزل بنی صدر و محاکمه و اعدام بنی صدر و ملی گرایان دادند.... نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد. بعدا معلوم شد، در حیاط کاخ مسکن بنی صدر، انفجار رخ داده. ممکن است کار خودشان باشد و ممکن است از مخالفانشان. بعدا روشن خواهد شد.....».

اما چرا آقای خمینی، و در کل ملاتاریا، نیازمند کودتا بود؟ آقای بنی صدر در نامه ای به آقای خمینی یاد آور میشود که استعفای او نزد آقای خمینی است و او میتواند هر زمان که لازم دید منتشر کند. چرا آقای خمینی به جای اعلام استعفای آقای بنی صدر، که ظاهرا دردسر کمتری نیز داشت، کودتا را برگزید؟ اگر او راه اول را بر میگزید، احتمال قریب به یقین این بود که با توجه به محبوبیت آقای بنی صدر، مردم با این عمل مخالفت میکردند و با بیرون آمدن و تظاهرات خواستار بازپس گرفتن استعفاء میشدند. در صورتی که آقای خمینی این خواسته مردم را اجابت و آقای بنی صدر استعفای خود را پس می گرفت، از آن پس، به سختی میشد توقعات قانونی اورا نادیده گرفت. بدین ترتیب او میتوانست با تشکیل حکومت و هیئت وزیران مورد نظر خویش برنامه های اصلاحی و اقتصادی خود را اجرا کند. اما ایران در رشد و پیشرفته مطلوب آقای خمینی نبود او یکبار گفته بود که آقای بنی صدر میخواهد ایران را سوئیس و فرانسه بکند در حالیکه مردم برای اسلام انقلاب کرده اند. او در پی استقرارحکومت اسلامی مورد نظرش بود. لذا راه دوم، یعنی کودتا، را بر گزید تا ولایت مطلقه خود را بر جامعه تحمیل کند. برای این کار نیازمند به کار گیری تمامی ابزارها از بستن فله ای روزنامه ها تا دستگیری های گسترده و شکنجه و اعدام دیگر اندیشان بود. در خرداد خونین ۶۰ و ماههای بعد از آن، جنایتها وسعتی باور نکردنی به خود گرفتند. این خط خونین هم چنان از مبارزان و آزادیخواهان و دگر اندیشان قربانی میگیرد. آقای خمینی درتمامی دوران زمامداریش خشونت را تقدیس کرد و فرمان شکستن قلمها و بریدن زبانها و بردار کردن سرها را داد. او زمانی که اظهار پشیمانی میکرد عذر میخواست که چرا زودتر از این ها چوبه های دار را بر قرار نکرده است!.امروزهم راه او همچنان در نظام ولایت فقیه دنبال میشود و خطش، تقدس خشونت، روش حکومتی نظام حاکم بر ایران است. خط امام، تقدس خشونت و دوران زمامداری او آغازدوران سیاهی و تباهی در ایران است. غفلت از خط او و طلایی خواندن دوران زمامداریش و آرزوی بازگشت به آن دوران، جفای بزرگی به حق حاکمیت مردم است. گویای عدم باور به این حق نیز میباشد زیرا دو خط، یکی خط امام که نتیجه اش ولایت مطلقه فقیه است با خط استقلال و آزادی که به استقرارحاکمیت ملت تحقق می بخشد، در تضاد هستند.

غفلت ها، تصرف خاکریزها و کودتای خزنده- قسمت دوم و پایانی

انتقاد میکنیم، اگر پافشاری کرد جلویش می ایستیم. تکلیف ما را اسلام روشن کرده، تازه رئیس جمهور خیلی کاره ای نیست، مسئولیت به عهده دولت و مجلس شورا است. دولت را هم رئیس جمهور معرفی میکند که با رأی مجلس شورا باید سر کار بیاید». (روزنامه جمهوری اسلامی ۵۸/۱۱/۹)

خط انقلاب و اسلام هم که از دید آنها معلوم بود. همان اسلام فقاهتی و ولایت فقیه و تکلیف هم همان تصاحب مجلس و در پی آن کنترل رئیس جمهور که در نامه سران حزب جمهوری اسلامی به آقای خمینی از آن یاد شده بود. اما قبل از انتخابات مجلس، اولین اختلاف بین این دو جریان مشخصا بین آقای بنی صدر از یک سو و آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی واقمارش بر سر چگونگی حل مسئله گروگانهای سفارت آمریکا رخ داد. آقای بنی صدر بر این عقیده بود که گروگانها باید از دست دانشجویان خارج و به دولت قانونی ناشی از رای مردم، تحویل داده شوند تا در مذاکرات علنی و رسمی با دولت آمریکا این مسئله حل و فصل شود. در مقابل، آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی میگفتند باید تا تشکیل مجلس صبر کرد تا تکلیف آنها را مجلس معین کند. آقای بنی صدر در برخی از سخنرانی های خود به مخالفت با ادامه گروگانگیری ومسائل و مشکلاتی که در رابطه با گروگانها بوجود آمده بود اشاراتی میکرد. او معتقد بود که عمل گروگانگیری روحیه مردم امریکا را که پس از جنگ ویتنام دچار انفعال شده بود به روحیه تهاجمی باز میگرداند و این عمل نتایج و عواقب خوبی را برای انقلاب، ایران و منطقه بلکه جهان نخواهد داشت. در آن زمان بر او معلوم شده بود که یکی از اهداف گروگانگیری و طراحان آن، دقیقا باز گرداندن این روحیه وتسلط افراطی ترین جریان راست بر سیاست آمریکا است و نکته جالب اینکه ملاتاریا – عنوانی که هادی غفاری برای روحانیت حاکم بکار برد- شریک معتبری برای اجرای این طرح بود. اخیرا سردار مشفق رئیس اداره اطلاعات ستاد کل سپاه در سخنان «محرمانه» خود، در جمع «خودی ها»، در مشهد، گروگانگیری را طرحی آمریکائی توصیف می کند که توسط «عامل» آنها، یعنی موسوی خوئینی ها، در ایران اجرا شده است. او توضیح می دهد که سرویسهای اطلاعاتی امریکا، به ماموران خود آموزش می دهند که، برای مقابله با حرکت های انقلابی، یک کار اینست که به سفارت آمریکا حمله و اشغال شود. هدف از این کار، مجوزساختن برای مداخله آمریکا برای بازگردان وضعیت به وضعیت سابق در این گونه کشورهاست. در همین سخنرانی، او مدعی است اسناد و مدارک قطعی بر عامل سرویس های جاسوسی غرب بودن خوئینی ها، وجود دارند. توضیح می دهد که او، با این عمل، آقای خمینی را در برابر عمل انجام شده قرار داده بود. در همین رابطه مهندس سحابی از اعضای شورای انقلاب چنین می گوید: « دعوا بر سر گروگانها، حل مسئله سفارتخانه و بعد انتخابات، بیشتر بین بنی صدر و قطب زاده و این روحانیون بود... بنی صدر و قطب زاده از رفتار بچه ها(دانشجویان) واقعا عصبانی بودند. هر روز هم درگیری می شد. بچه ها کارهایی می کردند... دائم عصبانی بودند، هر شب بحث بود. بحث دائمی بین بنی صدر و قطب زاده و این روحانیون شورای انقلاب و حزب جمهوری وجود داشت، مهمترین مسئله این بود. روحانیون(با گروگانگیری) مخالف بودند، همه آنها با گروگانگیری مخالف بودند، ولی میگفتند موجی راه افتاده ما بایستی بر این موج سوار شویم. حرف مرحوم بهشتی این بود. بنی صدر طرفدار برخورد قاطع و جدی و علنی و صریح بود، خودش هم این کار را می کرد. اینها(روحانیون شورای انقلاب) نمیکردند. بنی صدر با این ها دعوا داشت».

بدین ترتیب آقای خمینی وسیله خیانتی بزرگ به ایران و انقلاب مردم آن شد که محاصره اقتصادی ایران و سپس ماجراهای طبس و نوژه و سرانجام جنگ عراق با ایران و حمایتهای غرب از آن با خسارات عظیم جانی و مالی که در پی داشت از ثمرات شوم آن است. اختلاف بر سر راه حل مسئله گروگانها در حالی اوج میگرفت که هنوز نوار سخنان بهشتی که در جمع محارم ادا کرده و در آن گفته بود از گروگانها باید مثل یک آتوعلیه بنی صدر و کارتر استفاده کرد، انتشار نیافته بود. روحانیون قدرت طلب به خصوص آنها که در حزب جمهوری اسلامی گرد آمده بودند، همانها که در نامه ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ خود به آقای خمینی نوشته بودند که « پیش از پیروزی و بعد از آن و امروز معتقد بودیم و هستیم که نظام اسلامی در ایران بدون پشتوانه ای از تشکیلات مذهبی – سیاسی تضمین دوام ندارد» در تدارک کار خود برای برقراری نظام مورد نظرشان اقاماتی از جمله گفتگو با آمریکایی ها را انجام دادند. در این زمینه، از جمله میتوان به جلسه محرمانه ای که در آستانه پیروزی انقلاب و خروج شاه از ایران با حضور آقایان موسوی اردبیلی ومهندس بازرگان در منزل آقای فریدون سحابی تشکیل شد،اشاره کرد که در آن جلسه سولیوان سفیر وقت آمریکا نیز حاضر بوده است. در این جلسه توافق میشود رژیمی با اتحاد ارتش و روحانیت تشکیل شود(جلد دهم اسناد لانه جاسوسی، خاطرات سولیوان، خاطرات مهندس بازرگان). شاید در همین راستا بود که پس از کشف کودتای نوژه، آقای بهشتی در پی انجام اجرای کودتای حزب جمهوری اسلامی می شود و در شورای انقلاب، در غیاب رئیس جمهور، طرحی را پیشنهاد میکند که بنا بر آن ارتش منحل میشد و کمیته ای مرکب از نمایندگان شورای انقلاب و سپاه و دادگاه انقلاب اداره امور کشور را در دست می گرفت. مرحوم مهندس بازرگان در این جلسه ضمن مخالفت با آن از این طرح به عنوان کودتا علیه رئیس جمهور یاد می کند. حل مسئله گروگانها توسط آقای بنی صدر میتوانست تضعیف بیشتر مواضع آقای خمینی و سران حزب را بدنبال داشته باشد. لذا همانطور که بهشتی گفته بود، از آن به عنوان ابزاری علیه آقای بنی صدر و کارتر! باید استفاده میشد. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و رقابت های انتخاباتی این فرصت را برای آنها فراهم آورد تا با تماسهایی که با مقامات و افراد وابسته به جناح رقیب کارتر یعنی ریگان و بوش گرفتند پیشنهاد به تاخیر انداختن آزادی گروگانها تا شکست کارتر و پیروزی ریگان را مطرح نمایند. از جمله این تماسها میتوان به تماس و گفتگوی آقای خامنه ای با سرهنگ اسکات در تبریز و تماس نماینده آقای خمینی در واشنگتن با نمایندگان ستاد انتخاباتی ریگان (ژرژ آلن و مک فارلین و سیبرمن) و تماسهای فرستاده های آنها با امریکائیان در هتل رافائل در پاریس و همچنین در مادرید، یاد کرد. افشای این ماجرا بعد ها اکتبر سوپرایز نام گرفت. کتابهای بسیاری در افشای این زد و بند انتشار یافته اند از جمله کتابها و تحقیقات آقای بنی صدر و دیگری تحقیقات روبرت پاری محقق و نویسنده آمریکایی مشهور ترین آنها هستند. بدین ترتیب بود که بر خلاف اصل استقلال با قرار مدارهایی که با آمریکا گذاشتند، اولین گام در جلب حمایت خارجی از کودتا علیه رای مردم را برداشتند و تلاشهای آقای بنی صدر برای آزاد سازی گروگانها از دو سو،در ایران وآمریکا با مانع روبرو شد. اساسی ترین حربه که حزب جمهوری اسلامی در مخالفت با آقای بنی صدر و اجرای طرح کودتای خزنده علیه او در دست داشت، کسب اکثریت نمایندگان مجلس با توسل به تقلب و سپس تعیین نخست وزیری بود که رئیس جمهور را فلج کند. تا او قادر به اجرای سیاست ها وبرنامه خود نباشد. آنها برای نیل به این هدف حتی به سراغ مخالفینی که چشم دیدنشان را نداشتند نیز رفتند. دکتر کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی در این باره میگوید:«... در همین زمان باز عرض میکنم مدتی جلو تر یا عقب تر، برای اینکه تواریخ وقایع کاملا در نظرم نیست، یک نفر از دوستان ما و از مرتبطین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتا مهمی هم داشت، محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را نبرم. او از طرف آقای خمینی ماموریت داشت و به من گفت آقا فرموده اند آیا حاضرهستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ در آن موقع اختلاف بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود.

س- در باره تعیین نخست وزیر؟

ج- بلی بر سر تعیین نخست وزیر و وزراء

س- که شما نخست وزیر بنی صدر بشوید؟

ج- بله که من نخست وزیر بشوم. در این تاریخ مجلس هنوز رسما تشکیل نشده بود ولی در شرف افتتاح بود. سوابق رفتاری که در این مدت با من شده، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متحیر شدم. پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ از جواب مبهمی که آن رابط به من داد، فهمیدم که مرا به عنوان محلل میخواهند و غرض این است که با رئیس جمهوری در بیفتم. دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندی های سیاسی بشوم و بعد هم مرا بدتر از بازرگان قربانی بکنند. قاطعانه معذرت خواستم. در آن روزها گفتگوی دو سه نفر دربین بود از جمله از من استمزاج کردند و رد کردم.(به نقل از خاطرات دکتر کریم سنجابی- طرح تاریخ شفاهی ایران- به کوشش حبیب لاجوردی).

سرانجام نخست وزیری که ضد بنی صدر عمل کند را در شخص رجائی یافتند. زیر فشار آقای خمینی، آقای رجائی، توسط آقای بنی صدر، بعنوان نخست وزیر به مجلس معرفی شد. اما او قید کرد که مسئولیت دولت را نمی پذیرد. خود آقای بنی صدر یکی از اشتباهات و غفلتها را به اجبار پذیرفتن آقای رجایی به عنوان نخست وزیر میشمارد. حمله صدام حسین به ایران، ابتدا آقای خمینی و جناح ولایت فقیه را وحشت زده کرد. با توجه به وضعیتی که با دستگیری سران ارتش و فرماندهان آنها بوجود آمده بود و عملا آقایان ولایت مابان، ارتش را فلج کرده بودند تصور میکردند که شکست در جنگ حتمی است. جانشین رئیس ستاد ارتش نیز زمان مقاومت ارتش را ۴ روز برآورد کرده بود. سران حزب جمهوری زمینه سازی می کردند که مسئولیت شکست را که اگر روی می داد خود با فروپاشی ارتش مسبب آن بودند، بر دوش آقای بنی صدر بگذارند و او را برای همیشه از صحنه سیاسی دور کنند. اما آقای بنی صدر کار بازسازی ارتش را با دموکراتیزه کردن ارتش به نیروهای توانمند در این ارگان سپرد. ارتش بازسازی شد و در ظرف کمتر از شش ماه نیروهای مسلح ایران با فداکاریهای بی مانند نه تنها نیروهای تجاوز گر را نخست مهار و سپس ناگزیر از عقب نشینی کردند، بلکه صدام را تا پای پذیرفتن قرار داد آتش بس و صلح و پرداخت غرامت نیز بردند. از این رو بود که هراس به دل سیاهشان افتاد و گفتند: اگر نصف ایران از دست برود بهتر از آن است که بنی صدر در جنگ پیروز شود. نزد آقای خمینی رفتند و به او گفتند که امروز شما به زحمت از پس محبوبیت بنی صدر بر می آئید اگر او در جنگ پیروز شود، سوار بر تانکها، پیروزمندانه به تهران می آید و دیگر فلک هم حریف او نخواهد شد و همه چیز از دست میرود. اخیرا آقای شمخانی در مصاحبه با تلویزیون جمهوری اسلامی این وسوسه را که بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای به جان آقای خمینی انداختند، تکرار کرد. کار شکنی در امر جنگ که یا با پیروزی بر مهاجمین و یا تلاشهای هیئت های میانجی میتوانست به این جنگ خانمانسوز که در سود غرب و اسرائیل شروع شده بود پایان بدهد، یکی از کارهای روزمره ولایت فقیه خواهان شده بود. روزی آقای رجایی، نخست وزیر، سخنرانی میکرد و میگفت پیروزی که با این ارتش بدست بیاید را نمیخواهیم و روزی دیگر آقای رفسنجانی که رئیس مجلس بود، در حالیکه میلیونها دلار اسلحه ای که در دوران شاه خریداری شده بود و همچنین رکن اصلی تجهیزات ارتش ایران را اسلحه آمریکایی تشکیل میداد، میگفت ما نیازی به اسلحه آمریکایی نداریم!. آقای خمینی برای استقرار نظام اسلامی مورد نظر خود و تحمیل ولایت فقیه به مردم ایران باید مانع اصلی یعنی رای مردم را بی اعتبار میکرد. ابتدا سعی کرد آقای بنی صدر را به بیراهه ای بکشاند که خود در آن بود. آقای بنی صدر سعی داشت که آقای خمینی را به تعهدی که با مردم، در نوفل لو شاتو، بسته بود پایبند کند. نامه هایی که او به آقای خمینی نوشته و در کتاب نامه ها گرد آوری شده گواه این امرند. آقای بنی صدر سعی کرد تا اختلافات را از طریق مردم و با مراجعه به آرای عمومی حل کند. لذا، بر طبق قانون اساسی تقاضای رفراندوم کرد. رفسنجانی در این باره در کتاب عبور از بحران مینویسد: « جمعه ۱ خرداد صبح زود از دماوند به خانه آمدیم. کارهای جاری را انجام دادم. احمد آقا خمینی تلفنی پیشنهاد کرد که نهادها تبریک پیروزی را به خدمت امام بدهند که فرمانده اصلی قواست. اگر این پیشنهاد با اشاره امام باشد، حاکی از تصمیم امام در مورد فرماندهی نیروهای مسلح است و این به علت موضع تشنج آفرین آقای بنی صدر در این چند روز اخیر است. مخصوصا در رابطه با طرح رفراندم" مصدق بازی" اوست که اگر بر فرض محال چنین پیش بیاید بی شک ریاست جمهوری را هم از دست خواهد داد. آقای بنی صدر سخت در اشتباه است.....» در این روز آقای رفسنجانی و هم چنین آقای خمینی نگرانی خودرا از محبوبیت آقای بنی صدر نزد ارتشیان و هم چنین نزد مردم که ناشی از رهبری او در اداره جنگ است را بروز میدهند. آنها با توجه به افکار عمومی نسبت به خود میدانستند اگر چنین رفراندومی برگزار شود حتما بازنده اند.پس به مخالفت با آن پرداختند و حتی آقای خمینی در یک اقدام شگفت انگیز دریک سخنرانی، با عصبانیت با اشاره به رفراندوم گفت اگر ملت بگوید بله من میگویم نه!. آقای خمینی چون مطمئن شد آقای بنی صدر راه استقلال و آزادی را رها نمیکند و تن به ولایت مطلقه او نمیدهد تصمیم به کودتا و برکناری او گرفت. انجام مرحله پایانی کودتا را بر عهده مجلس گذاشت. آقای رفسنجانی دراین باره میگوید:

« عبور از بحران- ۲۵ خرداد .....جلسه هیئت رئیسه داشتیم، در مورد کیفیت طرح سلب کفایت سیاسی بنی صدر، شب در دادگستری، جلسه مشورتی قوای سه گانه با سپاه و ....بود که در کیفیت حرکت سیاسی و تبلیغات و دستگیری سران مخالفان محارب و مسائل روز تصمیم گیریهایی شد.

احمد آقا تلفن کرد و گفت: امام میفرمایند، زودتر مجلس در مورد آقای بنی صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی صدر، جواب مغرورانه ای به اظهارات امام داده، معلوم است، نمیخواهد به راه بیاید.»

اما جواب آقای بنی صدر به سخنان آقای خمینی چه بود که آقای رفسنجانی آنرا مغرورانه میخواند؟

به نقل از کتاب نامه ها:

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت الله العظمی خمینی

هنوز فرمایشات شما را به تمامی نشنیده ام. اما این هشداری که مرتب از رادیو پخش میشود، را شنیدم، این جواب را عرض میکنم:

۱ -به دفعات عرض کردم. بازعرض میکنم اینجانب در هیچ اتحادی وارد نشده ام. خبرهایی که در پیام های قبلی شما بود، محتوایی منطبق با واقعیت نداشت. در مراجعت به تهران هم به علت کسالت، وهم به علت اینکه در معرض این گونه حرف و نقل ها قرار نگیرم، از پذیرفتن اشخاص خودداری کردم. فکر کنید شاید کسانی هستند که میخواهند کار کشور را به همین ترتیب که ملاحظه می شود به نابودی کشانند و خبرهای دروغ را به شما می رسانند تا شاید شما و کشور را از فرزند متعهد ولایق خود محروم سازند.

۲- آیا قانون باید درباره همه به تساوی اجرا شود، یا به تبعیض؟ اگر راهپیمایی و تظاهرات نباید انجام گیرد پس این چند روزه چرا گروه معین آزادند در خیابانها تظاهرات کنند و ناسزا و شعار دهند؟ بجان مردم بیفتند و بزنند و بگیرند و ببرند؟روزاول ماه مه (روزکارگر) به گروه هایی که به غیر دین عقیده دارند، اجازه اجتماع داده شد کسی متهم به شرکت در وحدت نشد.

۳- آیا شورای عالی قضایی و بقیه که فرموده اید اینجانب نباید بگویم آنها را قبول ندارم باید طبق قانون اساسی تشکیل شود یا خیر؟ وباید طبق قانون عمل کنند یا خیر؟ آیا شورای عالی قضائی حق وضع قانون دارد یانه؟ اگر ندارد اینجانب که باید مجری قانون اساسی باشم، حق دارم بگویم وضع قانون نکند یا خیر؟ اگر دادستان انقلاب که هیچ یک از شرایط قاضی در او جمع نیست، بر خلاف قانون اساسی و قانون مطبوعات روزنامه ها را توقیف کرد، باید بگویم چرا خلاف قانون عمل میکند یا خیر؟ و اگر مردم را به استقامت در برابر قانون شکنی آشکار خواندم، دعوت به شورش کردم یا دعوت به قانون؟

۴- گمان اینجانب اینست که رفتار شما در حق اینجانب عادلانه نیست. اینجانب هیچ نیت بدی نسبت به شما و کشور نداشتم. با کمال صداقت خدمت کردم . وضعیت کشور بحرانی است تا وقتی که بنا بر اجرای قانون نشود، بحرانی تر میشود. این است که هر وقت که خونسردی باز آمد، اجازه بفرمائید بحث آزادی که قبلا اجازه نفرمودید، با مسئولان قوای سه گانه انجام گیرد. اینجانب به رای مردم همواره پایبندم. گمان نیز نمی کنم کسی باشم که خلاف خواست مردم عمل کرده باشم یا بکنم. عصبانیت شما به هر اندازه که باشد از صداقت اینجانب نسبت به شما کاسته نمی گردد. باز هم به حکم وظیفه دینی عرض می کنم کلید آرامش کشور در دست شماست. اطمینان بدهید قانون و تمام قانون اجرا می گردد. اگر آزادی اجتماع طبق قانون اساسی باید برای همه باشد و اگر شما مصلحت نمی بینید، پس هیچ گروه نباید اجتماع کند، در باره مطبوعات هم همینطور. سایر امور نیز همینطور. تاکید می کنم، رفتار شما هرچه باشد اینجانب تعهد خود را نسبت به شما نقض نمیکنم.

ابوالحسن بنی صدر

۲۵خرداد ۱۳۶۰.»

در این نامه به خوبی آشکار است که آقای بنی صدر سعی دارد تا آقای خمینی را به اجرای قانون اساسی وادارد و بر عکس آقای خمینی از او اطاعت میخواهد و اینکه مقاماماتی را که او خلاف قانون اساسی، بنا بر ولایتش گمارده است را به رسمیت بشناسد وبه اصطلاح آقای رفسنجانی به راه بیاید. در

در صفحه۱۲

عوامل بازسازی استبداد، بعد از انقلاب ۵۷ چه کسانی بودند؟(۷)

که کسی در آن واحد هم خواهان ولایت جمهور مردم و هم خواهان ولایت فقیه باشد. این تناقض اندر تناقض را باید جمهوری اسلامی خواهان رنگارنگ برای مردم حل کنند.
مهدی کروبی در آخرین بیانیه اش در ارتباط با اختیارات خامنه ای سئوال می کند و می گوید " چرا با توسل به ولایت فقیه تیشه به ریشه قانون اساسی و جمهوری اسلامی برخواسته از رأی مردم زده و اختیار و دامنه ولایت فقیه آنقدر توسعه داده شد که بعید می دانم در مواردی این مقدار اختیار از سوی خداوند به پیامبران و ائمه معصومین نیز داده شده باشد و حتی گمان نمی کنم که خدا چنین حقی برای چنین برخوردی با بندگان را برای خودش نیز درنظر گرفته باشد؟ "(۱).
آقای کروبی در بیانیه خود بمانند بیانیه آقای موسوی (۲) می خواهد وانمود کند که نظام حاکم برخلاف دوران امام، نظامی تمامیت خواه است. در واقع آنان با این سخن می خواهند بگویند فقط در دوره احمدی نژاد به رهبری خامنه ای، استبداد و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق شهروندان ایرانی و آزادی ذاتی مردم و کشت و کشتار شروع شده است و این تمامیت خواهی انحرافی است از دوران ولایت خمینی. بطوریکه مهدی کروبی در بیانیه خود ولایت خامنه ای را " خیانت به دین مردم و ولایت فقیه" می داند که با باورهای آقای خمینی در تضاد است.
اصلاح طلبان می خواهند به مردم و مخصوصاً نسل جوانی که شاهد جنایات دوران خمینی نبوده اند حقنه کنند که دوران خمینی طلائی بوده است ولی دوران خامنه ای جنائی است. آنان با تقسیم عامدانه ولایت فقیه به دو دوران می خواهند به ایرانیان تلقین کنند که گویا در دوران خمینی نه کسی به امر او سرکوب و شکنجه و نه کسی اعدام و اسیر و کشته شده است. و ولایت خامنه ای ازنوع مصباح یزدی است که هیچ ارتباطی با ولایت امام ندارد. این خلاف واقعیت است حال کنونی رژیم جمهوری اسلامی و وضعیت مردم ایران نشان از گذشته شان دارد، پس محصول تفکر و سیاستهای دوران خمینی ناچاراً و منطقاً آنچیزی است که امروز بر ایران حکم می راند . میراث راه و روش و مکتب خمینی را سید علی خامنه ای و مصباح یزدی به ارث برده اند و آنرا مو به مو اجرا می کنند.
آقای کروبی چنان از هتک حرمت مراجعی چون صانعی در بیانیه اش حرف می زند که گوئی آیات عظامی مثل سید کاظم شریعتمداری، سید حسن قمی، سید محمد شیرازی، سید محمد روحانی، سید صادق روحانی و حسینعلی منتظری و حتی بنوعی مرحوم پسندیده برادر ناتنی خمینی نه در دوران خمینی که در دوران پهلوی مورد بی حرمتی و اهانت و هتاکی قرار گرفته اند. خمینی حتی فرمان سر به نیست کردن یار خود آیت الله حسن لاهوتی را صادر کرد چون او شروع به اعتراض کرده بود و در زمانی که غرضی اقدام بدست گیری فرزندان آیت الله طالقانی نمود بی تفاوت از کنار آن گذاشت و با سکوت معنادار خود بر جنین عملی صحه گذاشت.
روحانیون سنی هم از دست خمینی در عذاب بودند، علامه مفتی زاده و شیخ عزالدین حسینی و .. مورد هتاکی قرار گرفتند. بطوریکه شیخ عزالدین حسینی از ترس جان به کردستان عراق گریخت و علامه مفتی زاده مدتها در زندان بسر برد.
رهبران اصلاح طلب بدنبال آنند از خمینی چهره ای مظلوم و پاک سازند تا جنایات او را تطهیر کنند. شاید آنان غافلند که در دوران خمینی وحشت و ترور حاکم شد و آزادی و امنیت از ایران رخت بر بست و جنایات مرتکب شده به دستور و با رضایت خمینی در دهه ۶۰ حکم جنایت علیه بشریت را دارد. آری نه گذشته قابل شستشو است و نه خمینی پاک شدنی است حتی اگر در آب اقیانوسهای جهان غسل داده شود. دامنه جنایات او چنان هولناک بود که در سال ۶۷ آقای منتظری در نامه ای خطاب به خمینی گفت: شما با این کارها روی ساواک شاه را سفید کردید.
یک لحظه خلخالی را بیاد بیآوریم ایشان کسی است که به فرمان خمینی حاکم شرع شد. حکم خمینی به خلخالی چنین است: " جناب حجت الاسلام آقای صادق خلخالی - دامت افاضاته
به جنابعالی ماموریت داده می شود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل میشود، حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه، با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید. روح الله الموسوی خمینی " (۳)
حاکم شرع امام خمینی با افتخار می نویسد: " حکم اعدام خیلی ها را صادر کردم و لیکن هیچ یک را خودم شخصاً اجرا نکردم" (۴)
آیت الله بروجردی بتازگی از زندان نواری به بیرون فرستاده است که در یوتیوب موجود می باشد او از زبان روحانی دیگری که زمانی جزء خواص و آشنا با خلخالی بوده است و اکنون در زندان بسر می برد وضعیت خلخالی در روزهای آخر عمرش را چنین توصیف می کند: خلخالی در وضعیتی بسیارمتعفن، اسفبارو اسفناک بسر می برده است و ادامه می دهد او (خلخالی) از نظر فکری، روحی و جسمی وضعیتی دلخراش داشته است. این روحانی به نقل از خلخالی گفته است که " در این چند سال بسیاری را کشته ام و آمارش را نمی دانم و بسیار اضطراب دارم و هرچه کردم به امر سید (خمینی) بود و او دست مرا در کشتارهایم باز گذاشت و من هیچگونه مسئولیت دینوی و اخروی را نمی پذیرم. آقای خلخالی به فامیلش گفته است که مجوزهای دستنویس سید را در کفنم بگذارید تا خیال من از حساب و کتاب و بازجوئی های قیامت راحت شود" (۵).
اصلاح طلبان چنان از دوران طلائی امام صحبت می کنند که گویا در آن شکنجه ممنوع بوده است و دگر اندیشان را به جرم دگر اندیشی تحت تعقیب قرار نمی گرفته اند و روانه زندان نمی کرده اند و در دوران طلائی آزادی بی داد می کرده است و حقوق انسانها در تمامی زمینه ها رعایت می شده است. و همه ایرانیان بدون جنگ و خونریزی در صلح و صفا زندگی می کرده اند و آنان از دولتی حقوق مدار و جامعه ای قانون مدار برخوردار بوده اند یا لااقل به این سمت روانه بوده اند.
در دوران طلائی امام مرد و زن ایرانی در زندانها ددمنشانه شکنجه می شدند و زنان و دختران مورد تجاوز جنسی وجسمی قرار می گرفته اند و بسیارند زندانیانی که در زیر شکنجه یا جان دادند یا در اثرشکنجه های وحشیانه، کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده اند و کسی به داد آنان نمی رسد. شخص خمینی از بکارگیری شکنجه در زندانها کاملاً مطلع بوده است. سعید حجاریان که همچون رمضان زاده، گنجی، عباس عبدی و... کمیته نازی آباد جنوب تهران را تشکیل می داده اند. یکی از بنیان گذاران اصلی ساواما و وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی می باشد. او در گفت و گو با عمادالدین باقی می گوید " من به حاج احمد آقا گفتم اولاً این مسئله ایراد قانون اساسی دارد. حالا آقایان شورای نگهبان خودشان راه پیش پای ما گذاشتند و گفتند ایراد قانون اساسی را می شود درست کرد، اما بنده خدمت شما عرض می کنم و به آقا هم بفرمائید که اگر فردا یک سیستم اطلاعاتی متمرکزی را زیر نظر رهبری درست کردیم هر اتفاقی که در آن افتاد به پای ایشان نوشته می شود. یعنی اگر یک نفر بیرون آمد گفت مثلاً من را آنجا شکنجه کردند، چه کردند و چه نکردند، بالاخره مسئول امام است. آیا امام می پذیرد؟ حاج احمد آقا رفت و برگشت و گفت نه، آقا گفتند ما نمی خواهیم این چیزها را به ما بچسبانید. البته من این جمله مرحوم حاج احمد آقا را تا به حالا به کسی نگفته ام. این باعث می شد که بچه هائی که در اطلاعات کار می کردند شبهه دار بشوند و بگویند وقتی امام نپذیرد که ما زیر نظرش باشیم لابد نفس کار یک عیبی دارد. این بود که من به بچه ها نگفتم و به پائین منتقل نکردم". (۶)
با این حساب از حرف سعید حجاریان به حاج احمد آقا و پاسخ خمینی معلوم می شود که خمینی کاملاً درجریان اعمال شکنجه معترضین و مخالفین رژیم در زندانها بوده است و با بکارگیری شکنجه مخالفتی نداشته است.
آقای حجاریان در جای دیگری می گوید : "... متهم کنندگان لاجرم منظورشان این است که این اتفاقات در زمان امام افتاده است. چون یکی از اینها گفته بود این افرادی که از دمکراسی دفاع می کنند در زمان امام ما را به سیخ و صلابه می کشیدند. اینها متوجه لوازم حرفشان نیستند که کل سیستم را در زمان امام تخطئه می کنند" (۷).
آقای حجاریان در گفت و گو با عمادالدین باقی به شکنجه کردن اعتراف می کند.
سعید حجاریان: می گویند شما که مدعی دمکراسی و توسعه سیاسی هستید چه سوابقی دارید، می خواهند بگوید شما الان از انقلاب بر گشته اید. قبلاً انقلابی بودید ولی حالا... .
عمادالدین باقی: یعنی آن وقت که شکنجه می کردید انقلابی بودید؟
سعید حجاریان: بله، ولی الان به آن شعارها پشت کرده ایم. (۸)
اصلاح طلبان بخاطر دارند هاشمی رفسنجانی و سید علی خامنه ای سوگلی های امام راحل و با پشتیبانی و فرمان آن امام، هر خیانت و جنایتی که میل ایشان بود برعلیه مردم ایران و حقوق آنان و مخالفین خود انجام می دادند. سرکوب و حذف رقبا (فیزیکی یا سیاسی) جزء اقدامات روزانه آن دو بود.
یکی از افتخارات سوگلی های امام و همگنانشان، حذف اولین رئیس جمهور منتخب مردم ایران بود که از ابتدا مخالف انواع شکنجه ها، اعدام ها، ایجاد سانسور، بستن روزنامه ها، بگیرو بندها و سرکوب آزادیها بود. از آنجائیکه بنی صدر از آزادی مردم و حقوق انسانی آنان حمایت می کرد جزء نادر سیاسیون آن دوران بود که از همان اول مخالفت خود را با ولایت فقیه در شورای انقلاب و در سطح جامعه اعلام نمود و در سال ۱۳۵۹ در میدان آزادی خطاب به خمینی گفت: هیتلر هم با مخالفین خود چنین رفتاری را نمی کرده است که شما می کنید. در باب حذف بنی صدر و دیگران آقای حسن یوسفی اشکوری می نویسد:
"اما آنچه موجب تصدیع و نگارش این یادداشت شد، نامه سرگشاده حضرتعالی به رهبری و سپس دیدار سه ساعته شما با ایشان است. وقتی نامه شما را خواندم حافظه ام مرا به ۲۸ سال پیش از قضا در همین روزهای داغ خرداد سال ۶۰ برد و سخنی از شما را در ذهن و خاطره ام زنده کرد. به یاد آوردم که در روز استیضاح رئیس جمهور وقت، ابوالحسن بنی صدر، در مجلس هنگام تنفس مجلس دوست مشترک مان آقای محمد مهدی جعفری (نماینده برازجان) به شما گفت این شیوه هایی که شما و دوستان تان در پیش گرفته اید نادرست است و در آینده نظام را دچار مشکل و بحران می کند و شما در حال سرکشیدن فنجان چای با اعتماد به نفس کامل همیشگی و لبخند معنا دار گفتید: نگران نباشید، هرچه پیش بیاید، با یک فتوا (یا فرمان. تردید از من است) امام حل می کنیم! (۹)
آقای اشکوری در جای دیگر نامه خود به رفسنجانی می نویسد:
"اکنون سخن من این است که جناب هاشمی!
اگر از همان آغاز سنگ بنا را کج نمی گذاشتید و هشدارهای خیرخواهان را می شنیدید، اکنون کار به اینجا نمی رسید. شما در زمان اقتدار و مسؤلیت تان از همین روش استفاده کردید و یا در برابر ستمها و خلافکاریها و افشاگری های احمدی نژادهای آن زمان دست به توجیه زدید و یا در بهترین حالت سکوت کردید. سکوتی که در آن شرایط سرنوشت ساز جز تأیید آن خلافها و نامردمی ها و بی اخلاقی ها معنا و حداقل نتیجه ای نداشت. به یاد می آورید افشاگری های دانشجویان پیرو خط امام را؟ حتما نطق های آتشین نمایندگان حزبی و حزب اللهی مجلس اول در باره رئیس جمهور وقت و به تعبیر دشنام گونه شما و دوستان تان «لیبرالها» را به خوبی به خاطر می آورید! زمانی که در مجلس اول نمایندگان در بیرون مجلس و در داخل پارلمان بوسیله احمدی نژاد های صدر انقلاب مورد توهین قرار می گرفتند و کتک می خوردند (مانند کتک خوردن احمد سلامتیان نماینده اصفهان در همدان و کتک خوردن محمد محمدی گرگانی نماینده گرگان در دانشکده کشاورزی در گرگان) و یا با شخصیتی چون مهندس بازرگان و دکتر سحابی چنان می کردند، شما به عنوان رئیس مجلس چه کردید؟ به یاد می آورید که من و دوستان مان چند بار به شما مراجعه کردیم و برای حل مشکل و چاره جویی از شما کمک خواستیم؟ زمانی که دوست و هم سنگر و حداقل بسته شما مرحوم لاهوتی به چنان سرنوشتی دچار شد، عکس العمل صاحب قدرتی چون شما چه بود؟ آیا چند جمله تسلیت و حداکثر چند قطره اشک کفایت می کرد؟ آری این قانون است و سنت دیرینه تاریخ و رسم روزگار که وقتی خلیفه کشی باب شد، دیگر حد ندارد و دیوار کج بالا رفته روزی فرو می ریزد و ممکن است معماران را هم در زیر آوار نابود کند. تا آنجا که امروز نوبت به شخصیت دوم جمهوری اسلامی در دهه شصت رسیده و فردا امکان دارد که، چنان که شما هم به درستی اشاره کرده اید، به شخصیت اول کنونی نظام نیز برسد". (۱۰)
اعتقاد داشتن به خمینی نباید باعث پنهان کردن واقعیت ها شود. شاید اعتقاد آقایان موسوی و کروبی به دوران امام قابل هضم باشد چون آنان در سالهای اول انقلاب جزء سران و پایوران نظام ولایت فقیه بوده اند؛ در نتیجه هم منافع شان و هم اعتقادشان ایجاب می کند که در حفظ نظام کوشا باشند و دوران ده ساله وحشت خمینی را دوران طلائی معرفی کنند و به مردم وانمود کنند که دوران کنونی انحرافی از دوران امام است. در دهه وحشت، خمینی آنقدر احساس خود باوری و مستبدی می کرد که قطب زاده را با توطئه ای به قتل رساند و با آیت الله شریعتمداری چنان کرد که آن مرجع پیر برای گناه انجام نداده مجبور شد توبه کند و در زمان کودتا بر علیه بنی صدر، گفت اگر ۳۵ میلیون بگویند آری من می گویم نه. هنوز سخنانش در یوتیوب موجودند که گفت ما اشتباه کردیم که بعد از شکستن رژیم فاسد شاه مخالفین را و سران احزاب را خفه نکردیم و اگر چوبه های دار بر میدان های بزرگ به پا کرده و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم و آنان را به قتل می رساندیم و قلم ها را می شکستیم و.... این مسائل بوجود نمی آمد.(۱۱)
دهۀ اول حکومت جمهوری اسلامی یعنی دهه "حزب فقط حزب الله / رهبر فقط روح الله" خونین ترین دهۀ این نظام بوده که با آخرین دورۀ حیات آقای خمینی نیز همزمان بوده است. فتوای خمینی جهت کشتار قریب ۵۰۰۰ نفر بی گناه در تابستان ۶۷ در زندان های ایران در همین دوران طلائی صورت گرفته است و اتفاقاً وزارت اطلاعات همین آقای موسوی یکی از مجریان سه گانۀ آن اعدام ها بود.
خمینی پرستان چه در داخل و چه در خارج کشور تلاش دارند خمینی را غسل تعمید دهند و دوران حاکمیت او را دوران مردمسالاری و آزادیها قلمداد کنند تا از او یک استثناء بسازند.
آقای خانمی در این باره می گوید: « ما مردم سالاری را با همه وجود قبول داریم و معتقدیم که اسلامی که امام نماینده آن بود با مردم سالاری سازگار بود، آزادی بیان آزادی اندیشه و آزادی اجتماعات، انتخابات آزاد شرایطی است که در مردم‌سالاری باید وجود داشته باشد و واقعا اگر این طور بود ما می‌توانیم در مسیر اهداف انقلاب حرکت کنیم و جلو برویم.» (۱۲)
اصلاح طلبان می خواهند در گذشته زندگی کنند و نمی خواهند ترک عادت کنند و گذشته خود را به نقد بکشند. جای بسی تاسف است که بسیاری از نخبگان و نیروهای سیاسی ما چنین فکر می کنند که اعتراف به اشتباه و نقد گذشته مساوی با خودکشی سیاسی است. در صورتیکه اعتراف به اشتباه و نقد گذشته بیان تجربه و درس آموزی از تاریخ است که برای خدمت به کشور و مردم بکار گرفته میشود.
جدا از نظرات سیاسی آقای تاج زاده که در اینجا قصد برخورد با آنان نیست، کاری که او شروع کرده است ارزشمند می باشد او در نوشته خود « پدر، مادر، ما باز هم متهمیم!» گذشته خود را زیر ذره بین برده است و بدرستی می گوید " باید مانع تکرار خطاهای عصر انقلاب درعصرکنونی شویم. شرط ضروری این کار پذیرش خطاها و آمادگی برای پاسخگویی به اتهام‌های نسل جدید است. اگر در پیشگاه نسل جدید به آن خطاها اعتراف نکنیم،..... در آن صورت نسل جدید همه را به یك چوب خواهد راند و ناخودآگاه و بدون درس گرفتن از گذشته به تکرار شیوه‌های اشتباه ما خواهد پرداخت یا مبدع روش‌های خطرناك‌تر خواهد شد. به علاوه نمی‌توان خود را پیرو گفتمان پاریس با آن همه تأکید بر دموکراسی، حقوق بشر، آزادي بیان و مطبوعات و صدا و سیما و احزاب، حقوق زنان و اقلیت‌ها، آزادی انتخابات، جمهوریت و پیوند آن با اسلامیت دانست و از ریشه‌ها، علل، موانع و خطاهایی که مانع تحقق آن حقوق و آزادی‌ها در ادوار بعدي شد، سخن نگفت. (۱۳)
تاج زاده اعتراف به اشتباه خود می کند و با همین اعتراف هم مقام خود را بالا می برد و هم تجربه را در دید مردم و بویژه نسل جوان این سازندگان ایران نوین قرار می دهد. او اذعان می کند که " به همین دلیل ما حتماً باید اعتراف کنیم، اما نه در دادگاه‌های نمایشي و آن طور که بازجوها می‌خواهند و به اتهامات موهوم مرتکب نشده، بلکه در پیشگاه ملت و بر اساس حقیقت. نسل انقلاب باید اعتراف کند، ولي نه به دلیل مجاهده امروزینش برای بسط دموکراسي و ترویج حقوق بشر، که به علت عدم استفاده درست و کامل از فرصت‌هایي که ظهور تک صدایي را بر بستر عبور از آرمان‌هاي انقلاب اسلامي و اصول قانون اساسي غیرممکن می‌کرد. بنابراین اگرخطایي وجود داشته که داشته است، آن خطایي نیست که بازجوها می‌گویند و اگر باید اعتراف کرد و حلالیت طلبید که باید هم طلبید،
باید از برخوردهاي ناصوابي که با مهندس بازرگان و دکتر سحابي صورت گرفت، عذر خواست و نیز باید از همه سیاسیوني که خواهان فعالیت قانوني بودند و حقوقشان به بهانه‌هاي مختلف نقض شد، پوزش طلبید. همچنین باید از تحمیل یك سبك زندگي به شهروندان و دخالت در حریم خصوصي آنان معذرت خواست" (۱۴).
در شرایطی که ایرانیان در مقابل نظام ولایت مطلقه فقیه برای رسیدن به آزادی و حقوق خود به پا خواسته اند چه تحولی بزرگی خواهد شد اگرتمامی گروه ها و فعالان سیاسی که بانی و باعث استقرار استبداد مذهبی شده اند همچون تاج زاده شروع به نقد خود نمایند، نقد از گذشته تنها با گفتن یک کلمه ببخشید و یا یک پوزش خواستن حل نخواهد شد.
فعالان سیاسی که در اوائل انقلاب خود عامل بازسازی استبداد بوده اند اگر امروز واقعاً و عملاً به دمکراسی و حقوق بشر اعتقاد دارند و اگر حقیقت جو

در صفحه۱۶

«۲۶ خرداد بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق » - زندگینامه دکترمحمدمصدق (۳)

بنابراین در نزد اینها مصالح، منافع و حقوق ملی بعنوان یک اصل در نظر وعمل محلی از اعراب ندارد! زیرا اینها به وجدان اجتماعی وحقوق ملت احترام نمی گذارند و با حمایت و سر سپردگی به قدرت خارجی میل به کسب قدرت داخلی برای زیر پاگذاشتن حقوق مردم دارند. به بیان دیگر به استقلال و آزادی و به مردم که حق حاکمیت از آنها است باور نداشته و در تزلزل شخصیت وهویت فردی و جمعی خود ناقض اصل استقلال شده و می شوند.

هم اکنون جامعه ملی ما در طول سی ساله استبداد مذهبی «فرقه جلیله روحانیت» بنام «نظام ولایت فقیه» همانند عصر قاجار و پهلوی گرفتارعناصر و گروه های منفعت پرستی هستند که مردم را «صغیر» می دانند و مصالح ملی را قربانی قدرت طلبی و منافع شخصی خود کرده اند و در جنایت، فساد و خیانت گوی سبقت را ربوده اند. بدون شک حکمت عملی آنها ناشی از حکمت نظری مکتب هزارساله ضد و نقیض «روایتی و حدیثی » "مکتب انتظار" حوزه ای روحانیت شیعه است.

بدیهی است همین عناصر و گروههای حکومتگر زورگو و جبارهستند که بطورمستمرناقض حقوق طبیعی و ذاتی انسان و حقوق ملی بوده و کارگزار قرار دادهائی بر ضد کشورشان شده و می باشند و قرار دادهائی نظیر:

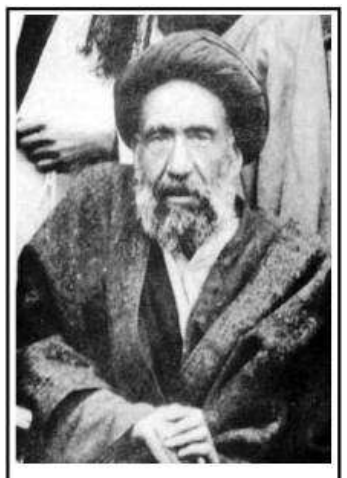
سید حسن مدرس

۱ - عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه (۱۸۱۳) ● عهدنامه ترکمن چای ایران و روسیه (۱۸۲۸): عهدنامه ترکمان چای که یکی از ننگین ترین معاهدات ایران است در پی شکست ایران در جنگ ایران و روس که یك بار قرارداد گلستان را که آن نیز ننگین بود و بخش هایی از خاك ایران را به روسیه داده شد. در عهدنامه گلستان جمله مناطقی که از ایران جدا شد آمده است: قره باغ - گنجه- خانات موشکی - شیروان - قوبا - دربند - باکو -- داغستان - گرجستان وهرجا از ولایات تالش را که بالفعل در تصرف روسیه بود. و بدنبال آن عهدنامه ترکمن چای باعث واگذاری خانات ایروان و نخجوان به دولت روسیه و تخلیه تالش و مغان از سپاه ایران شد و همچنین اتباع در ایران از تابعیت نسبت به قوانین حقوقی و برای ایران معاف شدند. (اعطای حق کاپیتولاسیون به روسیه) و.... گردید.

۲ - قرار داد ۱۹۰۷: در قرارداد ۱۹۰۷ بین روس وانگلیس، دولت انگلیس تعهد کرده بود که در شمال خطی که از قصر شیرین شروع شده و پس از عبور از اصفهان و یزد و کاخک (در خراسان) به نقطه ای درملتقای مرز ایران وافغانستان و روسیه می رسد درآینده هیچگونه امتیاز اقتصادی و بازرگانی از قبیل راه آهن و بانک و تلگراف و ... برای خود، اتباع خود و اتباع دول ثالث مطالبه و اخذ ننماید.

بهمین ترتیب دولت انگلیس نزد دولت روسیه متعهد بود که در منطقه ای که از مرز سه کشور ایران و روسیه و افغانستان آغاز شده وپس از گذشتن از گزیک، بیرجند و کرمان به بندرعباس می رسد مطالبه امتیازی نکرده و با امتیازات یکدیگر مخالفتی ننمایند.

همچنین در این قرارداد ترتیباتی در مورد استهلاک قروض ایران مورد توافق قرار گرفته بود. غیر از این دو منطقه نفوذ باقی مناطق باصطلاح منطقه بیطرف بود.

۳ - قرار داد ۱۹۱۹ حکومت وثوق الدوله با انگلیس: پس از جنگ جهانی اول، انگلستان قراردادي را بر ایران تحمیل کرد که از ایران به امضاي وثوق الدوله واز انگلیس به امضاي کاکس وزیر مختار رسید. وثوق الدوله با همکاري نصرت الدوله و صارم الدوله درحالي که هريك مبالغي (وثوق الدوله ۲۰۰,۰۰۰ تومان، نصرت الدوله ۱۰۰,۰۰۰ تومان و صارم الدوله ۱۰۰,۰۰۰ تومان) از دولت انگلستان رشوه گرفته بودند قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلیس منعقد ساخت و از اینجا يك گرفتاري جديد آغاز شد. سرانجام با مخالفت بسیاری از روحانیون، روزنامه نگاران، و خطبای آن دوره در برابر این قرارداد از جمله سید حسن مدرس، قرارداد شکست خورد، عاقد آن معزول شد وبه اروپا رفت و میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا صدارت یافت، اما در کمتر از یکسال استعفا کرد.قرارداد ۱۹۱۹ فقط يكي از گزينه‌هاي انگلستان براي تسلط بر ايران بود. زنده یاد سید حسن مدرس در مجلس شورای ملی دوره پنجم در ضمن سخنانش می گوید: « ... ملت ایران با اینکه به قول حضرات(انگلیسی ها) کم رشد و نرسیده بود، با اینکه اکثریت مردمش به پیچ و خم ها و رموز سیاست آشنا نبودند، الحق و الانصاف مخالفت خود را با قرار داد به بهترین وجهی که ممکن بود نشان داد. نه اینکه زیدی بگوید من مخالفت کردم، یا حسن مخالف بود، یا حسین مخالفت کرد. خیر، سرعمده موفقیت ملت همان سرشت و خصیصه ذاتی ملت بود که مقاومت کرد. قوه ملت و طبیعت ملت، یعنی قویترین نیروئی که می تواند با هر دسیسه و تهاجمی مقابله کند، باعث این موفقیت گردید...».

با شکست قرارداد ۱۹۱۹، طرح کودتا انگلیسی۳ حوت (اسفند) ۱۲۹۹ سید ضیاء و رضا خان در دستور کار انگلستان قرار گرفت.

۴ - قرارداد ۱۹۳۳ که رضا شاه پس از تحکیم پایه‌های حکومت خود و مسلط شدن بر اوضاع، با لغو قرارداد «دارسی» در سال۱۳۱۲ شمسی قرارداد دیگری که به مراتب، بدتر از قرارداد اول بود با دستیاری تقی‌زاده و چند نفر دیگر، با دولت انگلستان منعقد کرد. (قرارداد مشهور به قرارداد ۱۹۳۳) مطابق قرارداد.

۵ - قرار داد کنسرسیوم ۱۳۳۳ امینی - بیج: قراردادی است که رژیم کودتای تیمسار زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد با کنسرسیومی از شرکتهای نفتی بین المللی برای بهره.برداری از منابع نفتی ایران بست.

در این قرارداد که به «قرارداد امینی- بیج» نیز معروف شده است، برخلاف قانون ملی شدن نفت ایران باز هم اکتشاف و استخراج و فروش نفت به دست شرکت.های خارجی سپرده شد و ایران به دریافت حق الامتیاز (با نام مبهم «پرداخت اعلام شده») اکتفا کرد. این قرارداد براساس اصل کلی پنجاه- پنجاه طرح شد. مذاکره کننده اصلی ایران در مسائل مربوط به این قرارداد دکتر علی امینی وزیر دارائی کابینه سپهبد زاهدی بود. بر اساس این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس ٪۴۰، شرکتهای آمریکائی نیز ٪۴۰، شرکت شل ٪۱۴ و شرکت فرانسوی ٪۶ در منافع کار سهیم بودند.

۶ - قرارداد الجزایر مورخ ۱۳۵۹ که به «بیانیه هاي الجزایر» معروف است: در امضای این قرارداد، شخص خمینی ، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، احمد خمینی، رجائی و بهزاد نبوی، شرکت داشته اند. گروگانگیری که به ظاهر توسط «دانشجویان پیرو خط امام» انجام شد و سبب شد که دیپلمات های آمریکایی ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به گروگان گرفته شوند، توسط خمینی «انقلاب دوم » خوانده شد. گروگانگیری، به طور عمده زمینه ساز تثبیت قدرت تمامیت خواه و سرکوب نیروهای سیاسی مستقل در داخل کشور گشت. سپاه پاسداران و جهاد سازندگی هم در اشغال سفارت شرکت داشته اند. این دو بظاهر تحت نظر شورای انقلاب بوده اند اما شورا از نقشه اشغال سفارت و گروگانگیری بی اطلاع بود!.

باری، پس از ۴۴۴ روز، گروگان ها آزاد شدند. البته «بیانیه الجزایر» را بهزاد نبوی امضاء کرد. او و رجائی میدانسته اند قرارداد الجزیره خیانتی معادل خیانت قرار داد ۱۹۱۹ است. سالها بعد، از قول این دو نوشته شد که نزد خمینی رفته اند و به او گفته اند این کار خیانت است اما خمینی از آنها خواسته است قرارداد را امضاء کنند و آنها نیز اطاعت امر کرده اند. یکی از گناهان ابوالحسن بنی صدر از نظر خمینی و اعوان و انصارش این بود که زیر بار این قرارداد ننگین نرفت. صیانت از حقوق ملت را بر خود فرض شمرد. با تن ندادن بنی صدر به سازش پنهانی با گردانندگان حزب جمهوریخواه امریکا، سرانجام، خمینی دست به کودتا زد و اکثریت نمایندگان زورپرست وعمله قدرت بین آزادی، استقلال و حقوق مردم یا سرسپردگی به استبداد و قدرت، دومی را انتخاب کردند و رأی به عدم کفایت بنی صدر اولین رئیس جمهور منتخب مردم ایران دادند!. (۱)

1 و اما، در ایران در پایان جنگ جهانی اول در اثر قحطي بزرگ در سالهاي ۱۹۱۹-۱۹۱۷ ميلادي بيش از ۱۰ ميليون ايراني به كام مرگ كشيده ميشوند.

«در سال ۱۹۱۴ تا پایان ۱۹۱۵ میلادي انگلیسي ها، روس ها و ترك ها، بي طرفي ايران را در جنگ جهاني اول نقض كردند و بريتانيا و روسيه براي تقسيم جديد ايران به توافقي پنهاني رسيدند. در مرحله دوم - دسامبر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ - ايران بار ديگر مورد تهاجم انگلستان و روسيه قرارگرفت. تلاش عثماني به سرانجامي نرسيد و روسيه و انگلستان بخش هاي وسيعي از خاك ايران را به كنترل خود درآوردند. انگلستان كه قبلا بخش هاي جنوب غرب ايران - خوزستان - را در نوامبر ۱۹۱۴ اشغال كرده بود، از۱۹۱۵ (سلطه) و استيلاي خود را بر ديگر مناطق جنوب و جنوب غربي گسترش داد.»

محمد قلي مجد در كتاب قحطي بزرگ مي نويسد: «...با وقوع انقلاب روسيه ارتش اين كشور در ايران از هم پاشيد و نيروهاي روسي خاك ايران را ترك كردند. به اين ترتيب مجال تسلط بر تمام ايران براي انگلستان مهيا شد. انگليسي ها تا ژوئيه ۱۹۱۸م ايران را به اشغال خود درآوردند و بعد از سه سال و نيم با بر تخت نشاندن ارثيه شوم خود (رضاخان پهلوي) سالهاي ننگين و سياه حضور خود را به درازا كشيدند.

يكي ازمصائبي كه به دليل حضور نيروهاي انگليسي بر ايرانيان رفت، فاجعه قحطي سالهاي (۱۹۱۹-۱۹۱۷م) مقارن با (۱۲۹۸-۱۲۹۶ هجري شمسي) است كه در سراسر كشور به وقوع مي پيوندد و به تاوان آن بيش از ۱۰ ميليون ايراني به كام مرگ ميروند. قحطي، زماني اتفاق مي افتد كه سراسر ايران در اشغال نظاميان انگلستان است، اما آنها نه تنها هيچ كاري براي مبارزه با قحطي و كمك به مردم ايران نكردند، بلكه عملكرد شان اوضاع را وخيم تر كرده و سبب مرگ ميليون ها نفر مي شوند. درست زماني كه مردم ايران به دليل قحطي نابود مي شدند، ارتش بريتانيا مشغول خريد مقادير عظيمي غله و مواد غذايي از بازار ايران بود و با اين كار هم افزايش شديد قيمت مواد غذايي را سبب مي شد و هم مردم ايران را از اين آذوقه محروم مي كرد. جالبتر اين كه انگليسي ها حتي مانع واردات مواد غذايي از آمريكا، هند و بين النهرين به ايران مي شدند. به علاوه در زمان قحطي، انگليسي ها از پرداخت پول درآمدهاي نفتي ايران استنكاف ورزيدند. ...»(۲)

و در پایان جنگ اول جهانی، دولت انگلیس فاتح اصلی بود و خود را تواناترین امپراتور جهان می دانست. نیروهای آن کشور بر سراسر ایران، خاورمیانه، قفقاز و ترکستان مسلط بود. با سقوط دولت تزاری و پیروزی انقلاب اکتبر و شکست آلمان و ترکیه عثمانی، بزرگترین رقیبای در جنگ شکست خورده و از صحنه منازعات سیاست جهان خارج شده بودند، هیچ قدرتی نمی توانست با بریتانیا برابری کند.

امپراتوری انگلستان از یک قرن پیش از این تاریخ در ایران و افغانستان و تبت، در دو سوی مستعمره هند، در گیر رقابت با روسیه بود و سرانجام توانست با امضای قرار داد ۱۹۰۷ افغانستان و تبت را در منطقه نفوذ خود در آورد و ایران را با روسیه به دو منطقه نفوذ شمالی و جنوبی تقسیم کند و ایران زیر بار این قرارداد نرفت.

کار گردان بعدي سلطه انگلستان بر ایران، «لرد کرزن» Lord Curzon

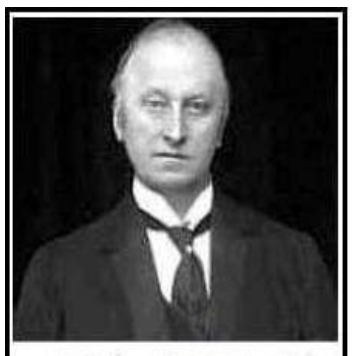
لرد کرزن (۱۹۲۵ - ۱۸۵۹)

معاون و بعدا وزیر امور خارجه انگلستان بود که قبل از قبول مقام دولتي درباره ایران، افغانستان و آسیای میانه مطالعات و تحقیقات فراوان کرده بود و کارشناس این منطقه بود. هم او بود که طرح تحت الحمایه کردن ایران (قرارداد ۱۹۱۹ معروف به وثوق الدوله) را تهیه کرده بود.

«در پایان جنگ، لرد کرزن در موقعیتی بود که می توانست به منزلة طراح سیاست بریتانیا در ایران عمل کند. کمیته ایران (کمیته ای بین وزراتی) که در ژوئیه ۱۹۱۷ (۱۲۹۶۵) به توصیة او تشکیل شده بود، پیشاپیش تریبونی در اختیار او نهاده بود تا بتواند از طریق آن بر مذاکرات مربوط به ایران نفوذ گذارد، بلفور وزیر خارجه، ریاست جلسات را به عهده داشت، لیکن کرزن دستور جلسات را تعیین می کرد. دیری نپایید که او با وزرات خارجه در تنظیم سیاست در ایران سهیم شد. نگامی که در پایاین ۱۹۱۷(۱۲۹۶)، چارلز مارلینگ، وزیر مختار(بریتانیا) در تهران، خواهان دستوالعملهای مشخص لندن در بارة خط مشی سیاسی درایران شد، کابینة جنگ اعلان داشت که « لرد کرزن و وزیر امور خارجه می بایست مسئله را بررسی، ودستورالعملهای لازم را تدوین کنند. موقعیت کرزن با تشکیل « کمیته شرق کابینه جنگ که بر کمیته ایرا ن تفوق داشت و آن در خود جذب کرد و تحکیم شد. » (۳)

« مسأله ایران یکی از دل مشغولیهای ذهنی عمده کرزن بود. مسافرتش در ۱۸۸۹ (۱۲۶۸) و کتابش تحت عنوان «ایران و قضیه ایران» که به شدت مورد تجلیل قرار گرفته بود.. او ایران را اساسا «مهره ای بی اهمیت در کشمکش بر سر هند» می دید. کرزن نوشت، « ترکستان، افغانستان، ماورای خزر و ایران- در نظر بسیاری این اسامی فقط احساسی از دور افتادگی مطلق، یا خاطره فراز و نشیبها و عشقهای نافرجام را بر می انگیزاند. باید اعتراف کنم، در نظر من، این کشورها چیزی بیش ازمهره های صفحه شطرنجی نیستند که مسابقه برای فرمانروایی بر دنیا روی آن بازی می شود». در نظر او کلید « فرمانروایی بر دنیا "هند" بود. « بدون هند بریتانیا نمی توانست به حیات خود ادامه دهد،» و بریتانیا « یکسره به سطح قدرتی درجه سه سقوط می کرد.»

نقش بریتانیا از « حاکم دنیا» به « زمین بازی بی شکوه دنیا» تنزل می کرد. او نوشت،« مردم درست همان طور که از آکروپولیس در آتن بالا می روند، یا در آبهای نیل به سیاحت می پردازند، به تماشای ما خواهند آمد.»(۴)

◄ لرد کرزن در گزارش تاریخی خود به کابینه بریتانیا در باره قرار داد ۱۹۱۹ چنین گفت:

همقطاران من در کابینه ممکن است متوجه این موضوع شده باشد که در عرض ماههای اخیر یک رشته تلگرافهای متوالی میان وزارت امور خارجه و نماینده سیاسی ما در تهران(سر پرسی کاکس) رو و بدل شده است. همه این تلگرافها، چنانکه می دانید، مربوط به عقد قرار دادی هستند که تا اواخر مشغول انجام مذاکرات مربوط به آن با دولت ایران بوده ایم. این مذاکرات از موقعی شروع شد که کابینه جنگ بریتانیا، کمیسیون امور خاوری خود را مسئول این بخش از سیاست خارجی ما و مأمور رسیدگی به مسائل خاورمیانه و شرق نزدیک کرد.

اعضای این کمیسیون (مستر بلفر- لرد رابرت سیسل- ژانرل اسماتز- مستر مونتاگو- و نمایندگان خزانه داری) همگی از همان اول کار در جریان این مذاکرات بوده اند و شکل نهائی قرارداد بالاخص مورد تصویب مستر مونتاگو (وزیر امور هندوستان) و مستر چمبرلن (وزیردارائی) و مستر بلفر (وزیر امور وزیر خارجه که فعلا در پاریس است) قرار گرفته است.

اکنون که متن پیمان خوشبختانه در تهران به امضاء رسیده، با کمال خرسندی می توانم خلاصه ای از این مذاکرات و تبادل نظرها را که منتهی به نتیجه ای شده است که حق دارم آن را« نتیجه ای بسیار رضایت بخش » توصیف کنم، به اطلاع همکاران ارجمندم در کابینه برسانم.

موقعی که جنگ شروع شد. وضع ایران به طور خلاصه از این قرار بود: دستهای خود ما را قرارداد بد فرجام ۱۹۰۷ که با روسیه داشتیم بسته بود و آزادی عمل مان در این قسمت از جهان بی نهایت محدود بود. این قرارداد (قرار داد ۱۹۰۷) با اینکه هدف اصلی اش این بود که به اختلافات و منازعات دیرین روس و انگلیس در ایران خاتمه دهد و ثبات تشکیلات ایران را به نحوی که در آن تاریخ موجود بود، در سرتاسر دوران اعتباراتش، ازطرف دولت و ملت ایران با نظر خصومت تلقی شد و روسها نیز در عمل آن را وسیله ای برای تحکیم حلقه فشار خود را مناطق شمالی ایران قرار دادند. در نتیجه، هنگامی که مخاصمات بین المللی و جنگ جهانی آغاز شد و ما برای پیشرفت هدف مشترک در سلک متفقان روسیه درآمدیم، بد رفتاری و سوء نیت روسها که باعث تحریک احساسات خصمانه ایرانیان نسبت به روسیه شده بود عملا دامنگیر ما هم شد زیرا بریتانیای کبیر در چشم آنها یار و همدست روسها شمرده می شد. ایرانیان این طور فکر می کردند که ما از هرگونه سیاست روسها و هر نوع رفتار آنها در

در صفحه۱۵

«۲۶ خرداد بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق» - زندگینامه دکتر محمد مصدق (۳)

ایران پشتبانی می کنیم و به حکم این وحدت منافع که با روسیه پیدا کرده ایم،نسبت به تمام آرزوها و مقاصد ملی ایرانیان نیز به چشم خصومت می نگریم.

تمام احساسات حسنه و همدردی باطنی که از طرف ملت ایران در مراحل اوایل جنگ نسبت به دول اروپای مرکزی (آلمان و متحدینش) ابراز شد بیگمان ناشی از همین طرز فکر بود که ما را شریک نیات سوء روسیه برای از بین بردن استقلال کشورشان می شمردند. گرچه حکومت ایران به ظاهر بیطرفی خود را در این جنگ اعلام کرده بود ولی دولت و ملت ایران تا آنجا که توانستند به فعالیت ها و دسیسه های دشمنان ما در خاک کشورشان کمک کردند و وضع عمومی ایران تحت تأثیر علل و عوامل متعدد- که برخی از آنها ناشی از تبلیغات مضر آلمانها، برخی دیگر معلول حمله نظامی ترکها به ایران، و قسمتی هم معلول خصومت خود حکومت ایران نسبت به متفقین بود- چنان سخت و حساس گردید که ما برای حفظ امنیت مرزهای افغان، و نیز برای حفاظت از منافع مستقیم خود و متفقین مان در ایران، ناچار شدیم از همان آغاز امر، این کشور را (درعین بی طرفی) تقریبا به شکل صحنه ای از صحنه های مهم جنگ جهانی تلقی کنیم.

مخاصمات و قیامهای شدید محلی در قسمت جنوب کشور صورت گرفت که در آنجا یک نیروی نظامی بومی بنام اسپیار (تفنگداران جنوب) تحت نظر افسران بریتانیائی بوجود آمده بود. این نیرو وظایف ژاندارم و پلیس راه را برای دفع فتنه اشرار، دور نگهداشتن آنها از راههای تجارتی که معبر کالاهای انگلیسی بود، و حفظ آرامش در نواحی جنوب، انجام می داد. یک بار، در عرض همین جنگ، نیروی اسپیار و افسران انگلیسی اش در معرض خطری چنان بزرگ قرار گرفتند که دولت بریتانیا ناچار شد این قوه محلی را با اعزام نیروهای تازه نفس از هند، تقویت کند. در نواحی خاوری ایران(خراسان) برای اینکه از تمامیت مرزهای افغانستان حراست شود اقدامات مهم و عملی لازم بود. در این ضمن، در قسمت شمال غربی کشور، مادام که ترکها و آلمانها قفقاز را بلامنازع تحت اشغال خود داشتند، هر لحظه بیم آن می رفت که قوای آنها بر ایالت مرزی آذربایجان نازل شوند و این امکان به حدی حاد و نزدیک بود که یک بار حتی خود تهران را در خطر سقوط قرار داد و چندی نمانده بود که حکومت مرکزی را وادار به فرار از پایتخت سازد. برای جلوگیری از وقوع این حادثه و حفظ موقعیت مان در مناطق ساحلی خزر، و نیز برای اینکه از دست اندازی آلمانها به آسیا از راه دریا جلوگیری شود، ناچار شدیم با کمال عجله نیروهائی از بین النهرین و بغداد وارد ایران کنیم. این نیروها درحال حاضر نیز در محور بغداد خانقین – کرمانشاه – همدان – قزوین موضع گرفته اند ولی امیدواریم که در آتیه ای نه چندان دور بتوانیم همه شان را از خاک ایران فرا خوانیم».

کرزن درادامه گزارش می گوید: ...یک سال قبل یک ستاره ما درخشیدن گرفت و نشان داد که جنگ در میدانهای جنگ باختری به پایان موفقیت آمیزش نزدیک می شود و حتی به خود ایرانیان هم ثابت شد که دیگر امیدی به پیروزی آلمانها نیست، یکی از سیاستمداران برجسته ایرانی به نام وثوق الدوله که همواره نسبت به منافع بریتانیا در ایران احساسات و خط مشی دوستانه داشته است از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه گردید.

میان همکاران او دو وزیر دیگر ایرانی بودند که هردو، مثل خود نخست وزیر، جداً عقیده داشتن که آتیه ایران فقط با اتکا به قدرت انگلستان تضمین شدنی است. خود مقام سلطنت (اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار) که عین این نظر را داشت بالطبع از وزرای سه گانه پشتیبانی می کرد. توام با تشکیل کابینه جدید، ما نیز یکی از مأموران لایق و مجرب خود، سر پرسی کاکس، را به عنوان وزیر مختار بریتانیا در ایران انتخاب و به آن کشور گسیل کردیم. این شخص که برای سالیان متمادی کمیسر مقیم بریتانیا در خلیج فارس بود و پیش از حرکت به ایران، ارشد صاحب منصبان سیاسی ما در بین النهرین(عراق عرب) بشمار می رفت، با تعلیماتی به ایران گسیل شد که خلاصه اش نیل به توافقی رسمی با حکومت ایران بود. سیر پرسی کاکس دستور داشت برای عقد قراردادی با ایران بکوشد که در نتیجه آن منافع آتی بریتانیا در این قسمت از جهان از برخورد صاعقه ها و گزندهایی از آن نوع که در سالهای اخیر به کرات با آن روبرو شده است محفوظ بماند. نیز می خواستیم شهیر حمایت خود را بر فرق کشوری که مبتلا به ضعف علاج ناپذیر است و بدون تکیه بر عصای خارجی نمی تواند سرپا بایستد چنان بگسترانیم که این کشور بتواند استقلال و حکمیت خود را میان کشورهای جهان حفظ کند. مذاکراتی که در عرض نه ماه گذشته در جریان بوده و اکنون به نتیجه ای رضایت بخش رسیده، ثمره کوشش توأم حکومت ایران و سر پرسی کاکس بوده است.

مفهوم قرار دادی که بسته شده در عمل این نیست که قیمومت کشور ایران به عهده ما واگذار شده باشد یا اینکه در شرف دریافت چنین تعبیری در کار نیست که ایران خواسته باشد بخشی از آزادی و حاکمیت خود را به ما تسلیم کند یا اینکه ما در شرف قبول تعهداتی تازه و پرهزینه در این کشور باشیم که در آتیه فشاری سنگین بر دوش ما باشد.

« ....اگر کسی سئوال کند اصلا چه دلیلی هست؟ ما پذیرای مسئولیتی چنین سنگین در ایران می شویم و چرا این کشور فرتوت را به حال خود رها نمی کنیم که چهار اسبه به سوی زوال افسانه ای اش نزدیک شود؟ جواب این سئوال این است که درحال حاضر با توجه به موقعیت جغرافیائی ایران و عظمت منافع ما در این کشور، و نیز با توجه به امنیت آتی امپراطوری ما در خاورزمین، رها کردن این کشور به حال خود عملا غیر ممکن است، کما اینکه در عرض پنجاه سال گذشته هم غیر ممکن بوده است. انگلستان نمی تواند خود را از اوضاع ایران کنار بگیرد و در قبال حوادثی که دراین کشور رخ می دهد خونسرد و بی اعتنا بماند. ازآن گذشته، اکنون که ما درشرف قبول مسئولیتی جدید – قیمومت بر بین النهرین(عراق عرب) – هستیم و این مسئولیت ما را از سوی غرب نیز هم مرز و همجوار ایران خواهد ساخت، دیگربه هیچ وجه نمی توانیم اجازه دهیم درخطه ای چنین حساس که میان مرزهای امپراطوری ما در هند و مرزهای کشور نو بنیان عراق واقع شده، خلائی ایجاد شود که به علت سوء حکومت به بستری مستعد برای دسیسه های بین المللی، آشفتگیهای سیاسی، و هرج مرجهای مالی، تبدیل گردد.

از آن گذشته اگر قرار براین باشد که ایران تنها و بیکس به حال خود رها شود، به دهها دلیل محکم جای این ترس هست که سیل نفوذ بلشوویزم که از مرزهای شمالی این کشور سرچشمه می گیرد سرانجام سرتاسر ایران را فرا گیرد. بالاخره، آخرین دلیل برای توجیه مسئولیتی که در ایران به عهده گرفته ایم این است که ما در گوشه جنوب غربی این کشور مالک سرمایه ها و منافعی بزرگ به شکل چاههای نفت هستیم که سوخت نیروی دریائی بریتانیا از آنها تأمین می شود و همین موضوع نوعی اهمیت استثنائی به نقش ما در این نقطه از جهان می بخشد.

با در نظر گرفتن مجموع این علل و عوامل، تمایلات وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان هر دو بر این تعلق گرفته است که پیمانی با ایران بسته شود که به موجب آن، بی آنکه مجبور باشیم اداره مستقیم این کشور را به عهده گیریم یا اینکه پای خود را در مسئولیت های سترگ مالی وارد کنیم، مع الوصف در وضعی باشیم که به کمک مستشاران و

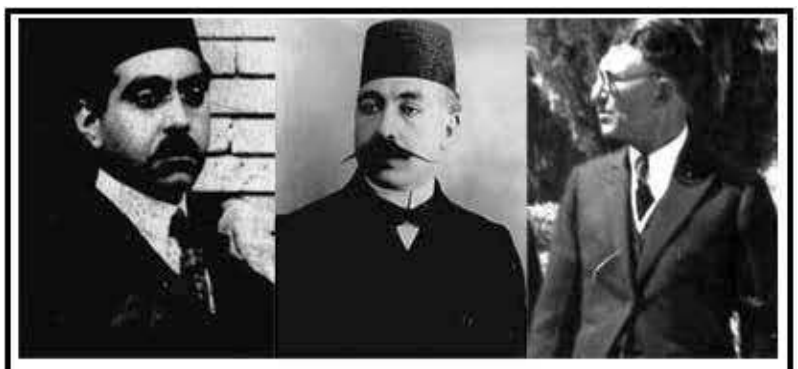

صارم الدوله وثوق الدوله نصرت الدوله

کارشناسان خود و به یمن راهنمائیهایی که می کنیم ، حکومت این کشور را قادر سازیم که وضع کنونی خود را اصلاح دگرگون کند.

در تحت مواد این قرار داد، که مذاکرات مربوط به آن خاتمه یافته و متن سند همین امروز امضا شده است، بریتانیای کبیر به عهده می گیرد که به حساب دولت ایران، مستشاران و کارشناسانی از آن گونه که برای شعب مختلف وزارتخانه های ایران لازم است دراختیار اولیای این کشور بگذارد. در میان اصلاحات بیشماری که دولت ایران خیال دارد انجام دهد یکی هم تشکیل نیروی متحد الشکل نظامی است. براساس برنامه هائی که در دست است، تمام نیروهای پراکنده نظامی ایران که تا امروز در نقاط مختلف کشور وجود داشته است – سربازان وظیفه، ژاندارمری، دیویزیون قزاق، و پلیس جنوب – همگی در بطن این ارتش یک پارچه متشکل خواهند شد. ما خیال داریم افسران و فرماندهانی را که دولت ایران برای تشکیل این نیرو لازم دارد در اختیارشان بگذاریم. از آن گذشته، خزانه داری انگلستان موافقت کرده است اعتباری به مبلغ دو میلیون لیره = استرلینگ(شش میلیون تومان به پول آنزمان) دراختیار دولت ایران بگذارد تا این دولت بتواند اصلاحاتی را که در نظر است آغاز کند.

حکومت هندوستان و خزانه داری بریتانیا تأمین این مبلغ را- که درآمد گمرکات ایران وثیقه باز پرداخت آن خواهد بود – بالسویه به عهده گرفته اند. در متن قرارداد این نکته به صراحت اشعار شده است که قسط اول این وام تا موقعی که رئیس هیئت مستشاران مالی ما در ایران وظایف رسمی خود را که نظارت کامل بر امور دارائی ایران است تحویل نگرفته، به حکومت ایران پرداخت نگردد. در بقیه قسمتهای قرار داد، مواد و شرایط مختلف به نظرتان خواهد رسید که به موجب آن ما خواهیم توانست از حکومت ایران در تحقق بخشیدن به قسمتهایی چند از دعاوی ترضیه نشده اش پشتیبانی کنیم.

ما حصل این ترتیبات و نتیجه قراردادی که امروز بسته شد این نیست که خواسته باشیم ایران را به سرزمینی تحت الحمایه بریتانیا مبدل سازیم. به عکس، به موجب ماده اول قرارداد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به صراحت متعهد شده است استقلال و تمامیت ارضی ایران را از هر حیث محترم بشمارد ولی در ضمن، با بسته شدن این قرار داد و اجرای موافقانه آن، به تمام آن دسیسه ها و رقابتهای حسادت آمیز میان دول رقیب، که آشفتگی اوضاع ایران را درپی دارد، خاتمه داده و خود ایران هم به شرطی که سهم خود را صحیح و صادقانه در تحت این قرار داد ایفا کند فرصتی بیمانند خواهند داشت تا به سلامت سیاسی و ثبات و امنیتی از آن نوع که در عرض یک صد سال گذشته هرگز نظیرش را ندیده است دست یابد و بالاخره این قرار داد، اگر به نحو رضایت بخش اجرا گردد، تضمینی گرانبها برای صلح آتی جهان شرق خواهد بود.

پادشاه ایران که در سراسر مذاکرات منتهی به این قرارداد، با نظری بسیار مساعد شرکت داشته است در همین آینده نزدیک از کشورمان دیدن خواهد کرد تا بدین وسیله حسن نیت خود را نسبت به اولیای این کشور علناً ابراز دارد و من شخصاً امیدوارم که انتشار همین قراردادی که نکات مهم آن برای استحضار همکارانم تشریح شد و پخش شدنش در دنیا، خود مدرکی باشد قانع کننده که روابط میان دو کشور که برای مدتهای متمادی با رشته هائی بسیار نزدیک به هم پیوند خورده است، از این ببعد، بموجب قرارداد جدید، بر پایه ای محکم تر و مطمئن تر استوار خواهد شد."امضا: ش گرزن آف کدلتسن"- (۵)

توضیح اینکه، در آن زمان « نماینده سفارت انگلیس شخصا به دیدار مرحوم مدرس رفت و ضمن صحبتهایی که با وی کرد علت مخالفتش را با یک چنین قراردادی که در ماده اول آن« استقلال و حاکمیت ایران» به صراحت هرچه تمامتر تضمین شده بود جویا شد. مدرس جوابی را که به وی داده بود بعدها در ضمن یکی از نطقهای مشهورش در مجلس در جلسه دهم آبان ۱۳۰۳ ، به اطلاع نمایندگان ملت رساند: « همچنانکه در بدو صحبت خود عرض کردم چون مزاجم خیلی کاهیده شده است لذا مجبورم آنچه را که در قلب دارم عرض کنم که اگر عمرم وفا نکرد این حرفهائی که امروز می زنم تذکری باشد برای شماها که رفیقتان روزی در مجلس این چیزها را گفت...

مثلا آمدند قرارداد درست کردند. دستی از غیب بیرون آمد و بر سینه نامحرم زد. هرچه کردند نشد... هی آمدند به من می گفتند این قرارداد کجایش بد است. کدامیک ازموادش بد است. هر کجایش بد است، موردش را ذکر کنید تا برویم اصلاح بکنیم؟. من جواب می دادم: آقایان، من رجل سیاسی نیستم. یک نفر آخوندم و از رموز سیاست سر در نمی آورم. اما آن چیزی که استنباط می کنم در این قرارداد بد است، همان ماده اولش می باشد که می گوید: ما (انگلیسیها) استقلال ایران را برسمیت می شناسیم(خنده نمایندگان) این مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید:« سید، من سیادت ترا به رسمیت می شناسم.» هی اصرار کردند جهت مخالفت شما چیست؟ باز همان حرف سابق خود را تکرار کردم که من مرد سیاست نیستم و از این کارها سر در نمی آورم. در این مملکت رجال سیاسی فراوانند به آنها رجوع کنید. اما به همان دلیلی که عرض کردم استنباط می کنم این قرار داد بد است.»

این جوابی بود که به طراحان و موافقان قرارداد می دادم. اما ...«... اما اگر کسی در کنه این قضیه غور و مطالعه می کرد و روح و منظور باطنی قرار داد را می شکافت، دو چیز را آناً می فهمید و استنباط می کرد و آن این بود که این قرارداد می خواهد استقلال مالی و نظامی مان را از دستمان بگیرد.

چون اگر بنا باشد ایران مستقل بماند همه چیزش باید دست ایرانی باشد: حالش، مالش، حیثیتش، چه اش، چه اش، همه چیزش باید متعلق به ایران باشد، اما این قرار داد یک دولت خارجی (انگلیستان) را در دو چیز مهم مملکت شریک می کرد: در پولش و در قوه نظامی اش... و این دلیل عمده مخالفت من بود.» (۶)

هوشنگ صباحی می نویسد: «هنگامی که از کرزن پرسیدند چگونه می خواهد با مخالفت احتمالی ایرانیها با سیاستش مقابله کند، پاسخ داد« موضوع با پول حل خواهد شد.» امکانات مالی ابتدا برای خرید متحدان محلی و بعد، به منظور کسب نفوذ در دولت ایران به کار گرفته می شد. این روشها در کشاندن کشوری به جرگه « امپراطوری غیر رسمی » بریتانیا امتحان خود را پس داده بودند.

در اواخر جنگ به تعدادی از نخبگان طبقه حاکمه ایران وجوهی پرداخت شد. تا آنان را به همکاری با بریتانیا برانگیزد. در ژانویه ۱۹۱۸(بهمن ۱۲۹۶) سسیل پیشنهاد کرد به وزیر مختار در تهران اجازه داده شود« به آن دسته از ایرانیانی که فکر می کند ارزشش را دارند رشوه بدهد.» درماه مه، وزیر مختار گزارش داد که شاه حاضر است وثوق الدوله، نامزد مورد علاقه بریتانیا را، در ازای مقرری ماهانه ۲۰,۰۰۰ تومان، به مقام رئیس الوزرائی منصوب کند. کمیته شرقی به او اختیار داد ۱۵,۰۰۰ تومان (۵,۰۰۰ لیره) درماه پیشنهاد کند. در همان جلسه، کمیته موافقت کرد به سردار ظفر، رئیس ایل بختیاری، تا پایان جنگ ماهانه۱۵۰۰ تومان (۵۰۰ لیره) بپردازد مشروط برآنکه او رئیس ایل باقی بماند و« از هر لحاظ از نیات ما متابعت کند.» درماه ژوئن، هنگامی که فارس صحنه شورشهای عشایری ضد انگلیسی بود، کمیته تصمیم گرفت به فرمانفرما، والی فارس تا زمانی که او« والی و دوست ما» باقی بماند، ماهانه ۶,۰۰۰ تومان (۲,۰۰۰ لیره) مقرری بپردازد. ضمناً مقرری مشابهی هم به قوام الملک، رئیس عشایر خمسه، پرداخت شد.

اختلاف نظر چندانی بر سراین پرداختها وجود نداشت. مثلا، هنگام مذاکره درباره اوضاع فارس، بلفور استدلال کرد که چون بریتانیا نیروی کافی در جنوب ایران ندارد،« باید سرکیسه را شل کنیم.» تنها اعتراض کرزن این بود که مبلغ پرداختی به فرمانفرما (شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما والی وقت ولایت فارس) « زیاد» است. مونتاگو در پاسخ گفت « اگر می خواهیم به او رشوه دهیم که طرف ما باقی بماند، باید آماده باشیم رشوه ای چنان کلان بپردازیم که سرسپردگی اش را تضمین کند.» کینز، نماینده خزانه داری در کمیته، اعتراض خاصی نداشت مگر آنکه « باید کمکهای مالی را که به افراد بسیار مهم می دهیم محدود کنیم.»

بنابراین مبلغی که به وثوق الدوله، رئیس الوزرا، و وزرای خارجه و مالیه اش(شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله و شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله)، به اصطلاح گروه سه نفری، به منظور عقد قرارداد ۱۹۱۹(۱۲۹۸) ایران و انگلیس پرداخت شد، تغییر جهت در سیاست انگلیس نبود. چیزی که این پرداخت را متمایز ساخت مبلغ آن بود. گروه سه نفری خواستار۲۰۰,۰۰۰ لیره برای « روغنکاری چرخها» شدند. کرزن این مبلغ را کلان یافت. او حاضر بود ۲۰,۰۰۰ لیره از بودجه سرویس مخفی بپردازد، اما خواهان« فسادی که

در صفحه۱۶

انقلاب اسلامی

صاحب امتیاز و مسئول:
ابوالحسن بنی صدر

نشانی پستی و بانکی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 11 11 18
60046 Frankfurt-Germany
IBAN: DE87500502010000123026
SWIFT-BIC.: HELADEF1822
FRASPA - Germany
Konto No.: 12 30 26
BLZ.: 500 502 01

1.5 EURO

Enghelabe Eslami
Fondateur et responsable:
Abolhassan Banisadr
5, Rue General Pershing
F - 78000 Versailles,FRANCE

ارتباط از طریق کامپیوتر:
eMail.: EEZ5760GOF@AOL.COM
http://www.enghelabe-eslami.com

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اویرو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اویرو لطف کنید و چک نفرستید، وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمائید.

توجه!: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی در هجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد تلقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوائی و حقوقی را ندارد!

توجه!: نویسندگان محترمی که مقاله می‌نویسند و مایل هستند مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه بفرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

شماره ۷۵۳ از ۱۴ تا ۲۷ تیر ۱۳۸۹ — Nr.753 5- 18 Jul 2010

«۲۶ خردا د بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق »

۲۰۰,۰۰۰ لیره خرج بر می داشت نبود.» گروه سه نفری این پیشنهاد را رد کرد. پرسی کاکس، وزیر مختار (بریتانیا) در تهران، پیشنهاد کرد که این مبلغ به منزله نخستین قسط قرضه منظور شده در قرارداد پرداخت شود. کرزن از پذیرفتن این پیشنهاد اکراه داشت. او کاکس نوشت چنانچه کابینه فعلی سقوط کند، این موضع که نخستین قسط قرضه صرف چنین منظوری شده است در ایران فاش می شود و به حیثیت شغلی گروه سه نفری شدیداً لطمه می زند و درصورت علنی شدن، انتقادهای شدید را بر می انگیزد.» لیکن کاکس پافشاری کرد. سرانجام کرزن موضوع را به صلاحدید خود او واگذار کرد. روزی که قرارداد امضاء شد، کاکس اعتباری بنام وزیر مالیه نزد بانک شاهنشاهی ایران به مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ تومان (۱۳۱,۰۰۰ لیره) باز کرد. لیکن، کمکهای مالی عمدتاً به صورت قرضه هائی به دولت ایران در آمد. پیش از سال ۱۹۰۰ (۱۲۷۹) تنها بدهی خارجی ایران ۵۰۰,۰۰۰ لیره بود که آن را در۱۸۹۲ (۱۲۷۱) از بانک شاهنشاهی استقراض کرده بود تا خسارت ادعائی شرکت انگلیسی الاصل تنباکوی رژی را پس از لغو امتیازش بپردازد. لیکن بدهیهای خارجی تا ۱۹۱۴ (۱۲۹۳) معادل ۸/۶ میلیون لیره (۲/۶ میلیون لیره به انگلیس) و تا ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) معادل ۱۰/۶ میلیون لیره افزایش یافت.

در طول نیمه نخست دهه ۱۹۰۰ (۱۲۸۹ – ۱۲۷۹) ایران صحنه رقابتهای شدید مالی انگلیس و روسیه بود. قرضه های کلان روسیه در۱۹۰۰ (۱۲۷۹) و ۱۹۰۲ (۱۲۸۱) دولت انگلیس را از ضرورت سیاسی پرداخت مساعده به ایران آگاه ساخت. وزیر مختار (بریتانیا در تهران وزارت خارجه را مجاب کرد که قرض دادن به ایران« به معنای قدرت سیاسی است.» به منزله بخشی از بهای قرضه های روسیه، ایران متعهد شده است که از هیچ قدرت خارجی دیگر بدون رضایت روسیه، حداقل تا ۱۹۱۰ (۱۲۸۹)، استقراض نکند. دولت انگلیس تصمیمی گرفت به منظور بی اثر کردن و شکستن « پشت انحصار و کنترل مالی که روسیه تصور می کرد قراردادهای قرضه اش به او داده،» از طریق بانک شاهنشاهی ایران پول قرض دهد. این بانک شرکتی متعلق به انگلیس بود که به منزله بانک دولتی ایران عمل می کرد.

از قرضه نه تنها به مثابه وسیله ای برای مقابله با نفوذ روسیه، بلکه برای تحکیم سلطه انگلیس بر جنوب ایران از طریق برقراری حق تقدم بر ضبط عواید گمرکی بنادر خلیج فارس، و تقویت موقعیت سفارت(بریتانیا) در تهران هم استفاده می شد. وزیر مختار در۱۹۰۳ (۱۲۸۳) نوشت،« هر قدر ایران را بیشتر بخود مقروض کنیم، تسلطمان بر این کشور، و نفوذ سیاسی مان بر دولتش بیشتر خواهد شد.» بنابراین کمکهای مالی به دولت ایران به صورت مهمترین ابزار سیاست آتی ما الزاماً این خواهد بود که با دادن کمکهای مالی نفوذ خود را بر دولت ایران گسترش دهیم.»

مارلینک، با تأیید کمیته شرق، اینک می توانست با وعده مساعده های ماهانه مساعی خود را بر اغوای شاه برای انتصاب کابینه ای دوستانه در تهران به ریاست وثوق الدوله، متمرکز کند. اوضاع به قدری وخیم بود که دولت نمی توانست حقوق افسران و کارمندان خود را بپردازد. در تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) ماههایی گذشت که حقوق آنان معوق مانده بود. احتیاج مبرم به پول، همراه با حضور تعداد روز افزونی از سربازان انگلیسی، که در ماه مارس (اسفند) شمال غربی ایران را اشغال کردند، سرانجام شاه را مجبور به پذیرفتن در خواستهای مارلینک کرد. در اوایل اوت (مرداد)، شاه وثوق الدوله را احضار کرد و فرمان تشکیل کابینه را به او داد. دیری نپائید که شاه نخستین مساعده ماهانه اش را به مبلغ ۱۵,۰۰۰ تومان(۵,۰۰۰ لیره) دریافت کرد و دولت انگلیس پرداخت مساعده های ماهانه ای بالغ بر ۳۵,۰۰۰ تومان(معادل بین۱۱۶۰۰ لیره و ۱۳۷۰۰ لیره، بر اساس نوسانات نرخ تبدیل ارز) به دولت ایران را آغاز کرد.

با حضور وثوق الدوله آشکار سر سپرده در مسند قدرت، بریتانیا امیدوار بود کنترل مالی اش را بر اساسی محکم استوار سازد. قرار داد ایران و انگلیس، پیشنهادی کرزن تا حدودی به منظر تأمین کنترل انگلیس بر مالیه ایران طرح شده بود. (۷)

توضیحات و مآخذ:

۱ – پرونده یك "ضد انقلاب "نوشته غلامعلي رجايي(فرزند رجائي)، سال‌ها پيش، در روزنامه ياس نو، انتشار يافت. نوشته بخشي از خاطرات "كيومرث صابري فومني" از همكاران مستقيم شهيد رجايي است. در آن نوشته آمده است:

وقتي رجائي و بهزاد نبوي از جماران برگشتند، بهزاد تا مرا ديد از ته سالن گفت: صابري، ببين تو به عنوان يك نويسنده شاهد باش قرار است ما كاري بكنيم كه فردا به من خواهند گفت وثوق‌الدوله ايران! ولي تو شاهد باش كه ما فقط به اطاعت امر امام اين كار را مي‌كنيم!

منبع: ياس نو (۳۱ دی ۸۲) اين متن به قلم فرزند محمد علي رجائي است.

۲ - بنی صدر در نامه ای از آقای خمینی در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۳۵۹ می خواهد که امضاء قرارداد در " حد خیانت" است و مانع از آن شود. او در این نامه می گیود : «دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقلاً طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت فرمودند. اینطور گفته‌اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است.» منبع: کتاب نامه ها؛ از بنی صدر به خمینی و دیگران به اهتمام فیروزه بنی صدر- انتشارات انقلاب اسلامی – خرداد ۱۳۸۵ - ص ۲۳۴

۲ - محمد قلی مجد – قحطی بزرگ – ۱۲۹۸- ۱۲۹۶/۱۹۱۹ – ۱۹۱۷ م – ترجمه محمد کریمی - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی – بهار ۱۳۸۲- نگاه کنید به فصل اول و دوم – ص ۱۵ تا ۸۳.

۳ - (سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، نوشته دکتر هوشنگ صباحی، ترجمه پروانه ستاری نشر گفتار – تهران ۱۳۷۹ ص- ۱۸ و ۱۹).

۴ – همانجا - ص- ۲۸ و ۲۹ و ۳۰).

۵ - شیخ الاسلامی، جواد: اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، دوم، تهران، کیهان. ۱۳۶۸ - صص ۲۳ تا۲۸

۶ - همانجا- ص ۱۳ تا ۱۵.

۷ - سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، نوشته دکتر هوشنگ صباحی، ترجمه پروانه ستاری نشر گفتار – تهران ۱۳۷۹ (ص ۳۲ تا ۴۰).

نگاه کنید به کتاب شیخ الاسلامی، جواد: اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، دوم، تهران، کیهان. ۱۳۶۸ - توضیح اینکه بخشی از این اسناد را در ادامه نوشته خواهم آورد.

۱ - سند شماره ۱ – (برابر باسند ۷۱۱ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا – جلد چهارم).

تلگراف مورخ نهم اوت ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس(از تهران به لرد کرزن – لندن) – ص ۲۹

۲ - سند شماره ۲(برابر با سند ۷۳۴ در مجموعه اسناد) نامه مورخ ۲۲ اوت ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس به لرد کرزن- ص ۳۰

۳ - سند شماره ۳ (جزء ضمایم سند شماره ۷۳۴ در مجموعه اسناد) نامه مورخ نهم اوت/ ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس به وثوق الدوله- ص ۳۰

۴ سند شماره ۴ (جزء ضمایم سند شماره ۷۳۴ نامه مورخ نهم اوت/ ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس به وثوق الدوله- ص ۳۰ تا ۳۱

۵ - سند شماره ۵ (جزء ضمایم سند شماره ۷۳۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا) رونوشت سه فقره نامه، نامه ای که در تاریخ نهم اوت/ ۱۹۱۹ (روز امضاء قرارداد) به امضای سر پرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران و هر کدام از سه وزیر امضاء کننده قرارداد(میرزا حسن خان به وثوق الدوله نخست وزیر- اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی – و فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه) تسلیم شده است. – ص ۳۱

۶- سند شماره ۶(برابر با سند شماره ۷۱۲ در مجموعه اسناد) تلگراف مورخ یازدهم اوت ۱۹۱۹ لرد کرزن به سر پرسی کاکس - ص ۳۲ تا ۳۳.

۷ - سند شماره ۷ (برابر با سند شماره ۷۱۳ در مجموعه اسناد) تلگراف مورخ یازدهم اوت ۱۹۱۹ سر پرسی کاکس به لرد کرزن(که رونوشت آن به هندوستان مخابره شد)- ص ۳۳ تا ۳۴

۸ - سند شماره ۸ (برابر با سند شماره ۷۱۴ در مجموعه اسناد) تلگراف مورخ دوازدهم اوت ۱۹۱۹ سر پرسی کاکس به لرد کرزن - ص ۳۴ تا۳۵

۹- سند شماره ۹(برابر با سند شماره ۷۱۵ در مجموعه اسناد) تلگراف مورخ دوازدهم اوت ۱۹۱۹ لرد کرزن به سر پرسی کاکس - ص ۳۵ تا ۳۶ و.....

ادامه دارد...

عوامل بازسازی استبداد، بعد از انقلاب ۵۷ چه کسانی بودند؟(۷)

هستند صادقانه به مردم بگویند که چه می دانند

زیرا مردم خواهان شنیدن حقیقت هستند. افرادی که با گفتن حقایق به مردم می توانند تحولی در تفکر و ذهن خود ایجاد کنند بسیارند که از آن جمله اند: «عبدالکریم سروش و صادق زیبا کلام درباره فاجعه انقلاب فرهنگی و نقششان در این فاجعه، مصطفی معین و محسن کدیور و عطاءالله مهاجرانی و علیرضاعلوی تبار در باره وقایع دانشگاه شیراز در سال ۶۰ و نقششان در انقلاب فرهنگی و سرکوب و لو دادن دانشجویان، علیرضا علوی تبار درباره نقشش در وزارت مخوف اطلاعات آن دوران درشیراز و سعید حجاریان و گنجی و.....درباره تاسیس وزارت اطلاعات و شکنجه دستگیر شدگان در اوائل انقلاب بویژه در سال های ۶۰ تا ۶۲ و نقشش حجاریان در کودتای نوژه، حمید رضا جلائی پور درباره کشتار مردم قارنا توسط سپاه به فرماندهی او و این پاسخ که " هرکس به جای من بود همین کار را می کرد"، عطاءالله مهاجرانی از خاطراتش در مجلس اول و فحاشی به بازرگان در مجلس و روزنامه والفجر و ارتباط تنگاتنگش با حکومتیان، محسن آرمین درباره بازجوئی هائی که او را به تعزیر حتی برادرش برای اعتراف وامیداشت، ابراهیم اصغرزاده درباره اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری و خواندن اسناد علیه این و آن در تلویزیون و دوران تصدی اش در وزارت ارشاد در سال ۶۱، عباس عبدی و محسن میردامادی درباره حادثه گروگانگیری و اشغال سفارت آمریکا، عباس عبدی در باره فعالیت اش در بخش اطلاعات گفته های بسیار دارد از جمله در بخش اطلاعات خارجی نهاد اطلاعات نخست وزیری و مسئولیت اش بعنوان معاونت سیاسی دادستانی موسوی خوئینی ها در قتل عام سال ۶۷ ، اکبر گنجی بعنوان مسئول واحد عقیدتی سپاه و ارتباطش با عباس دوزدوزانی فرمانده سپاه پاسداران و دوران خدمتش در سپاه پاسداران و نوع دستگیری و شکنجه جوانان و نوجوانان کشورمان توسط سپاه در سال ۶۰ و بخش فرهنگی سفارت ایران در ترکیه و ترور ایرانیان در آن کشور در زمان سفیری منوچهر متکی، صادق طبا طبائی در باره تجارت اسلحه و ماجرای گروگانگیری و زد و بند تهیه اسلحه در زمان جنگ، اینان و دیگرانی چون بهزاد نبوی و محسن سازگارا قطعاً ناگفته های فراوانی دارند که چه خوبست توسط خودشان به اطلاع شهروندان ایرانی برسد» (۱۵).

اگر می خواهیم استبداد بازسازی نشود و به دمکراسی برسیم باید اشتباهات و حقایق را به مردم گفت، نقد دیگران کافی نیست باید خود را هم مورد پرسش و نقد قرار دهیم. گذشته دست از سر کسی بر نمی دارد مگر اینکه آن فرد ترک عادت کند و خود را تغییر دهد. یک معتاد به مواد مخدر زمانی می تواند مدعی ترک اعتیاد باشد که با گذشته خود عملاً مرزبندی کند. یک معتاد به قدرت و استبداد زمانی می تواند ترک اعتیاد کند که گذشته خود را تغییر دهد این تغییر با بیان اشتباهات گذشته و نقد آن صورت پذیراست و گرنه ما می توانیم روز و شب گذشته این و آن را نقد کنیم و به دیگران ناسزا بگوئیم بدون آنکه نقش خود را در این گذشته توضیح دهیم.

ایرانیان مخصوصاً نسل جوان که مشکلات آینده کشور را بدوش می کشند اگر بنا دارند به حقوق انسانی خود و آزادیهای ذاتی خویش برسند باید به فعالان و نخبگان سیاسی دوران خمینی برخورد کنند و از آنان سئوال کنند که چه کرده اند و دست اندرکار چه بوده اند که استبداد مذهبی توسط خمینی با همکاری آنان بر ایران حاکم شد و در نتیجه اعمال شان ایران به چنین سرنوشت فلاکت باری دچار شده است و مردمش چنین نگون بخت گشته اند.

برای گذار به دمکراسی باید روشن سازیم با چه کسانی و چه دید و چه چراغی قصد پیمودن این راه را داریم. از خود سئوال کنیم آیا به آنانی که دیروز عصای دست خمینی و پایه ریز استبداد بوده اند و امروز بعد از گذشت ۳۱ سال از تاسیس جمهوری اسلامی از گفتن واقعیتها به مردم طفره می روند میشود اعتماد کرد و با آنان به دمکراسی رسید؟

با جنبش کنندگان و نیروهای سیاسی از گذشته عبرت خواهند گرفت و با گذشته سیاه و خونبار خمینی و نظام حاکم در کلیت اش مرزبندی خواهند کرد تا به دمکراسی گذر کنند. با جنبش کنندگان و نیروهای سیاسی از گذشته عبرت نخواهند گرفت و بدوران وحشت و ترور خمینی رجعت داده میشوند. مردم خود تصمیم بگیرید و راه خود را قاطعانه انتخاب کنید چون تلاش برای پیروز گرداندن جنبش آزادیخواهانه کنونی بعهده شما مردم ایران است.

سرافراز و پیروز باشید

Fa_rastgou@yahoo.com

(۱) http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=10392

(۲) http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=10318

(۳) خاطرات خلخالی صفحه ۱۹

(۴) ایام انزوا، خاطرات آیت الله خلخالی ص ۱۲

(۵) http://www.youtube.com/watch?v=4QnUEHS7IYU

(۶) گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ، نشر نی از عمادالدین باقی ص ۳۵

(۷) همانجا ص ۵۰

(۸) همانجا ص ۵۰

(۹) نامه سر گشاده به هاشمی رفسنجانی، از حسن یوسفی آشگوری به تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۸

(۱۰) همانجا

(۱۱) http://www.youtube.com/watch?v=_zG_mJFnEhE&feature=related

(۱۲) http://www.parlemannews.ir/?n=11918

(۱۳) http://norooznews.info/news/17839.php

(۱۴) همانجا

(۱۵) اقتباس از کتاب ایستاده بر آرمان، به قلم علی غریب ص ۱۲۰-۱۲۱